

مسئولیت کلیه نوشته ها در "بحث" بعهده نویسندگان آنهاست

فهرست:

- ۱- مهرداد نادری: چند کلمه به بهانه نامه رفیق منصور حکمت
- ۲- پروین اشرفی: "بحران خیالی" و یا واقعی؟
- ۳- محمود احمدی: این روزها بیاد ماندنی است
- ۴- سعید کرامت: کدام اولویت: مصالح حزبی یا سلیقه فردی
- ۵- علی محسنی: زمستانی در کار نیست فکری به حال زغال های تان بکنید!
- ۶- محمود احمدی: روایت این روزها
- ۷- مرتضی افشاری: در حاشیه درخواست پلنوم رفیق فرهاد بشارت
- ۸- ثریا شهابی: پنجره ها را باز کنید، بیرون را بنگرید
- ۹- خالد حاج محمدی: فرصت را دریافت
- ۱۰- بهروز ناصری: نوشته ای انتقادی
- ۱۱- بحران در حزب یا ماجراجویی
- ۱۲- لادن داور: شما افتخارتان در این چند سال چه بوده؟
- ۱۳- محمود قزوینی: به رفیق عزیز فرهاد بشارت: نوشته ات را خواندم و متأسف شدم
- ۱۴- مریم نمازی: اشاره به یک نکته در نامه رفیق فرهاد بشارت
- ۱۵- مینا احدی: حزب مصمم است
- ۱۶- مهرداد درخشان: بحران در حزب یا حزب در بحران!
- ۱۷- نینا آذرخش: بحث سیاسی یا فحاشی کردن
- ۱۸- نادر امیدوار: هر چه سعی کردم که برای خودم و این تشکیلات بحران درست کنم قادر نشدم!
- ۱۹- حسن وارث: قطار حرکت کرد، ما هم سوار شدیم، ولی مقصد کجاست؟
- ۲۰- فرهاد بشارت: به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
- ۲۱- بهمن خانی: به رفقای مستعفی از حزب کمونیست کارگری ایران و ر. فرهاد بشارت
- ۲۲- مریم نیک فر
- ۲۳- همایون گدازگر: دلایل رفیق فرهاد در مورد وجود بحران در حزب
- ۲۴- گیتی زمانی: باید پاسخ سیاسی و مارکسیستی به مسائل امروز داد
- ۲۵- جعفر رسا: متن استعفای جعفر رسا از حزب کمونیست کارگری ایران
- ۲۶- علی مطهری: جوابیه ای کوتاه به رفیق فرهاد بشارت
- ۲۷- منصور حکمت: خدا حافظ رفیق



## چند کلمه به بهانه نامه رفیق منصور حکمت

رفیق عزیز حکمت جریانات اخیر حزب را با نگرانی دنبال می‌کنم، هر چند به عنوان کادر حزب !!! از شنیدن استعفای رفقای در سطح کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آن هم از یک نفر خارج از حزب تعجب کردم. نامه رفیق بشارت را هم خواندم شخصا با بسیاری از مواردی که رفیق بشارت طرح کرده است موافقم اما قصد ندارم پشت سر بحثی که هنوز جنبه استدلالی ندارد به صف شوم. اما نامه شما بسیار ناراحت کننده و یا بهتر است بگویم ناامید کننده بود، من نظراتم را که چیز جدیدی هم نیست ظرف چند روز آینده ارائه خواهم داد، اما پیش از آن لازم است به مواردی از نامه شما بپردازم.

من بر عکس شما معتقدم حزب در بحران عمیقی فرو رفته است و بر عکس فرهاد معتقدم این بحران چند سال است گریبان حزب را گرفته است و استعفاهای اخیر تنها صدای شیپوری است که سر صبح به گوش رسیده است. کافی است نگاهی به وضعیت حزب بیاندازیم، در همین و نکوور ظرف ۲ سال گذشته ۵ نفر استعفا داده اند چند نفر در آستانه استعفا هستند و بعضی ها هم فقط اسما عضو حزب اند و عملا حزب را رها کرده اند، در تورنتو، سوئد دانمارک و بقیه جاها هم وضع بهتر از این نیست بالای حزب هم که هر روز یک طرح میدهد. یک روز برای درست کردن حزب لنینی نوار پر می‌شود فردایش برگه عضویت حزب (پرولتری!!!) در هر سیرابی فروشی پیدا می‌شود، یک روز تز سازماندهی حول انترناسیونال مطرح می‌شود و چندین صفحه قرار و مصوبه از طرف دفتر سیاسی صادر می‌شود و فردایش انترناسیونال برای همیشه تعطیل می‌شود. هزار و یک نمونه دیگر می‌شود ذکر کرد که جای خودش ذکر خواهد شد. اینها اگر نشانه بحران نیست، نشانه چیست؟ شادابی و سر خط بودن حزب !!! انسجام نظری آن !!!

رفیق در شرط و شروطش می‌نویسد: اصل حفظ حرمت حزب و رفقای حزبی، اجتناب از افترا و برخورد اهانت آمیز شخصی رعایت شود، و چند سطر باین تر می‌نویسد: شاید باشند کسانی که می‌خواهند بحران بسازند: چند سوال از رفیق دارم، چه کسانی می‌خواهند بحران بسازند؟ از کدام سازمان جاسوسی!! پول گرفته اند؟ آیا دشمنان قسم خورده حزب و طبقه اند؟ فکر نمی‌کنم جواب رفیق به این پرسشها آری باشد. پس چرا این نویسنده اصل اول، خودش اینچنین حفظ حرمت می‌کند!! از افترا پرهیز می‌کند!! رک و راست دارد شانتاژ می‌کند، فضا سازی می‌کند.

رفیق حکمت در ادا مه افتخار دارد که « خوشبختانه چنین کسانی نه نفوذی بر پراتیک حزبی دارند و نه مسئولیتی در ساختار آن » و لابد انتظار دارد من عضو هم هورا بکشم و بگویم زنده به این حزب که رفقای مثل فرهاد بشارت، جعفر رسا، ایرج آذرین، ناصر جاوید، خسرو داور و این اواخر رضا مقدم، مجید محمدی، آزاد نسیم و شاید دیگرانی نفوذ پراتیکی و نظری خود را از دست داده اند.

و در پایان رفیق حکمت فاتحانه می‌نویسد « این حزب قادر است متن استعفای رفیقی را بخواند و پلاتفرم کسانی را بگیرد و کارش را هم بکند » (کدام کار؟)، یک لحظه صبر کنید تا توضیح بدهم، اشتباه نکنید، ( این به این معنی نیست که این حزب آنقدر کادر کمونیست تربیت کرده است که با رفتن رضا مقدم ۱۰ رضا مقدم دیگر جایش را می‌گیرد و دچار مشکل نمی‌شود. اولاً ترجمه واقعی این عبارت این است، چهار تا روزنامه پخش کردن، آکسیون ۱۰ نفره گذاشتن و ۲ ماه یکبار جشن گرفتن که احتیاجی به رضا مقدم ندارد، ثانیاً رفیق می‌خواهد روحیه به پایین تزریق کند، این قبیل سخنرانی‌هایی سبک امجدیه ای قرار است Teenager های حزبی را پر شور نگه دارد و گرنه ارزش و اهمیت یک کمونیست با لاتر از آن است که به همین راحتی مثل حکمت قضاوت کرد.

رفیق حکمت شاید کمی مائوئیست شدن ضرر نداشته باشد، پس « بگذار صد گل بشکفتد » « باند چهار نفره » که از آن استقبال خواهد کرد. با شما کاملاً موافقم « این روزها بیاد ماندی است ».

مهرداد نادری ۱۳ آوریل ۹۹

## «بحران خیالی» و «یا واقعی» ؟

پروین اشرفی

میگویند هیچکسی کمتر از آن کسی نیست که خود را به کوری میزند و  
هیچکس هم کورتر از آن نیست که خود را به کوری میزند

رفقا

بدنبال استعفای رفقا رضا ، مجید و آزاد و در پی مطلب رفیق فرهاد، سیل نوشته ها براه افتاده است که خوشحالم از اینکه حزب تصمیم براین گرفته است که آنها را در اختیار اعضا قرار دهد. این نوشته ها از یکسو حاوی دردلهایی است که مدتها در درون خفه شده بودند - بدلیل آن نمیزدازم - و از سوی دیگر زمینه ای را بدست داده است که برخی در لابلای جملات با برخی دیگر تصفیه حساب کنند. انگیزه نوشته ها هرچه که باشد، براین امر اذعان دارد که برخلاف تصور بعضی از رفقا بحرانی گریبان حزب را گرفته که شاید بتوانم بگویم نه امروز و نه بر اثر استعفای رفقا و یا نوشته فرهاد رخ نداده است و این بحران زمینی است و نه " خیالی" و "استیضاح" چندین رفیق هم در سطوح بالای حزب گریبان ما را از آن خلاص نخواهد کرد.

در این مدت اخیر با رسیدن هر نوشته ای از هر رفیقی تکانی بخودم دادم . برخی عصبانی ام کرد. برخی برایم بخشاً انعکاس نظرات خودم بود و برخی هم احساساتم را جریحه دار کرد. نوشته رفیق سوسن بهار بیش از همه دلم را بدرد آورد و بدلم هم نشست . امروز هر لحظه ای که پشت کامپیوتر مینشینم تا ای میل خودم را چک کنم ، با وحشت اینکار را میکنم چون هر آن انتظار دارم که رفقای دیگری از صفوف حزب بیرون بروند.

رفقا ، پس از سه چهار سال دوستدار حزب و بقول رفیقی Common Law بودن به عضویت حزب درآمدم باین دلیل که این حزب را یگانه جریانی دیدم که بهترین حرفها و بهترین ارزیابی ها را دارد و به آرمانهایم بیش از همه نزدیک بود. به حزب از سر دلخوشی نپیوستم بلکه آنرا ظرفی دیدم که میتوانستم تجارب سالها زندگی مبارزاتی ام را با درک جدیدی بکار گیرم . اما از مدتها پیش اشکالاتی چه در زمینه تغییر جهتگیریهای سیاسی و چه در زمینه های سبک کاری و عضو گیری و یا ندانم کاری و ملوک الطوائفی کار کردن و هر واحدی ساز خود را زدن در حزب بروز کرده بود که بعضاً مثلاً واحد ما را چنان دچار رخوت و سیستی و سرخوردگی افراد کرد که حتی همان آکسیونها را هم با تلاش بسیار نمیتوانستیم موفقیت آمیز بانجام برسانیم - اگرچه در نشریاتمان با غلو گویی در مورد آنها درج میشد. این اشکالات در داخل هم ما را مثل خوره خورد. رفقای با هر دلیلی . گاهادرست و گاهانادرست - تصمیم به ترک ما گرفتند برخی رفتند و باز نگشتند و برخی فکر میکنم تحت تأثیر روابط و دلبستگی ای که به حزب داشتند، دوباره باز گشتند. این رفت و آمد اشباح نبود و " خیالی" هم نبود و تازه بسیار هم تلاش به نگهداشتنشان شد. بگمانم واحد ما نمونه ای بود مثل واحد های دیگر و نمودی بود از کل تشکیلات بحران زده مان . رفقا، چرا این تصور داده میشود که هر کسی به امری انتقادی دارد، لایحه استیضاح ارائه میدهد. مگر نه اینکه رفقایمان رضا، و فرهاد خود در سرنوشت این حزب و بردن آن به جایی که الآن در آن قرار داریم شریک هستند. اگر تا دیروز برخی رفقا به بهانه حفظ حزیت از کنار اشکالاتی که پیش می آمده میگذاشتند، رفقای امروز

از ما می‌خواهند که باصطلاح شتر دیدی ندیدی ، بروی مبارک خودمان نیاوریم . رفقا ما انسانیم و در ظرفیت یک انسان آگاه و دخالتگر در سرنوشت جریانی که خود را به آن متعلق میدانیم . نمیتوانیم در مقابل تصمیم رفقای که دارند میروند فقط با توجیه اینکه داخل شدن به حزب آزادانه است و خارج شدن از آنهم آزادانه است ، سکوت اختیار کنیم و حق نداریم رفقای چون فرهاد را با آقای واتانابه در حزب لیبرال ژاپن مقایسه کنیم که این مقایسه عین تف سربالایی است که به سر خود ما و بخصوص به سر رفقای که عمری از عمر مبارزاتی شان را در کنار رفیق فرهاد در درون یک تشکیلات و در سطح رهبری گذراندند فرود می‌آید. رفقا از اینگونه بحثها و برجسب زدن‌ها پرهیز کنیم که عاقبت خوشی نخواهد داشت و بحثها را از سمت و سوی رفیقانه و از انگیزهٔ اصلاح طلبانه اش خارج کرده و جنبهٔ مضر و روکم کنی پیدا خواهد کرد بدون اینکه ما را از بحرانی که با آن روبرو هستیم به سوی حل آن از زوایای اساسی و درست رهنمون سازد.

رفقا، انتقاد برخی از رفقا به رفیق رضا این بوده است که وی حرفهایش را نزده رفته است . در نامه ها از وی خواسته شده است که سکوت نکند و..... حالا که فرهاد دارد حرفهایش را میزند داریم به عناوین مختلف باو هشدار میدهم که دارد رأی عدم اعتماد به کمیتهٔ مرکزی میدهد و دوباره بنوعی همان توجیه حزبی را به زیر سؤال بردن در صدد است این بار فرهاد را به سکوت وادارد. چطور رفیق حکمت حق دارد اعضاء را به اعلام وفاداری به رهبری حزب فرا بخواند ولی حق هم نظر جمع کردن را برای فرهاد قائل نمیشود و از آن بعنوان "تبلیغات جنگی" نام میبرد. البته در هر دو حالت برای فرهاد جواب هست . اگر حرف نزنند میگوییم نگفته رفت ، اگر بگویند با او برخورد دشمنانه میکنیم . رفقا بخودمان بیاییم . بگذاریم آدمها حرفهایشان را بزنند و برایشان از قبل خط و نشان نکشیم و شکستن سکوت را با آنچه در احزاب بورژوازی میگذرد مقایسه نکنیم . جو ارباب بوجود نیاوریم . ناسلامتی ما کمونیستیم و برای دنیای بهتر میجنگیم ، دنیایی که یکی از وجوه آن این است که آدمها مجبور نباشند بهم اهانت کنند. رفقا قصد من جانبداری از این رفیق و یا آن رفیق و یا اشکال گیری از این و آن نیست . آنچه که برایم بیش از همه در اینجا اهمیت دارد حفظ فضای سالم است . رفقا خیال ندارم از حزب بروم و به رفقای که رفته اند و یا می‌خواهند بروند دوستانه ولی شدید انتقاد دارم که آسان ترین راه را حداقل برای یک دورانی انتخاب کرده اند. رفتنشان را مشغلهٔ دیگران کرده اند بدون اینکه به دامن زدن بحثها با حضورشان و اصلاح حزب بشیوهٔ درست خدمتی کرده باشند. معتقدم اگر رفقای از درون نتوانستند تغییراتی بوجود بیاورند از بیرون دیگر بعید است که قادر به این کار باشند. بنابراین باید ماند و این حزب را سر جای درستش نگهداشت . طرحها و برنامه های درست را ارائه داد و اشکالات را از درون رفع کرد. از تغییر و تحولات در رهبری هم نترسیم . ارث بابای هیچ کس نیست . هر کس حرف درست زد و برای به کرسی نشستنش تلاش کرد برنده میشود. باز هم تأکید میکنم که تلاش شرط دیگر برنده شدن در دنیای سیاست است وگرنه فقط حرف قشنگ زدن فقط تا نیمه راه رفتن است . اگر رفقا رضا و مجید و آزاد فکر میکنند حرفهای درستی دارند اول از همه در درون همین تشکیلات باید برای بکرسی نشاندنش زحمت میکشیدند. اگر حرفهایشان در جمع حزب کمونیست کارگری یعنی تجمع بهترین باورها و مخلص ترین کمونیستها خریدار پیدا نکرد، در بیرون از آن دیگر جای خود دارد. واقعیت این است که اگر من امروز جای خودم را در این حزب نبینم ، در هیچ جای دیگر هم نمیبینم که هیچ و در خلوت خودم هم قادر به هیچ تغییری نخواهم بود.

و اما اشکالات : رفقا پس از پلنوم در صدد برآمدم که ببینم چه تغییراتی و بر پایهٔ چه بحثهایی در حزب بوجود آمده است . تغییرات را میدیدم ولی مرا به ایسکرا برای توجیهات سیاسی آن حواله دادند. در برخورد به دیگر تشکلات اپوزیسیون تغییر ۱۸۰ درجه کردیم ، بدون هیچ توضیحی . برگزاری مراسم اول ماه مه ، اکتبر و روز زن که قرار بود فقط مراسم باشد تغییر کرد بدون هیچ توضیحی . و تازه در واحد ما رفقای که چیزهایی شنیده بودند با توضیحات کاذب دلایل اصلی را هم خراب کردند. افرادی تبلور حزبی و سیاستهای حزب شدند که نه شخصاً صلاحیتش را داشتند و نه از نظر

سطح و جایگاه سیاسی برانزده این تبلور بودند و از حزب چهره ای خشک و مقدس به بیرون ارائه میدادند که در واقع خود حزب بمشابه مجموعه غیر از آن بود. سعی در چهره ساختن افرادی شد که نه تنها بزبان حزب از نظر سیاسی تمام میشد بلکه هزار و یک اشکال جانبی دیگر هم با خود آورد. این اواخر با دست باز در مقابل بورژوازی بازی کردیم . به صرف اینکه میخواهیم حرفهایمان را با چهره هایمان ملکه ذهن آدمها کنیم ، برخی از کادرها و رهبری حزب را علنی کردیم بدون اینکه لطمات آینده را پیش بینی کنیم . پیش شرطهای عضو گیری را تا آنجا کنار میگذاریم که در مقابل پیشنهاد گذاشتن برگه عضویت در سر میز کتابمان بنوعی سر تسلیم فرود میآوریم و از عضوگیریهای بی قید و شرط و بی ضابطه کیسه ای باد در غبغب میاندازیم و دستور العمل برای دیگر واحد ها صادر میکنیم که فلانی چنین کرد، یاد بگیرد. افرادی را میخواهیم برایمان الگو قرار بدهیم که صلاحیت هایشان برای برخی زیر علامت سؤال است که هیچ و شاید هم برخی نظرات متفاوتی نسبت به آنها دارند و البته این هم ناشی از بی در و پیکر شدن حزب در این اواخر است . در مجلات و نشریاتمان با گزارشهای کاذب ، تعداد غلط شرکت کنندگان ، و با آگرانديسمان کردن آکسیونهایمان و صادقانه بخودمان نگاه نکردن خواستیم خود را بزرگتر از آنچه که هستیم جلوه بدهیم و روی بخشهای دیگر اپوزیسیون را کم کنیم . نتیجتاً از حزبمان چهره صادقی به بیرون ارائه نمودیم . افراد بنا به روابطشان برای شرکت در مثلاً پلنوم دعوت میشدند. اخبار حزب ، بحثهای بالا بنا به همین روابط به افراد میرسید. آنکس که روابطی بهم نزده است ولی از خودش خیلی هم برای این حزب و بالنتیجه برای جنبش کمونیستی کارگری مایه گذاشته و میگذارد، از شنیدن بسیاری از بحثها محروم میشود . در نتیجه به بدنه حزب در بحثهای اساسی نقشی داده نمیشود. نهایتاً بسیاری از تصمیمات یکسویه و بدون پخته کردن و سوار کردن بدنه بر اصول آن گرفته میشود. اشکالاتی را که بر شمرده از آن دست اشکالاتی هستند که از حزبی چون حزب ما انتظار این می رود که در رفع آنها کوشا و موفق باشد. بنابراین لازم میآید که یک تجدید نظر اصولی در سیاستها و سبک کارمان بنماییم و این جز در یک محیط رفیقانه و خالی از افترا و انگ زدن عملی نیست . معتقدم حزب سازمانش هنوز همچنان سرچایش هست . اما برخلاف رفیق منصور حکمت به هیچ وجه بر این باور نیستیم که " از قضا هر چه این دورنما سیاه تر باشد و سیاه تر ترسیم شود، عضو حزب این استواری را بی ابهام تر ، بی قید و شرط تر و رساتر اعلام میکند." پیش شرط استواری چهره ای سیاهتر از حزب ترسیم کردن نیست . ما کمونیستها برای شادی انسانها و بهره مندتر شدن از همه بهترین های زندگی تلاش میکنیم و قرار نیست اینرا با دورنمایی سیاه از حزب به انسانها نویددهیم . دست همه رفقا را صمیمانه میفشارم .

## این روزها بیاد ماندنی است

در بحثهای اخیر درحزب بسیاری از وجود فضای سنگین در حزب و بحران در آن یاد کردند. در این نوشته قصد دارم نظرم را در این موارد بیان کنم .

۱- رفیق فرهاد در نوشته اش گفته که حقیقتا شرمنده است که یک عضو کمیته مرکزی - رفیق بهمن - بخاطر ابراز نظر در مورد سیاستها و خط مشی حزب این چنین مورد دشنام گویی رهبری قرار گرفته است. و رفیق بیژن از این گفته است که فضای سیاسی سالم و مناسبی برای تقابل نظر در این حزب وجود ندارد. برخی رفقای دیگر نیز به مناسبات درون حزبی اشاره کرده اند و نکاتی از این زاویه مطرح کرده اند. این انتقادات به دفعات و با جملات متفاوت تکرار شده است. اما این نظرات اگر چه ممکن است با لحن و زبان متفاوت و از سوی تعداد کمی از کادرها و اعضای حزبی بیان شده باشد، اما نتیجه معینی را بیان میکند که باید به آن پرداخت. میگویند فضا و مناسبات درون حزبی ما صمیمانه و رفیقانه نیست و مخالفین سیاستهای رسمی حزب نمیتوانند در یک فضای دوستانه و سالم نظراتشان را بیان کنند. اما در واقع نقد رفقا از سنگین بودن فضا در حزب متوجه رهبری حزب بطور اعم و رفیق منصور حکمت بطور اخص است و رهبری حزب را مسبب بوجود آوردن این مناسبات و فضای سنگین درون تشکیلاتی میدانند و نه بالعکس. من میخواهم از نحوه برخورد دفتر سیاسی به رفقای که کناره گرفته اند و یا به رفقای اپوزیسیون رهبری، و از مناسبات انسانی درون حزبیمان بویژه در مورد این اتفاقات اخیر دفاع کنم.

درفرنگ چپ سنتی و غیر کارگری، دراپوزیسیون بودن بانظرات رسمی تشکیلات، منتقد سیاستها و تاکتیکهای حاکم بر تشکیلات، به مصاف طلبیدن رهبری تشکیلات در عرصه سیاست و تاکتیک با اخراج، توییح، و تعلیق پاسخ میگیرد و ... تاریخ احزاب سیاسی چپ پوپولیست و غیر کارگری در ایران و دنیا پر است از اینگونه تجارب مبارزه سیاسی درون تشکیلاتی. حتی در احزاب مدرن و بورژوایی کشورهای پیشرفته که مبارزه سیاسی احزاب و مبارزه اپوزیسیونی در این جوامع نرم است و عادی است. اپوزیسیون سیاسی بودن مترادف است با اسکاندلهای سیاسی و جنسی از نوع کلینتون و کنت استار. از طریق بکار گرفتن تمامی امکانات و میدیاهای وابسته به دو طرف به رو کردن پرونده حریف و بی آبرو کردن رقیب می پردازند. بنظر من دفتر سیاسی با رعایت تمامی موازین انسانی و پیشرفته به اپوزیسیون خود برخورد کرد و خود این پروسه میتواند اعتماد و اعتقاد افراد ناظر بر این پروسه را به وجود روابط انسانی و مدرن در این حزب تقویت کند .

رفیق بهمن بحثی در تقابل با سیاستها و پراتیک تا کنونی کمونیسم کارگری ارائه داد. حتی اگر بحثهای بهمن با حملات و دشنامهای سیاسی و شخصی بر علیه رهبری و منصور حکمت همراه نبود و از انحطاط و مجاهدینی برخوردار کردن رهبری این حزب سخنی نگفته بود در مدرنترین و پیشرفته ترین احزاب بورژوایی دنیای متمدن انتقاداتی خفیفتر از توع انتقادات بهمن بر علیه خط رسمی آن تشکیلات با خلع ید منتقد از مسئولیت های تشکیلاتی روبرو میشد. اما رفیق بهمن شفیق تا لحظه حاضر عضو کمیته مرکزی این حزب است. حزب ما صرفا به نقد های رفیق بهمن پاسخ داد . آیا رفقای که از وجود فضای نامناسب در این حزب حرف میزنند انتظار دارند که رهبری و اعضای دفتر سیاسی این حزب در مقابل نقد دیگران مهر سکوت بر لب زنند و اگر تصمیم بگیرند که نظرات منتقدین را پاسخ دهند باید انتظار داشته باشند که متهم به ایجاد فضای ناسالم در تشکیلات شوند.

رفقا رضا ومجید از این حزب استغفا کردند! استغفا این رفقا طبعاً با تاسف کل حزب و کادرها و اعضا حزب که

رفقای عزیزی را از سنگر حزب از دست میدادند روبرو شده است. و عکس العمل های متفاوتی را از جانب رفقای مختلف برانگیخت. رفقای از این گفتند که رفیق رضا باید نظراتش را بیان کند. از این گفته شد که نروید، سکوت نکنید و حرف بزنید. اما مدرنترین و رایج ترین برخورد که در احزاب مدرن کشورهای پیشرفته نرم است از جانب دفتر سیاسی صورت گرفت که ضمن ابراز تاسف از کناره گیری این رفقا برایشان آرزوی موفقیت در پیشبرد مبارزه کمونیستی و سوسیالیستی شان کردند. این برخورد دفتر سیاسی در مورد رفقاییکه بنا بهر دلیلی این حزب را ترک میکنند باید در این حزب سنت شود.

کناره گیری از هر حزب و تشکلی در مقاطع مختلف مبارزه سیاسی امری رایج و طبیعی است. رهبران اتحادیه های کارگری هم از اتحادیه شان کناره میگیرند. و یا حتی در مواقعی خود را بازنشسته میکنند. باید این را در این حزب سنت کرد که حمید تقوایی، کوروش مدرسی، علی جوادی، ثریا شهابی و هر کادر و رهبر این حزب هر زمانی چه با گفتن دلایلشان و یا ننگتن دلایلشان اگر بخواهند بتوانند از این حزب و یا حتی بالاتر از آن از سیاست بطور کلی کناره بگیرند و یا باز نشسته شوند. نمیشود پیوستن و ترک به این حزب را برای اعضا داوطلبانه دانست ولی برای رهبران و کادرهای سرشناس حزب نه. تبعیض مثبت در این تشکیلات جایی ندارد. اگر با کناره گیری رفیق رضا از حزب با اینگونه عکس العملها روبرو شدیم. فردا اگر یکی از رهبران حزب بخواهد خود را از سیاست باز نشسته کند با مهر پاسیفیسم و ترک سنگر مبارزه روبرو خواهیم شد. تاکید میکنم بنظرم برخورد انسانی دفتر سیاسی به کناره گیری این رفقا را باید در تشکیلات سنت کرد. در مبارزه سیاسی و در احزاب سیاسی افراد علیرغم موقعیتهای متفاوت تشکیلاتیشان در زمانهای مختلف بنا به دلایل گوناگون از آن مبارزه و حزب معین کناره میگیرند. این نرم و قانونمندی مبارزه سیاسی است. و باید آنرا برسمیت شناخت.

رفیق فرهاد درنوشته بحران درحزب، بیانیه خودشان را برای استیضاح دفتر سیاسی، منصور حکمت، و کمیته مرکزی کنونی حزب ارائه داده اند و خواهان برگزاری یک پلنوم اضطراری از جانب حزب شده اند. من در اینجا قصدم پرداختن به نکاتی که رفیق فرهاد در نامه اش طرح کرده و من مخالفت جدی با آنها دارم، نیست. اما رفیق باارسال نوشته شان به ای-میل هاییکه در روابط حزبی جمع آوری کرده بودند ابتدایی ترین موازین حزبی را زیر پا می گذارند. در مقابل این عمل رفیق فرهاد، دفتر سیاسی بدون کوچکترین تذکری به رفیق مبنی بر زیر پا گذاشتن موازین حزبی امکان تبلیغ آزادانه پلاتفرم رفیق فرهاد را در حزب فراهم می سازد. رفیق فرهاد آزاد است تا با تاکید بیشتر بر رعایت اسرار و اطلاعات حزبی به تبلیغ پلاتفرمش که بر علیه سیاست و تاکتیکهای کنونی حزب است بپردازد. این مدرنترین و انسانی ترین مبارزه سیاسی از جانب هر حزبی در مقابل اپوزیسیون تشکیلاتش است. شکل مبارزه ای که دفتر سیاسی و رهبری این تشکیلات با در اختیار داشتن تمامی ارگانهای تشکیلات در مقابل اپوزیسیونش که هیچ اهم تشکیلاتی غیر از در اختیار داشتن ای-میل برخی از اعضا ندارد در پیش میگیرد حتی اگر پلاتفرم اپوزیسیونش خواهان استیضاح رهبری آن حزب باشد. اپوزیسیونی که حداقل در این مورد معین با استفاده از این ای-میلها، نشان داده است که این ظرفیت را دارد برای تبلیغ نظراتش موازین اولیه و رایج در احزاب مدرن را زیر پا بگذارد.

۲- و اما درباره تئوری معروف بحران در حزب کمونیست کارگری ایران که از جانب معدود رفقای منجمله رفیق بهمین و رفیق فرهاد طرح شده است. قبل از آنکه راجع به وجود بحران یا نداشتن بحران در حزب کمونیست کارگری سخن گفت. باید تبیین مان را از بحران در احزاب سیاسی روشن کنیم. معیار ما برای تعیین وجود بحران در یک حزب و سازمان سیاسی چیست؟ با چه معیاری میتوان از بحران در حزب محافظه کار انگلیس، جمهوریخواهان امریکا، و احزاب سوسیال دمکرات



سخن گفت! آیا با استعفا چندتن از رهبران این احزاب، با بروز نارضایتی اعضا این احزاب میتوان از وجود بحران در این احزاب سخن گفت! رهبر حزب دموکرات امریکا و رئیس جمهور این کشور تا مرز استیضاح و برکناری پیش رفت درحالیکه در جامعه امریکا نه حزب دموکرات بلکه این حزب جمهوریخواهان است که در بحران بسر میبرد. چرا که در پاسخ به مسایل اساسی جامعه از دیدگاه بورژوازی ناتوان است. از حزب محافظه کار انگلیس کسی استعفا نکرده است اما این حزب در بحران و درخلا هویتی و دو باره تعریف کردن اهداف، برنامه ها و سیاستهای خود بسر میبرد. احزاب سوسیال دموکرات اروپا و کانادا در بحران و تدقیق نبودن اهداف و برنامه های سیاسی خود بسر می بردند حتی اگر هیچ وقفه ای هم در پراتیک و فعالیتهای روزمره شان بوجود نیامده باشد. تبیین بحران در هر حزب سیاسی و در اینجا حزب کمونیست کارگری ایران را با وجود روابط و مکانیزمهای تشکیلاتی توضیح دادن درک تشکیلات گری است که هیچ قرابتی با متدلوژی کمونیسم کارگری ندارد و این درک از بحران و تشکیلات را ما مدتهاست که در سنت خودمان نقد کرده ایم. اگر نظر رفیق فرهاد را مبنی بر وجود بحران در حزب کمونیست کارگری ایران بپذیریم دیگر نمیتوان بحران در حزب را بر خلاف متدلوژی رفیق فرهاد با نقش "ملکوتی" رفیق حکمت در این حزب و یا با استعفاهای اخیر رفقا و یا با تلفنهای بیشمار اعضای حزب در ماه گذشته، و یا با بحثهای اخیر در ندا، و یا با تغییرات انتشار انترناسیونال و ایسکرا توضیح داد. رفیق فرهاد اگر بخواهد با متدلوژی مارکسیستی بحران در احزاب سیاسی وجود بحران در حزب کمونیست کارگری را توضیح دهد باید نقدش را از توضیح استعفا و نارضایتی در تشکیلات فراتر برده و به نقد برنامه و قطعنامه ها، و سیاستهای جاری تشکیلات بسط دهد. اما نمیتوان هم بحران در تشکیلات را برسمیت شناخت و هم با برنامه و سیاستها و قطعنامه های حزب که بوجود آورنده بحران هستند توافق داشت. این دو گانگی دوام پایداری نخواهد داشت.

و بالاخره با قبول بحران فرضی در حزب کمونیست کارگری، سوال اساسی که در مقابل تئوریهایی معتقد به بحران در حزب قرار خواهد گرفت این خواهد بود که نقطه شروع بحران در حزبیکه تا کنون به اعتراف دوست و دشمن از موثرترین نیروهای اپوزیسیون چپ است از چه مقطعی آغاز شده است. آیا با نوشته های رفیق بهمن بحران در حزب کمونیست کارگری شروع شده است و یا بقول رفیق فرهاد که معتقد است در پلنوم اضطراری آینده حزب باید سیاستهای حزب از کنگره دوم به بعد مورد بررسی قرار گیرد و بحران فرضی حزب کمونیست کارگری با "نمایش محیرالعقول" کنگره دوم در مورد رفقا فرهاد و بیژن و جعفر آغاز گشته است. نقطه شروع بحران فرضی شما کجاست؟

۳- بسیاری از رفقای در نوشته هایشان حزب را حزب منصور حکمت خواندند نه حزبیکه اعضا و کادرها و رهبریش داوطلبانه بر مبنای توافق بر برنامه و تاکتیک و سیاست بدور یکدیگر جمع شده اند. اگر رفیق فرهاد واقعا معتقد باشند که این حزب، حزب رهبری موثر و حزب منصور حکمت است و نه حزب برنامه و اهداف. آنوقت حمله سیاسی رفقا به رهبری حزب و شخص منصور حکمت در واقع نه حمله صرفا به رهبری حزب بلکه حمله به خود حزب خواهد بود و دیگر پرچم دفاع از حزبی که رفقا ادعا میکنند می خواهند بر افراشته نگاه دارند پرچم واقعی نخواهد بود. باید از حزمان محکم دفاع کنیم.

محمود احمدی

تورنتو- کانادا

۱۵ آوریل ۹۹

## کدام اولویت: مصالح حزبی یا سلیقه فردی؟

### سعید کرامت

رفیق بشارت در نوشته اش تحت عنوان «بحران در حزب» تلاش بی ثمری میکند که حزب را بحران زده جلوه داده و با طرح «انتقاداتی» سطحی مخاطبش را بسوی پاسیفیسم میکشاند.

برای ترسیم تصویر یک بحران در حزب، رفیق بشارت به دو نوع فاکت متوسل میشود. نوع اول فاکتها غیر واقعی و نوع دوم بی ربط هستند. وی ادعا میکند که بسیاری از کادرها و اعضای حزب «سردرگم و ناراضی» هستند و تشکیلاتهای حزب در خارج «در تشتت و بحران بسر میبرند». اگر این حکمها واقعی هستند، چرا کسی بحثی، نظری یا طرحی از جانب این تعداد مورد اشاره رفیق ندیده است. معلوم نیست چرا رفیق بشارت نارضایتی چندتن از دوستان خودش را به «بسیاری» تعمیم می دهد. علاوه بر این، کدام «تشتت و بحران» در تشکیلات ها افتاده است؟ یکی از تشکلات «متشدد» مورد اشاره رفیق بشارت، تشکیلات کانادا است. اجازه بدهید یک نگاه مختصر به این تشکیلات داشته باشیم. فعالین این تشکیلات ضمن سازمان دادن چندین تظاهرات در چند ماه اخیر، یک رادیو، یک تلویزیون و یک هفته نامه پرتیراژ را به راه انداخته اند. جلسات متعدد با فعلین کارگری داشته اند. یک سخنرانی سازمان و زمان مکان چهار سخنرانی دیگر تعیین نموده اند. هم اکنون هم در حال تدارک دو مراسم اول ماه مه میباشند. لازم به یاد آوری است که یکی دو نفر نه بعلت «سرد در گمی»، بلکه بدلیل گرفتاری شخصی نتوانستند عضو کمیته حزبی باشند. این رفقا اتفاقا خارج از کمیته فعالیت های موثرتری دارند. در این مدت سخنرانی داشته اند. مطالب متعدد نوشته اند در مجامع عمومی و جلسات کارگری بیشتری توانسته اند حضور پیدا کنند. اگر تشتت و بحران این است، بنظرم چیز خوبی است. برایم قابل درک نیست چرا باید سعی کرد یک عکس وارونه را از وقایع درون تشکیلات را به مخاطبین نشان داد؟

در بخش دوم استدلالهایش، رفیق بشارت مدعی است که چون چند رفیق استعفا کرده اند و یک رفیقی به رفیق دیگر در جریان بحثی برخورد «بد» کرده و در ماه گذشته در «ندا» در مورد فعالیت های نهادها و رسانه های جنبی حزب بحث شده است بنا بر این حزب دچار بحران شده است. این استدلال بی ربط هستند زیرا اولاً، پیوستن و استعفا از حزب یک عمل عادی است هر زمان ممکن است اتفاقا بیفتد. اگر از این اتفاقات نیفتد عجیب است. برنامه کار، زندگی و فعالیت هر کسی ممکن است در شرایط متفاوت دگرگون شوند. تصمیم فردی اعضا چه ربطی به حزب دارد.

اما در مورد برخورد «بد» دو رفیق: خیلی عجیب است. مگر وضعیت سیاسی این حزب به دو رفیق مستعفی و دو رفیقی که تحت شرایطی «بر خورد بد» به یکدیگر داشته اند خلاصه میشود، که نج دنبال آن حزب دچار بحران شود؟ از همه عجیب تر این است که فرهاد وجود بحث درون حزبی را نشانه ای دیگر برای بحران معرفی میکند. حزب برای همین کار تشکیل شده است بحث کند راه حل پیدا کند و بحث خود را ابتدا در میان تشکیلات خود و سپس در جامعه جا بیندازد. غیر از این است؟ معلوم نیست چرا رفیق بشارت متابولیسیم طبیعی حزب و فعالیت روتین آن را به بحران ترجمه میکند؟

«انتقاد» های که در نوشته مذکور مطرح میشوند بیشتر به بهانه شبیه هستند تا انتقاد. مثلا اشاره به آکسیونهای سازمانی بدون برد» دارد و بدرستی اشاره میکند که نتوانسته ایم تظاهراتهای چند هزار نفره راه بیندازیم. درست است در زمینه هنوز باید کوشید اما همان آکسیون های «بیست، سی» نفره هم به اندازه کافی تاثیر اجتماعی داشته است. قضیه فائزه رفسنجانی و لغو سفر خاتمی به فرانسه حاصل این آکسیونها ی «بدون بر» بوده.

رفیق بشارت به منصور حکمت خورده میگیرد که چرا در رابطه با استعفای رضا مقدم گفته است که تردید دارم

این مسائل تأثیری چندانی بر فعالیت روتین ما بگذارد؟ نامبرده در ادامه می گوید این «یک ارزیابی فوق العاده غلط از نقش کادر» است و «خطر ناک است». معلوم نیست بر مبنای چه دلیلی این ارزیابی غلط است؟ آیا به صرف اینکه رضا مقدم «۲۰ سال هم رزم و هم کمیته ای» منصور حکمت بوده است بایستی برای او اعتبار ویژه قائل بود؟ خیر، این بحث غلطی است. برای پی بردن به درجه اهمیت هر شخصی بایستی او را بر مبنای تأثیر اجتماعی پراتیک عملی و نظری فردی اش در زمان حاضر ارزیابی کرد. رضا مقدم فعال کارگری بود، اما کسی نبود که آژیتاسیون و آژیتاتور کارگری را بنویسد. کسی نبود که عمق تأثیر جنک خلیج بر زندگی کارگر را تحلیل و ارزیابی بکند. از این مهمتر در سالهای اخیر ما کارچندانی از وی ندیده ایم. من هنوز نمی دانم رضا مقدم چه مسئولیتی داشته که کسی دیگر نمیتواند از عهده اش بر آید کدام بحث گره ای کرده است که کم کس دیگری توانائیش را دارند. من هم معتقد هستم که اکنون حزب کادر های زیادی در سطح رضا مقدم دارد. در نتیجه داشتن این کادر ها حزب کار روتین خود را بسهولت پیش خواهد برد. اگر نواقصی هم باشد سریع رفع خواهند شد. بعد از استعفای آن رفقا، اگر منصور حکمت ماتم میگرفت و میگفت بعد از این رفقا هیچ کاری نمیتوانیم به پیش ببریم، خوب بود؟ یا تغییری در قضیه میداد؟

نویسنده مدعی است که نقش «ملکوتی و خطاناپذیر» به منصور حکمت داده میشود. اولاً، حکمت کسی را ملزم را تشویق به قدر دانی از خودش نکرده است. دوماً، نوشته ها و مباحث سیاسی وی است که تحسین هر آدم منصفی را بر می انگیزاند. بقول یکی از دوستان ما که تاکنون اشتباهی از نظرات و تحلیل های سیاسی منصور حکمت ندیده ایم. آیا بیان این حقیقت ساده و ابراز خوشحالی برای داشتن چنین رفیق روشن بینی جرم است؟ آیا رفیق بشارت کسی دیگر را می شناسد که در دو دهه اخیر به اندازه یک دهم منصور حکمت و در شکل دهی و تقویت افکار مترقی و پاسخ گوئی درست به معضلات سیاسی روز در جامعه نقش ایفا کرده باشند. به اندازه یک صدم وی در مورد تشکلهای و مسائل و مشکلات و مبارزات طبقه کارگر بحث و رهنمود روشن داشته باشد؟ من بسیار خوشحال میشدم اگر چند رفیق دیگر از لحاظ نظری در سطح منصور حکمت داشتیم. حالا که چنین نیست اجازه بدهید که این یکی را تقویت کنیم.

قید و شرط های که رفیق فرهاد برای بیرون رفت از این بحران ساخته ذهن خود ش گذاشته است بیانگر هدفی است که وی در این مباحث تعقیب میکند. شرط اول وی این است که «رفقای مستعفی کمیته مرکزی، بدون قید و شرط و پس گرفتن استعفا، باید به پلنوم دعوت» بشوند. این مطالبه فرهاد قرار است که جبهه او را تقویت کند. اما فکر نمیکنم که این رفقا نظری داشته باشند که بتواند جبهه فرهاد را تقویت کنند. اگر بحثی سیاسی جدی داشتند، لابد بایستی مدتها پیش در سطح تشکیلات مطرح و بجای استعفا سعی در تبدیل آن نظر به باور عمومی حزب میکردند. یکی از رفقای مستعفی که مورد نظر رفیق بشارت است، از بس سخنی برای گفتن ندارد و خود را ملزم به گفتن چیزی میداند، پس از استعفایش از حزب و مدتها پس اینکه منصور حکمت تصمیم گرفت که بحث های کمیته مرکزی را در اختیار اعضا بگذارد، تبدیل به «مدافع» حقوق اعضا شده و نامه سر گشاده اعتراضی را برای منصور حکمت مینویسد که چرا زودتر این بحث ها را علنی نکرده است. کسی که تا این درجه من نوعی عضو را احمق تصور میکند و دست به ریا کاری میزند، نمی تواند فعال موثری برای کمونیسم کارگری باشد. اگر حزبی و فعالیت کمونیسی برای فرهاد مهمتر از حضور حتمی فرد یا افراد مورد نظرش در رهبری حزب است، بایستی وی به کسانی که بحث، پلاتفرم و آلترناتیو روشن دارند تکیه کند نه رفیقی که از بس خود را در تنگنا احساس میکند که بعد از استعفا «مدافع» من شده است.

آلترناتیوی که رفیق فرهاد برای برون رفت از وضعیتی که تصور میکند در حزب موجود است تغییر این سیاست و آن تاکتیک حزب نیست. بلکه راه حل انتخاب «ترکیب جدیدی از دفتر سیاسی» است. اگر هم این امر محقق نشد او «هم حزب را ترک» خواهد کرد. به بیان ساده تر نمی خواهد مسیر قطار را عوض کند بلکه خواهان تعویض لوکوموتیو ران است،

و تهدید مکنند که اگر رانند عوض نشد، به سفرش ادامه نخواهد داد. رفیق بشارت روشن میکند که اگر فرد یا افراد مورد نظرش بعنوان دفتر سیاسی انتخاب نشدند، حزبیت برایش بی اهمیت خواهد بود. این سبک نگرش و مطالبه غیر مارکسیستی است. مگر دفتر سیاسی از طریق اعضای کمیته مرکزی انتخاب نمیشوند؟ چرا بجای تلاش برای تبدیل بحثها به نظر اکثریت، تهدید به استعفا میکنید؟ آیا راه حلی که برای بحرانی که مدعیش هستید، فراتر از مطالبه امتیاز از دفتر سیاسی می‌رود؟

چون پلاتفرم رفیق در مورد فعالیت های آینده حزب، بغیر از تغییر رهبری، روشن نیست، من از بحثهای این برداشت را کردم که وی تمایل به رهبری ای دارد که همان اکسیونهای «بیست سی نفره» نفره را هم فراخوان ندهد، اطلاعیه های حزبی را برای رساناهای گروهی نفرستند چون بورژوازی و بویژه «سهیونیس» هستند. اگر هم انتخاب چنین رهبری ای ممکن نشد، استعفا را تجویز میکنند. این یعنی بی عملی سیاسی و پاسیفیسم و از همه مهمتر یعنی تضعیف حزبیت.

نقش حزب در جامعه بر کسی پوشیده نیست. حزبی مثل حزب کمونیست کارگری ایران با بر نامه اش با پراتیک و سیاستهای تا کنونیش که عمدتاً تحت مدیریت رهبری کنونی و تلاش سایر رفقا حاصل شده است، تکیه گاه محکمی برای طبقه کارگر و هر انسان آزادیخواهی است. بجا تلاش برای تحمیل سلیقه فردی به آن، لازم است اولیت ما ترویج برنامه اش، ارتقاء توانائی تشکیلاتیش و همکاری و حمایت صمیمانه از با رهبری اش باشد.

۱۵ اپریل ۱۹۹۹

## زمستانی در کار نیست فکری به حال زغال های تان بکنید !

داشتم دنبال موج رادیوی حزب می گشتم که موفق شدم. صدا آنقدر صاف بود که کیفیت صدا قابل مقایسه با رادیو اسرائیل بود. امید دارم که رفیق فرهاد بخاطر جا انداختن کلمه صهیونیستی مرا ببخشد) از خوشحالی دستم رفت طرف تلفن که به رفیقی مژده دهم، خبر استعفاها را شنیدم، با باز کردن امیل خود متوجه استعفاهای رفقا رضا مقدم و مجید محمدی شدم. اگر بگویم ناراحت نشدم گزاف گفته ام ولیکن در اوج ناراحتی با خود گفتم: باید که تک تک ماها وظایف بیشتری را بر اساس توانمان به گردن گرفته و این قطار یا کشتی را که دارد با سرعت جلو می رود کوچکترین وقفه ای نباید در حرکتش بیفتد و زنده باد حزب.

به فاصله کوتاهی «بحران» نامه رفیق فرهاد بشارت بدستم رسید. اگر بخواهیم به تک تک حرف های رفیق بپردازیم نه در حوصله رفقا است و نه در وقت رفقا ولیکن چند سطر جواب را لازم می دانم. اول از همه، فرض کنیم که «بحران» اکتشافی فرهاد درست باشد. شنونده میپرسد که این «بحران» همین امروز درست نشده طی پروسه ای «رهبری کنونی» «بحران» را برای ما به ارمغان آورده. شما برای اینکه «بحران» درست نشود کدامین اقدامات را کردید و مؤثر واقع نشد؟ چرا در کنگره اخیر حرفهایتان را نزدیک که الان «وامصیتی» یقه ما را نگیرد؟ چگونه است که رفقای دفتر سیاسی بخصوص رفیق نادر همه اعضای کنگره به غیر از تعدادی راسخ کردند. راستی در «پلنوم اضطراری» شما اگر برای دفتر سیاسی انتخاب شوید «بحران» فنا خواهد شد؟ اگر انتخاب نشدید حزب متلاشی خواهد شد؟ در دنیای واقعی اینچنین نخواهد شد. حزب پا برجاست و پا بر جا خواهد ماند، و این ادعا را به عیان نشان خواهیم داد.

«حزب باید به سمت رهبری جمعی تر حرکت کند» رهبری همیشه جمعی بوده و هست شما خود بهتر از همه می دانید. نکته ای دیگر، چرا این «بحران» را بعد از اعلام استعفای رفقای یاد شده مطرح میکنید؟ چرا این همه زجر کشیدید و منتظر فرصت ماندید؟! شما که سابقه سه دهه مبارزه را حداقل دارید این حرکت را با معیارهای این سه دهه اسم گذاری بکنید. باز میگویم «بحرانی» در حزب نیست، صاحب بحران میخواهد بحران را به حزب منتقل کند.

افق ما پیاده شدن چند نفری از کشتی نیست، افق ما سوار شدن آحاد است. رفیق فرهاد با زبان بی زبانی می گوید رژیم در حال ثبات است، سازش جناحهایش، مرگ خمینی، پسر رضائی، کرباسچی و.... همه این ها را در کنار هم می چیند که دوام رژیم را اثبات کند. کلمه ای از مردم و کارگران که رژیم را وادار به قربانی گرفتن از ساواکش بکند را نمی بیند. ولی جایی لازم باشد برایش می بیند. «از همه بدتر ندیدن حداقل به نفع آزادی و مردم و کارگران تمام شود، خطرناک است.»

«فقر و نفرت عمیق اکثریت مردم و ما از این رژیم مساوی سرنگونی قریب الوقوع رژیم نیست.» سخن را کوتاه می کنم حرف های خود رژیم را گوش بکنید شاید در ثباتش کمی برای «مردم و ما» تخفیف دهید.

«عدم پخش هزاران نسخه انترناسیونال... به سردبیری اصغر کریمی» مرا یاد حکایتی انداخت. روزی یکی سر کارش برای همکارش تعریف میکرد که می خواستم گربه را بگیرم پرید روی ظرفشویی، آمدم دو باره بگیرم پرید روی کانپه آمدم بگیرم پرید روی رادیو و... همکارش گفت صبر کن رفیق، گربه را می خواهی بگیرم یا لوازم منزل رامی خواهی به رخ ما بکشی! حالا من از رفیق فرهاد میپرسم ناراحتی شما عدم پخش انترناسیونال است یا اینکه سردبیری رفیق اصغر کریمی. عجب! اصغر به این وسیعی مخالف داشت و نمیدانست! یک پیشنهاد به رفیق اصغر کریمی، اگر ممکن است جای ت را با از ما بهتران عوض بکن تا «بحران» بخوابد و هم هزاران نسخه نشریه باد نکند!

در خاتمه باید بگویم: با این توصیفات «بحران» درست نمی شود، زمستانی یخندان وجود ندارد فکری به حال زغال هایتان بکنید زیرا که باد خواهد کرد. صحت نظراتمان را پراتیک آینده مان بوضوح نشان خواهد داد.

دستان را می فشارم

علی محسنی از آلمان ۱۶ آپریل ۱۹۹۹

## روایت این روزها

در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران، منصور حکمت بحث حزب و قدرت سیاسی را ارائه داد. از این گفت که نمیتوان نسل در نسل فقط خودمان را بعنوان اپوزیسیون قدرت حاکم ببینیم. از این گفت که باید خودمان را بعنوان نیروئی که میخواهد قدرت سیاسی را قبضه کند و زندگی میلیونها انسان را تغییر دهد، ببینیم. حمید تقوایی از این گفت که الان وقتش نیست که بگیم فوتبال بلدیم یا نه! اگر نریم توی زمین و گل هم نزنیم بازی را باخته‌ایم! بهمن شفیق از این گفت که در مناظره با خانابا تهرانی به اش گفتم چرا دوست داری که اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشی! اگر ما قدرت را بگیریم و تو اپوزیسیون کمونیستها باشی که بهتره تا اپوزیسیون آخوندها! فرهاد بشارت از این گفت بحث قدرت در ایران باز شده است و ما باید از این فضا استفاده کنیم و بتونیم در ایران نشریه منتشر کنیم! رضا مقدم از این گفت که شوراها کارگری پایه های قدرت سیاسی هستند. منصور حکمت از این گفت که ما جزیی از جنبش کارگری هستیم و کمونیسم کارگری مدعی قدرت سیاسی است. حکمت کوتانی پیر مبارزه و رهبر کارگران از این گفت که عزم و جزم شما رفقای کمونیستم برای تغییر دنیا و جامعه قلبم را پر از شادی و امید می کند. کنگره بافضای گرم و صمیمانه و با عزم راسخ همگی شرکت کنندگان که به کشورهای خودمان بر میگردیم و با افق یک حزب مدعی قدرت سیاسی شروع به فعالیت می کنیم به پایان رسید!

بعد از گذشتن چندین ماه پلنوم وسیع کادرها برگزار شد. منصور حکمت بحث ۳ ساعته حزب و جامعه را ارائه داد. که با استقبال بیش از ۷۰ تن شرکت کننده گان در پلنوم روبرو شد. از این گفت که ما بر خلاف سنت رایج تا کنونی چپ دنیا، می خواهیم کمونیسم را ببریم در قلب و متن جامعه! از این گفت که میخواهیم با بکارگیری ابزارهای رایج و متداول در جامعه، هم کمونیسم را همه گیر کنیم و هم قدرت را در دست بگیریم! از این گفت که کمونیسم باید در قلب و متن میلیونها انسان جا بگیرد و همگانی شود. از این گفت که با تیر و کمان نمی توان قدرت را گرفت و باید قانونمندی های جامعه را برسمیت شناخت! بهمن شفیق از این گفت که با شنیدن بحثهای رفیق نادر، از رفیق اصغر می خواهم که بحثهای من را به بایگانی بسپارد!

بعد از پلنوم، کادرهای شرکت کننده در آن عزم جزم کردند که با افق هر چه بیشتر اجتماعی شدن کمونیسم، بحث حزب و جامعه را پراتیک کنند. پرسش، نگاه، ایران پست، تلویزیون گپ، رادیوی صدای امروز و ..... براه افتاد! عقاید ما را آدمهای بیشتری خواندند و دیدند و شنیدند و قبول کردند! رادیوهای بیشتری از ما گفتند و باما مصاحبه کردند! روزنامه های بیشتری از ما نوشتند و چاپ کردند! درست در زمانی که خواستیم و تلاش کردیم که هر چه بیشتر اجتماعی شویم و آنرا پراتیک می کردیم! گفته شد بحثان نوشته نشده است چون نمی خواستید گزگ بدست کسی بدهید! گفتیم ما داریم این بحث را پراتیک می کنیم! گفتند پراتیکتان مهم نیست باید این بحث را نوشت!

گفتیم داریم اجتماعی تر میشویم! گفتند اما عکسهایتان را زیاد چاپ می کنید!

گفتیم از نفوذ و قدرت ما بیشتر می گویند! گفتند اما بحران دارید!

گفتیم که صدای اعتراضاتمان را در قلب جامعه منعکس می کنیم! گفتند اما رادیو اسرائیل صیهونیستی است!

گفتیم مردم خواهان سرنگونی اند و رژیم رفتنی است! گفتند این تبلیغات مجاهدینی است!

گفتیم که رادیو رو به داخل راه انداختیم و کمیته داخل مان را قوی تر کرده ایم! گفتند اما از کارگران دور می شوید!

گفتیم حزب کارگران را مستحکم تر می کنیم! گفتند کارگران شکست خوردند حزب هم درست نمی کنیم!

— گفتیم دارند به ما بیشتر می پیوندند! گفتند اما ما شما را ترک می کنیم !

فرهادی که در اجتماعی شدن فدراسیون و همبستگی و خودش نقش مهمی ایفا کرده بود! درست در زمان هر چه بیشتر اجتماعی شدن حزب راه خود را جدا می کند!  
رضا و مجیدی که در کارگری شدن این حزب سهم ایفا کرده بودند درست در زمان هر چه بیشتر کارگری شدن حزمان راه خود را جدا می کنند!  
حزبی که مورد تهاجم و حمله مخالفین آشکار و نهانش بوده است و فرهاد و بهمن در دفاع و حمایت از آن نقش داشته اند! خود بدین گونه آنرا بزیر ضرب می گیرند!  
ما در همان مسیری که می رفتیم می رویم . مسیری که از آغاز تا امروز را می شناختیم و از امروز تا فرجامش را با تمام مصائبش باز هم خواهیم پیمود. اما شما رفقائیکه برای نیل به همان مقصد مشترکمان در کنار ما بودید و با هم بودیم ، شما از کدام مسیر و چگونه میروید؟ راه مشترکمان را بیراهه خواندید. راه خودتان کدامست؟  
برای تمام کسانی که در این مسیر نیستند و میتوانند باشند از صمیم قلب متاسفم !

محمود احمدی

تورنتو \_کانادا

۱۶ آوریل ۹۹

## در حاشیه در خواست پلنوم رفیق فرهاد بشارت

بعد از دریافت اطلاعیه رفیق حکمت در رابطه به اعتراضات رفیق بشارت به سیاستهای حزب ، نکاتی به نظر آمد که باید بگویم .

جدا متاسف شدم که رهبری حزب آنهم حزب کمونیست کارگری چنین با یک اعتراض یا انتقاد برخورد می کند. اول اینکه رفیق حکمت با یک عناب و خطاب به بشارت می گوید تمام ادعاهایت تحریف نا صادقانه و دور از حقیقت می باشد و فضای مسموم علیه او ایجاد می کند. سپس شرط و شروطی برای برگزاری پلنوم میگذارد که طبعاً هر کسی که چند صباحی کار تشکیلاتی کرده باشد همه اینها را می داند و تذکر آن ضروری نمی باشد. ولی گذاشتن شرط و شروط معنی اش به نظر من این می باشد که اگر این رفیق خواست از نظرات خودش بطور مستدل دفاع کند بلافاصله به اتهام اینکه حرفهایت بر علیه امنیت حزب یا شخصی می باشد و یا مثلاً طبق قرار نهاده جلویش را بگیرند.

رفیق حکمت در جایگاه یک رهبری نباید چنین برخورد کند و از پیش بخواهد که ذهنها را علیه فرهاد بشارت بشوراند چون خوب می دانیم که بعضی از اعضای حزب آماده اند که حکمی دریافت کنند و با هر بی پررسی به افراد توهین کنند و بهتر بود که رفیق حکمت از پیش این فضا سازی را نمی کردند و می گذاشتند که همه اعضا حرفهای رفیق بشارت یا بقول رفیق نادر اپوزیسیون درون حزبی را می شنیدند و جواب دفتر سیاسی را دریافت می کردند و بعد قضاوت می کردند. بهر صورت جای بسی تاسف می باشد. چون این برخوردها دور از شان کمونیستها می باشد. بهر صورت باید بپذیریم که حزب در پیشبرد سیاستهایش دچار یک سردرگمی شدید شده و هر روز ما دستورالعملی دریافت می کنیم که ناقض قرار قبلی بوده و یا مثلاً حزبیت بجایی رسیده که مانند مذهبها، حزب و نظراتش حتی رهبری به حالت تقدس در آمده که باید فکری بحال این وضع کرد.

بزودی ما شاهد بدو بیراه گفتن به رفقای مستعفی خواهیم بود و تعدادی از اعضا بشکل عقب مانده و بدور از شان یک انسان مدرن، شروع به اطلاعیه دادن می کنند و هیچ پررسی رعایت نخواهند کرد.

مرتضی افشاری

۱۶ آپریل ۱۹۹۹



## پنجره ها را باز کنید، بیرون را بنگرید

در نقد "نامه رفیق فرهاد بشارت تحت عنوان بحران حزب ..."

ثریا شهابی

۱۶ آوریل ۱۹۹۹

اینکه کسی دیر حرف بزند، سالها سکوت کند، مسئولیت نپذیرد و باصطلاح مخالفت منفی نشان دهد و سرانجام روزی را مناسب تشخیص دهد و حرف بزند مطلقا ایرادی ندارد. اما اگر تصویری بدهد که نگذاشتند حرفم را بزنم، حرف زدم پخش نکردند و بارها تذکر دادم گوش نکردند، این دیگر واقعیت ندارد. در هیچ جلسه رسمی و پلنوم و کنگره ای رفیق بشارت مخالفتش را با سیاست ها و روشهای کار حزب کتبا یا شفاهما مطرح نکرده است. اولین کلمه از نامه اخیر رفیق فرهاد، شروع کیلومتر صفر از مسیر مخالفت رسمی و علنی با سیاست های رسمی حزب و منصورحکمت است. مخالفتی که اعضا کمیته مرکزی و اعضا حزب آنرا همزمان می شنوند.

برخی دارند تلاش میکنند تا اینطور وانمود کنند که اگر کسی در مقام پاسخ گویی به نظراتشان برآید، اگر کسی نظر مخالف آنها را نقد کند او را فوراً به "سرکوب کردن"، صاحب "روش غلط" و "مرعوب کردن" متهم کنند. بنظر اینان در مقابل چنین مخالفینی رهبر و مسئول خوب کسی است که حتی اگر هتک حرمت سیاسی و اخلاقی اش میکنند، اگر چوب لای چرخش میگذارند اگر از انتساب هر افترا و دروغی فرو گذار نمیکنند، باز هم ساکت و آرام بنشینند و نهایتاً با گردن کج در برابر این مخالفین با لبخندی گرم و صمیمانه بگویند "خوب اینهم نظری است!" انتظار اینها این است که دفتر سیاسی سرش را پائین بیاندازد، برود کارش را بکند و هرکس هم خواست پاسخ منتقد را بدهد مبصرگونه طرف را به رعایت یک "فضای سالم" بحث دعوت کند و او را بفرستد پی کارش تا منتقدین آزادانه ببرند و بدوزند. این شاید برای تمرین دادن کودکان در کودکستان برای تحمل یکدیگر آنهم وقتی با کمبود مربی مواجهند، یک روش سازش و اداره امور باشد، اما برای یک حزب سیاسی این بیش از اندازه مضحک است. مثلاً رفیق بهمین اگر بحثی ۱۸۰ درجه مخالف درک تاکنونی همگان را مطرح می کند، بحثی در چهارچوب بحث های چپ سنتی دوران انقلاب ۵۷، همگان یعنی هم کمیته ای هایش در کمیته مرکزی حق نداشته باشند با او مخالفت کنند. درافتادن بهمین با تمام باورهای حزب آنهم در قالب و چهارچوب تئوری های سطحی، غیرماتریالیستی، غیر مارکسیستی و غیر طبقاتی، شجاعت خاصی نمی خواهد. کسی میتواند شب از خواب بیدار شود و روزنامه های اپوزیسیون علنی رژیم را بخواند، آنها را تکرار کند و همان ها را بعنوان نظرات بدیع و انقلابی در حزب تعبیر کند و رفیق فرهاد متعجب است که چرا بقیه جواب می دهند. رفیق فرهاد باید بداند، و میداند، که کسی در این حزب رعایت "حال" منتقدین را نمی کند. با نظرات غلط بدون ملاحظه برخورد می شود. منتقدی که وارد این عرصه میشود باید خود به اندازه کافی جدی باشد و انتظار نداشته باشد که اعضا و رهبری این حزب مراعات احوال و روحیه شخصی او را بکنند. یک حزب سیاسی الگوی یک جامعه بورژوایی نیست که برای اپوزیسیون رنگین کمان حاشیه فعل و انفعالات جدی جامعه، "تبعیض مثبت" قائل شود و اپوزیسیون سیاسی این حزب هم قرار نیست معترض حاشیه ای رنگین کمان جامعه بورژوایی باشد، بخصوص که این اپوزیسیون برای گرفتن رهبری در دفتر سیاسی می جنگد. اپوزیسیون یک حزب مارکسیستی بسیار مشروع است، بشرطی که در سنت حزب بلشویک عمل کند نه در هیئت اعتراض رنگین کمان جامعه بورژوایی!

### دنیای سیاه رفیق فرهاد و واقعیت

یک ماه پیش، یعنی پیش از استعفاهای اخیر و نامه رفیق فرهاد بشارت تصویر اکثریت اعضای حزب و بیرون از حزب نشانگر یک پیشروی سریع در فعالیت های حزب بود. مرخص شدن فائزه رفسنجانی، لغو سفر خاتمی به فرانسه، کردستان و نقش حزب ما در هدایت اعتراضات و انعکاس فعالیت های ما در ایران در رسانه های فارسی زبان خارج کشور، تلاش اپوزیسیون ضد جمهوری اسلامی برای قرار گرفتن در کنار ما و شخصیت های این حزب که پس از انتشار تنها یک شماره از نشریه شان مورد مراجعه "غول های سیاسی، ادبی و

اجتماعی" ایران قرار می گیرند، مصاحبه های کارگر امروز با پیشروان کارگری و فراخوان آنها به پیوستن به حزب کمونیست کارگری ایران، گوشه های این تصویر بودند.

امروز بخصوص پس از نامه رفیق فرهاد بشارت تصویر دیگری ناگهان از کنار در مقابل ما قرار می گیرد و ادعا میشود این تصویر واقعی است. فرهاد بشارت در یک کار موفق بوده است. افسرده کردن تعدادی از رفقای حزبی، افسرده نه از سرنوشت حزب، که از ابعاد خارج از تصور تاریک اندیشی، ذهنی گرایی اغراق و وارونه جلوه دادن حقایق و قلب واقعیات توسط فرهاد!

حزبی را متهم به محفلی بودن می کنند که کادراهایش را به پلنوم اش دعوت می کند، برای هر رفیق امروز عضو شده ای تمام اعضا کمیته مرکزی و بخصوص رفیق منصور حکمت با ای میل و تلفن هرلحظه که اراده کند در دسترس است. در سنت کدام حزب اعضا بجز در کنگره ها اینطور از نزدیک وارد فعل و انفعالات رهبری حزب میشوند. حزبی را متهم به بسته بودن می کنند که در حضور کادراهایش بی هیچ ملاحظه ای تزه های یکی از اعضا دفتر سیاسی که شخصیت سرشناس جنبش کمونیستی ایران هم هست، نقد می شود. پس از اظهار نظر مخالفین در مورد نظرات این عضو دفتر سیاسی، روابط دو سوی بحث، محترمانه، دوستانه و نزدیک تر باقی می ماند. هفتاد و چند کادر و عضو کمیته مرکزی شرکت کننده در همین بحث به افتخار رفیقی که بحثش مورد انتقاد قرار گرفته بر پای میایستد و برای او کف میزند و ناگهان رفیق فرهاد که خود در آن جمع حاضر بوده، ایستاده و کف زده نام این راویط سالم و سیاسی را، که استثنائی بر کل تاریخ چپ ایران است که نمایشی از اوج شعور انسانی و تمدن و مدرنیسم است، آنرا "نمایش محیر العقول" می نامد. اتهام زدن به بالا و رهبری، نشان شجاعت نیست، نشان استیصال است. اگر کسی حرف سیاسی دارد حرفش را بزند، مظلوم نمایی سالها است و بخصوص پس از تجربه جدایی از حزب کمونیست ایران در سطح رهبری این حزب هیچ جایی ندارد.

گفته می شود که سیما و چهره های کارگری حزب استعفا داده اند. منم از استعفای رفقا بخصوص رفیق عزیز رضا مقدم بسیار متاسفم، هم از نظر سیاسی هم بخاطر رفاقت و علائق شخصی که به او دارم. اما ما جریانی هستیم که تجربه جدانشدن بنیانگذاران دیگری را هم پشت سر گذاشته ایم. رفقای که مقطع جدایی از حزب کمونیست کارگری ایران را با هم تجربه کرده ایم این را خوب بخاطر دارند. حرکت حزب برخلاف تصور برخی که فکر می کردند بدون آنها چگونه حزب به حیات خود ادامه می دهد، ادامه یافت. این متعلق به زمانی است که حزب ما هم اعضای بسیار کمتر و هم حضور اجتماعی بسیار محدود تری داشت. امروز چهره ها و رهبران و کادراهی این حزب را هدایت می کنند که نفوذ شخصی شان، حجم مقالاتشان، نقش اجتماعی شان و ظرفیت رهبریشان، مخالفین زیادی را به اعتراف کشانده است که "حزب قدرتمندی دارید!"

بنظر می آید که رفیق فرهاد بشارت بخاطر یک دوره کناره گیری اعتراضی، در جریان فعالیت این تیپ از رهبران و کادراهی حزب قرار نگرفته است. مضافا اینکه متاسفانه در حزب ما و خارج از حزب ما هنوز هیچ رهبر کارگری که با صدور یک اطلاعیه شخصی کارگران را به اعتصاب بکشاند وجود ندارد. می گویم متاسفانه. این را بخاطر تقلیل دادن نقش هیچ رفیقی نمی گویم. این را بخاطر گذاشتن واقعیت مبارزه طبقاتی و شرایط کنکرت سیاسی ایران در مقابل چشمان رفیق فرهاد می گویم. به "رهبری موثر حزب" از سر اینکه کارگران را در خود متشکل نکرده است انتقاد نکنید.

## انتقادات

رفیق فرهاد معتقد است که حزب طی دو - سه سال گذشته در دو زمینه سیاسی و تشکیلاتی دچار بحران عمیقی است. مسبب آن دترسیاسی و مشخصا رفیق منصور حکمت است.

می گوید: "یک عضو دفتر سیاسی و دوعضو کمیته مرکزی و چند کادر سرشناس استعفا داده اند و عده زیادی فکر می کنند بمانند یا استعفا دهند." عده زیاد تنها یک ادعا است. اما با فرض درستی این ادعا هم، این هنوز هیچ چیز را توضیح نمی دهد جز تاسف. چرا استعفا دادند مهم است. آمدن و رفتن از حزب را تراژیک نکنیم. این اولین بار نیست که رفقای در سطح رهبری از این جریان جدا می

شوند و آخرین آنهم نخواهد بود.

رفیق فرهاد می گوید: "رفیق منصور حکمت بحث هایش را ننوشت، بدست اعضا نرسید، کار به ایجاد تشنج و عقب نشینی منصور حکمت کشید." باید پرسید واقعا؟ به راستی تشکیلات های حزب بخاطر مکتوب نشدن بحث های منصور حکمت متشنج شدند؟ یا اشتیاق و علاقه به شرکت در پلنوم و تبادل نظر مستقیم با رهبری حزب، اعضا و کادر ها را به حزب نزدیک تر کرد؟ آنچه که رفیق تشنج می نامد علاقه اعضا حزب به دخالت بیشتر در بحث های کمیته مرکزی است. با تشنج روبروئیم؟ یا با تلاشی صمیمانه از جانب رفقای حزب برای درک گوشه و زوایایی از یک بحث جدید و تبادل نظر در این زمینه؟ چیزی که تشنج نام گرفته، بی صبری اعضا حزب در شرکت در بحث های رفیق بهمن و تعیین تکلیف این بحث ها و بحران شخصی رفیق فرهاد است.

هیاهوی منصور حکمت بحث هایش را ننوشت پس ما برحقیق، آنهم از جانب کسانی که می دانند سنت کار منصور حکمت همیشه این بوده که پیش از نوشتن خیلی از ترزا و مباحثش ابتدا آن را با جمع هراندازه بزرگتری که از نظر فنی، مالی و امنیتی امکان پذیر بوده درمیان گذاشته است و بعد در فرصتی دیگر آنها را مکتوب کرده است، جنجالی عجیب است. رفیق فرهاد باید کنفرانس ها و سمینارهای سازمان مرکزی را که رفیق نه بعنوان عضو کمیته مرکزی که بعنوان عضو حزب در آن شرکت می کرد را بیاد داشته باشد. بحث سقط جنین، پیش از تبدیل شدن به بندی در برنامه این حزب، در حزب کمونیست ایران و اگر اشتباه نکنم در سال ۸۸ یا ۸۹ توسط نادر مطرح شد و هرگز هم تا مصاحبه همبستگی در سال ۹۸ "مکتوب" نشد. دولت در دوره های انقلابی، از زمان طرح تا انتشار مدتها طول کشید. این بهانه کودکانه چی است؟ این بهانه کودکانه شاید برای کسی که هرگز در طول تاریخ زندگی سیاسی اش تجربه تدوین یک نظریه منسجم و ماندنی را نداشته، بهانه سرگرم کننده ای باشد. برای حزب و منصور حکمت این بهانه بیش از اندازه حقیر است. این تنها نشان بی بضاعتی منتقد در نقد است. یک منتقد جدی اینگونه کودکانه استدلال نمی کند.

رفیق فرهاد می گوید: "بخش اعظم تشکیلات حزب در تشتت و بحران بسر می برد. می گوید اطلاعات رفیق در مورد تشکیلات های کشوری کفاف قضاوت در مورد همه جا را نمی دهد." اما به نامه ای از مسئول تشکیلات خارج استناد می کند. رفیق کدام تشتت و بحران؟ اعضا حزب میخواهند بدانند بحث های کمیته مرکزی چیست، تلاش کنند مشکلات شما را درک کنند. این تشتت و بحران نیست. این مقطعی از سیر حرکت حزب است که باید پاسخ اش را بگیرد. مقطعی که با هیچ درجه از تمایل شما به اغراق نام بحران و تشتت نمی گیرد. شاید در ذهن رفیق ناراضی مثلا تغییرات فدراسیون در چهار سال قبل بحران بوده باشد. در زندگی واقعی این حزب یک اتفاق بیشتر نبود و کسی بیش از این از آن نام نمی برد معیار چیست؟ دنیای بیرون! میکروفون بدست بمیان پناهندگان قدیم و جدید و اعضا قدیم و جدید حزب بروید ببینید در ذهن آنها از آن "اتفاق ساده" چه تصویری باقی است. نمی توان احساسات و رنجش های شخصی را به جای واقعیات قرار داد، حکم داد و خود را برای رسیدن به سازش با "رهبری موثر" در این حزب آماده کرد.

رفیق فرهاد می گوید: "تا آنجا که رفیق می داند اکثر قریب به اتفاق اعضا حزب سؤال می کنند که چرا حزب به این روز افتاد." واقعا اینطور است؟ رفیق اکثر قریب به اتفاق اعضا حزب می خواهند بدانند شما چه می گوئید، بقیه چه می گویند، بحث ها و جدل قلمی در بین اعضا ک م چه بود و خواهان شرکت در آنند. این اشتیاق به دانستن حزب را به روزی که شما تصور کرده اید نمی اندازد. نامه های رفقای مخالف و موافق را دیده اید، کجاست آن اکثریت قریب به اتفاقی که می گویند "چرا حزب به این روز افتاد"؟ کسی وسط روز به میدان شهر می آید و با هیاهو همه را متوجه خود می کند و شروع می کند حرفهای عجیب و غریب می زند. بعد مردم متحیر را نشان می دهد که ببیند چه استقبالی از محتوای حرفهایم شد! رفیق عزیز از اهمیت ادعاهائی به این درجه از جدیت نمی توان با "تا آنجا که من اطلاع دارم" و "اطلاعات من در مورد تشکیلات کشوری کفاف قضاوت نمی دهد" کاست. "بحران" شما را همه دیدم حال به دلایل "بحران" برسیم.

## علت "بحران"

رفیق فرهاد معتقد است "رهبری - البته بخش موثر آن و مشخصا رفیق منصور حکمت - صلاحیت رهبری حزب را ندارد، به اهداف

اعلام شده اولیه وفادار نیست، کارگر و مسائل کارگری در آن رنگ باخته است." این بخش مغشوش ترین بخش نامه است. رفیق فرهاد می پرسد:

پس کو سازمانیابی کارگران که قرار بود در دوره حیات ما و قبل از بازنشستگی رفیق فرهاد صورت بگیرد؟ پس کو انقلاب کارگری؟ پس کو وظایف انترناسیونالیستی؟ ما که بجای انقلاب کارگری مشغول سرنگونی رژیم شده ایم. مگر طبقه کارگری که ۴ ماه ۴ ماه دستمزد نمی گیرد، می تواند انقلاب کارگری کند؟ خجالت نمی کشید که با رادیو اسرائیل مصاحبه می کنید؟ اهمیت ایسکرا و انترناسیونال و کار کارگری را گوشزد می کند و ناگهان بدون مقدمه شکایت شخصی می کند که چرا فدراسیون وقتی در مسئولیت من بود را باندازه کار حزبی عزیز نداشتید؟ مگر خود رفیق فرهاد ۹ سال پیش بر ضرورت کار علنی و نفش رسانه های گروهی وسیع و توده ای در همبستگی تاکید نکرد؟ می پرسد چرا آن روز عملی نکردید و امروز عملی می کنید؟ و جالب اینجاست که رفیق چند سطر بالاتر همین ها را از اشتباهات حزب می شمارد وقتی که فکر می کند از نظر حزب گویا "پایگاه اجتماعی کمونیست و این حزب در طبقه کارگر و جامعه توسط فدراسیون و کمپن زنان و مصاحبه با رادیو اسرائیل گسترش یابد".

رفیق موضوع چی است؟ بالاخره شما یا باید از اینکه حزب بالاخره پس از ۹ سال به نظرات اصولی شما رسید خوشحال باشید یا اگر امروز حزب مثلا به نظرات شما رسیده و شما به آن نقد دارید دیگر آنها را پرونده درخشان فعالیت ۹ سال پیش خودتان نکنید. این مبحث بیش از اندازه مغشوش، متناقض و شخصی است که اصولا بتوان پاسخ جدی به آنها داد.

رفیق فرهاد حزب و منصور حکمت را متهم می کند که به رفیق فرهاد قول سرنگونی رژیم را در مقاطع مختلف داده و عملی نکرده اند و رفیق از این نظر سرخورده شده است. رفیق شما عضو کمیته مرکزی بودید و هستید باید نقشی بیش از این برای خودتان قائل باشید. مگر نمی دانید انقلاب و سرنگونی یک رژیم نمی تواند اراده هیچ حزب سیاسی و شخصیتی باشد. مگر قانونمندی های حاکم بر مبارزه طبقاتی، توازن قوا را نمی دانید؟ شمای مارکسیست چطور با این وعده منصور حکمت، وعده ای که البته بجز شما کس دیگری آنرا نشنیده است، در یک حزب مارکسیستی سالها فعالیت کردید؟ استدلالاتی از این دست دیگر برای رفیقی در سطح کمیته مرکزی یک حزب مارکسیستی، نه ضعیف که، زشت است.

مابقی مبحث علت بحران و رهبری کنونی به اعتقاد من بهانه جویی هایی از سر رنجش شخصی است و پاسخی ندارد. علاج بحران هم ظاهرا دادن رای به رفیق فرهاد بشارت برای دبیری کمیته مرکزی است. این ادعای معقولی است و امیدوارم رفیق فرهاد را در پلنومی که لایحه استیضاح دفتر سیاسی و مشخصا منصور حکمت را به رای می گذارد ملاقات کنیم.

## فرصت را دریافت

مباحثات رفیق فرهاد بشارت "بحران در حزب، بحران رهبری حزب" را همگی دیدیم و راه حل رفیق را برای حل بحران مشاهده کردیم. سوآلی که بطور طبیعی برای هریک از ما مطرح خواهد شد این است که چرا درست امروز و برای اولین بار و مکتوب با چنین مسائلی از جانب رفیقی که سالهاست عضو کمیته مرکزی حزب بوده آنهم با تهدیدها و اولتیماتومهایش مطرح میشود. فاصله چندانی از کنگره حزب با آن وسعت به عنوان بزرگترین مرجع صلاحیتدار تعیین سیاستها و خط مشی حزب که مناسب ترین مکان برای طرح مباحثات رفیق فرهاد هم بود نمیگذرد، رفیق پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب با شرکت کمته مرکزی و ۴۵ نفر از کادرهای حزب که مدتی پیش بر پا شد، مکان مناسب برای ارائه طرح بحران حزب و نقد سیاستهای نادرست رهبری و شخص منصور حکمت تشخیص نداد. آیا من و کسان دیگری که در پلنوم اخیر شرکت کردیم و شاهد سه ساعت تمام بحث منصور حکمت در مورد حزب و جامعه بودیم و حتی یک کلمه از مخالفتهای رفیق فرهاد را شاهد نبودیم حق نداریم در صمیمیت ادعاهای امروز ایشان و حطری که به نظر ایشان حزب را تهدید میکند شک کنیم. واقعیت این است که نموده‌های مورد اشاره رفیق فرهاد غیر از یکی دو مور هیچکدام مسائلی که در یک ماهه اخیر به ناگاه اتفاق افتاده باشد نیست بلکه قدیمی است و به ناگاه و یکدفعه از جانب رفیق بدنبال کناره گیری رفقا رضا و مجید و آزاد مطرح میشود.

مشکل رفیق فرهاد برای من قابل درک است، در کنگره دوم حزب و بدنبال در پلنوم اخیر کمته مرکزی با آن همه انسجام و هم خطی و یکدلی برای پراتیک کردن سیاستهای رسمی حزب، طرح بحران در حزب و بقیه ادعاهای ایشان تنها میتوانست نشاندهنده و افشاگر بحران در رفیق فرهاد باشد و این دقیقا آن چیزی است که در سالهای مورد اشاره ایشان مانع طرح پلاتفرمش بوده است.

معلوم است رفیق فرهاد سالها منتظر مانده است تا فضای مناسبی را پیدا کند و بتواند به مباحثات خود رنگ و لعاب حقیقی زند، به زعم خودش توجه رفقای حزب را جلب کند و رهبری حزب را در میدانی که ترازو به نفعش سنگینی میکند به تمکین و کوتا آمدن وادار کند و کسب امتیاز کند، در غیر این صورت با جمعی هر چه بیشتر صف حزب را ترک کند. رفتن رفقا رضا و مجید و آزاد، ظاهرا آن فضایی است که رفیقمان فکر کرده فرصت را باید دریافت و اکنون میشود هر مطالبه‌ای را چسباند و برای این کار "ناراضی بودن اعضا حزب و کادرها را گوشزد میکند، صف رفقای را که میخواهند کارتهای عضویت خود را تحویل و فعلا رفیق فرهاد قانعشان کرده است بمانند تا تکلیف معامله ایشان با حزب معلوم شود و در صورت بکرسی نشاندن مطالباتش با هم خواهند رفت را در مقابل حزب نشان میدهد" اینها چیزی جز فضا سازی جهت به فروش رساندن کالایی که سالهاست در حزب خریداری نیافته نیست و اینگونه سازش و تمکین و کوتا آمدن در تاریخ جریان ما خوشبختانه هیچوقت اتفاق نیفتاده است. اعضا و رفقای که در این حزب جمع شده اند انسانهای آگاهی هستند که کاملا آگاهانه و داوطلبانه در این حزب و برای امر مشترکی گرد آمده‌اند و فکر نکنم احتیاج به قاضی و وکیل مدافع داشته باشند.

بحث رفیق فرهاد در مورد حزب، داشتن ملاحظه و نقد و انتقاد به همان صورتی که تاریخ این جریان مملو از آن است نیست، ایشان سیمایی کاملاً سیاه از حزب و رهبریش ارائه میدهد که تحملش برای آدمییزاد مشکل است، آنچه مد نظر ایشان و پلاتفرمشان است حزبی دیگر و از جنسی دیگر است. نوک حمله رفیق فرهاد متوجه رهبری حزب و شخص منصور حکمت است. تشخیص رفیق نادرست نیست، اگر بخواهی این حزب را بزنی باید رهبری آن و قبل از هر کس منصور حکمت را نشانه رفت. بیخود نیست که در بیرون حزب مخالفان کمونیسم از چپ و راست، از حاکم و اپوزسیون با هزار پرونده سازی و جعل و تحریف دقیقاً رهبری این حزب و شخص منصور حکمت را مورد حمله قرار میدهند. ما نه مرید کسی هستیم و نه کسی را حطاناپذیر میدانیم و نه عاشقان راه کربلاییم، کمونیست هستیم، برای رهایی انسان مبارزه میکنیم، حزب را با تمام دستاوردهایش با تلاش و جانفشانی همگی مایی که تا این تاریخ در صفش بوده‌ایم تا اینجا آورده‌ایم، شما و هر رفیقی حق دارید هر لحظه اراده کنید راه خود را از ما جدا کنید. اما جریان ما و منصور حکمت تجسم سرسختی، اراده محکم، و سازش ناپذیری برای انقلاب کارگری است به همین دلیل شدیداً مورد تنفر مخالفان ما و عمیقاً مورد علاقه ماست.

زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران

خالد حاج محمدی ۱۶. ۴. ۹۹

## آیا وضعیت کنونی حزب از نظر رفقا رضایت بخشی و منصفانه است؟

این مدت نوشته های زیادی از رفقا خوانده ام، ولی به جرات میتوانم بگویم که کمترین آنها حاوی بحث محتوایی بوده است. آدم با خواندن نظرات رفقا حقیقتاً دوران گذشته، دورانی که با جناح راست درون حکا درگیر بودیم را به یاد می آورد. اکثر رفقای که از نزدیک در جریان مجادلات گذشته بودند، یادشان می آید که چگونه راست کومه له به فراکسیون کمونیسم کارگری تعرض میکرد، چگونه شخصیتها هتک حرمت میشدند و در آن میان محتوای نظرات را استتار میکردند. هم رهبری کومه له و هم اعضایش بر وجود پایگاههایشان، تشکیلاتشان، رادیوییشان و امکاناتی که در خاک عراق داشتند تاکید میکردند. دنیای بیرون حزب چگونه بود، تحولات و اوضاع سیاسی نه فقط منطقه ای بلکه بین المللی چگونه بود را حالی نبوده و درک نمیکردند. آنها نماینده جنبش خاصی در حزب کمونیست ایران بودند؛ جنبش ملی کرد در ایران. موضعگیریهایی آنها در راستای حفظ منفعت جنبش کردی دور میزد، نتیجه اش را هم دیدیم: کنار جلال طالبانی و مسعود بارزانی ایستادن. و... و... و هم اکنون همه ما شاهدیم بقول منصور حکمت "کومه له جدید" - در چه سراسیمه‌یی قرار دارد و تا چه اندازه سقوط کرده است. آنموقع ما در حزبی بودیم که آن حزب محل تلاقی گرایشات مختلف اجتماعی بود. طبیعی هم بود که گرایشات سوسیالیستی و ناسیونالیستی باهم بیش از آن همزیستی نکنند.

من یکی با افتخار جزو اولین اعضاهای بودم که در سختترین شرایط و در منطقه ای که به چاه ناسیونالیسم مشهور بود، حتی در کومه له - ( ناحیه مهاباد ) و هنوز اسناد اولیه سیاست سازماندهی ما ( که جزوی ۲۴ صفحه ای لقب گرفته بود باضافه نوار سخنرانی منصور حکمت ) را دریافت نکرده بودیم که از کمونیسم کارگری دفاع کردم. تاریخ قطب بندیهای چپ و راست آنزمان نه زمانیکه بحثهای منصور حکمت پخش شدند بلکه خیلی به عقب تر برمیگشت. هدف از بیان این تاریخ مختصر اینست که بگویم ما در فضای قرار داشتیم که بخاطر نظرات سیاسی متفاوتمان مدام و به شیوه های مختلف مورد تحقیر، بیحرمتی و فحش و ناسزا قرار می گرفتیم. و اینها از جانب کسانی روی میداد که حرفی برای گفتن نداشتند. تصور من از فضای باز سیاسی اینست که آدمها بتوانند بدون هیچ نوع محضوراتی ابراز عقیده کنند، نترسند، و دیگران هم بخاطر داشتن عقاید متفاوت کسی را طرد و منفور قلمداد نکنند. کسی حرفی دارد مستقیماً به نظر ابراز شده بپردازد و آنرا نقد کند. وضعیت امروز حزب ما اینطور نیست.

اما رویدادهای کنونی در حزب خلاف عقیده مرا نشان میدهد، سعی میکنم به مواردی مهم اشاره کنم:

### \* \_ **زنده حزب یا زنده باد کمونیسم؟ یا هر دو؟**

به نوشته های رفقای که از د. س و رفیق منصور حکمت دفاع میکنند نگاهی بیندازید، در زیر نوشته اشان شعار زنده باد حزب قید میگردد. و زیر نوشته های رفقای دیگر هم زنده باد کمونیسم. انگار این دو شعار خیلی از هم دورند، انگار این دو شعار نمایندگی دو نگرش در حزب را در خود دارد. چرا اینطور شده است؟ من کمتر کمونیستی سراغ دارم که به کمونیسم معتقد باشد ولی کاری به حزیت و تحزب نداشته باشد. دانش محدود و ناکافی منم همین را میگوید. حزب ابزار و وسیله ای برای سازمان دادن و هدایت طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی بیش نیست. اگر این حزب به هدف تبدیل شود، که تصور من اینست برای تعدادی از رفقا به هدف تبدیل شده است، آنوقت باید فاتحه حکومت کارگری بشکل شورای را خواند. من شخصاً حکومت کردن حزب را با حاکمیت طبقه کارگر عوضی نمیگیرم. این دو تا یکی نیستند. هر چند آدمها نیت سالم و پاکی داشته باشند، اما روند حرکت به همین شکل امکان تکرار تاریخ را ده چندان میکند. منظورم سرنوشت انقلاب اکتبر

و بعد از آن است. بلاخره در شوروی هم طبقه کارگر برای مدتی قدرت سیاسی را در دست داشت. ولی بعدها به چه سرنوشتی دچار گردید؟ من مخالف تعبیرات این چند مدت رفقا هستم که به اندازه سرسوزنی به این موارد نمی اندیشند. تصور من اینست که اگر حزب کمونیست کارگری با همین وضعیت فعلی اش بقدرت برسد، از نوع حکومت احزاب اروپایی خواهد بود (نوع چپش) من اینجا منظورم قبول و یا رد این نوع حکومت هم نیست، بلکه میخواهم اینرا بگویم که آن شکل حکومتی با همه دستاوردها و اندازه ای از رفاه که برای جامعه در برداشته باشد، باز حکومت کارگری نیست. امیدوارم که بحثهای حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی هر چه زودتر منتشر شوند و آنوقت آدم مستندتر صحبت کند و نظر بدهد.

من یکی علیرغم اینکه اعتقاد راسخ به حزیت و تشکل پذیری دارم اما در شرایط جدل درون حزبی شعار زنده باد کمونیسم را بر شعار زنده باد حزب ارجحیت میدهم. این دو شعار اصولاً تضادی با هم ندارند، بلکه مکمل همدیگرند. ولی ظرافت مسئله در اینست که امروز این دو شعار دو نگرش و دو متدولوژی متفاوت از همدیگر را بروز میدهند. من طرفدار زنده باد کمونیسم هستم. خود حزب اشکال دار است که بنظر من باید به حال آن اندیشید و صرف اعلام وفاداری به حزب حاوی کوچکترین اندیشه ای در راستای رفع اشکالات حزب نیست. ....

### \* دوباره در باره کناره گیری رفقا!

اگر اشتباه نکنم در پلنوم شانزدهم حزب کمونیست ایران بود (یا قبل از آن، دقیق یادم نیست) که منصور حکمت خطاب به یکی از اعضای کمیته مرکزی کومه له، (باز اگر حافظه ام خطا نکرده باشد، صلاح مازوجی) میگوید که حاضر است که راهش را کج کند و او را همراه این خط (کمونیسم کارگری) داشته باشد. هیچکس امروز چنین برخوردی را نمی بیند. بهترین رفقای ما رفته اند، همه از منصور حکمت تا عضوی که از او دفاع میکنند میخواهند مسئله را تا حد ممکن کوچک جلوه دهند. تمام مسئله با ذکر اینکه "این حزب آزاد سیاسی است و نیرو میگیرد و نیرو از دست میدهد" می آید و می رود، من بخیر و تو سلامت. به همین سادگی. چه کسی این سوال را از خود و دیگران کرده است که: ما که ادعای کمونیسم و حکومت کارگری را داریم، اگر رفقای رهبران کارگری که در صفوف ما هستند، حزب را ترک میکنند، به چه دلیلی است؟ چرا آنها این حزب را بیش از این ظرف خود نمیدانند؟ اینها شاخکهای هیچ رفیقی را حساس نمیکند که در این موارد هم یک نگاهی هم به پشت سر خود بیندازند، که ببینند راهی که پیموده اند را چگونه طی کرده اند؟ بنظر من در چنین مواقعی به هیچ چیز نگاه نکردن و شدیداً فقط از حزب دفاع کردن، چیزی بیش از رگه هایی از تنگ نظری و سکتاریسم حزبی نیست. این مضر بحال طبقه کارگر و منافع آتی اوست. رضا مقدم هر چند اطلاعیه ای کوتاهی داده ولی همان کوتاه هم به اندازه کافی روشن است. بنظر من رفقا بجای اینکه مسئله را باگاتل (ناچیز جلوه دادن) کنند، یک مقدار بیندیشند.

جادارد به کسانی که معتقدند: "حرف رضا اینست که کارگران جهان متفرق شوید" شدیداً اعتراض کنم و بگویم رضا از سر اعتراض این حزب را ترک کرده و حتماً فکر کرده آگاهی طبقه کارگر و سازماندهی اش به شیوه ای که این حزب دارد یا ممکن نیست یا بلاخره حزب او نیست. او به غیر کارگری بودن چپ که بنام کارگر فعالیت دارد اعتراض داشته. بنظر من کسی که اطلاعیه ای او را دیده باشد و باز بگوید معلوم نیست که چرا او حزب را ترک کرده، یا خیلی دیگران را دست کم میگیرد و یا اینکه خودش در سطح خیلی پایینی است.

بهرصورت رفاقت، صمیمیت و فضای راحت جای خود را با فضایی سنگین و زمخت عوض کرده است. رفیق حکمت مدام از حقیقت و حقوق سخن میگوید، خیلی مشتاق این هستم که روزی و در فرصت مناسب روایت رفیق منصور و رفقای دیگر را از "حقیقت" و "حقوق" بشنوم. اینها مقولات بی مفهومی نیستند. فضا بیش از حد یکطرفه است. و باین حساب در آینده



کسی جرات مخالفت نخواهد داشت. مورد نامه رفیق فرهاد بشارت را هم از همین زاویه میشود بررسی کرد. بنظر من اغلب نه خونسردی وجود دارد و نه منطق. همه اخمو بنظر میرسند و عصبانی. اغلب او را زیر سوال میبرند که چرا حالا که رفقای دیگری رفته اند، دارید حرفت را میزنید، چرا قبلاً این حرفها نمیزدید؟ و این اپورتونیسیم است و غیره. این صحبتها را بگذار خود فرهاد جواب دهد، اما بگذارید نمونه ای از خودم برایتان بیاورم. من حدود ۲ سال است بر سر مسایلی در تشکیلات نروژ با عده ای درگیرم. مسایل مرا دفتر سیاسی، آزاد نسیم و نمیدانم چه تعداد از کمیته مرکزی میدانند. نامه ها و توضیحات مفصلی را در طول این مدت نوشته ام، ولی تاکنون نسبت به هیچ کدام از مسایلی که من با آنها درگیر بوده ام از طرف حزب جواب چنانی نگرفته ام، نتیجتاً هنوز هم مسایل کهنه کماکان وجود دارد. مطرح نکردن آنها از جانب من به این خاطر بوده که من همیشه حیثیت حزب، مصلحت حزب برایم مهم بوده، ولی مادام العمر آدم نمیتواند مسایل را حل نشده باقی بگذارد. امروز من ملاحظات دیروزی را ندارم و حتماً تمام موارد خویش را مکتوب و بشکل جزوه ای درخواهم آورد. کسی بیاید و یقه مرا بچسبد که چرا مسایل قدیمی را بحث خواهم کرد، ای چه ربطی دارد، اما رفیق یا رفقای عزیز، با تشکیلاتی در محل درگیر بوده و هستم که شخصیتی برای انسان باقی نمیگذارند و خردش میکنند، وای بحال کسی که مخالفتشان کند. ادامه این وضعیت به این شکل ضرر فراوانی در بردارد تا اینکه سرسوزنی نفع و مصلحت حتی حزب را در برداشته باشد. سکوت در مقابل مسایل، جواب نشد. و این چهره خوبی از حزب بدست نمیدهد. حالا شما مختارید بروید و هی شعار بدهید و بگویید زنده باد حزب. منم میگویم زنده باد روابط سالم. همین.

## مورد فدراسیون

اگر در طول این مدت این چند ساله در نروژ بعنوان فعال اصلی و نماینده فدراسیون ظاهر نمیشدم، بدون کوچکترین تردیدی تاکنون خبری از فدراسیون، حتی اسمش هم نمی بود. فعال چنانی نداشتیم (در طول این مدت). با زور اسمش را و تاجاییکه امکان داشته فعالیت داشته ایم. همیشه از طرف کسانی که عضو همین حزب هم هستند، فدراسیون، کمپین و کلا فعالیتهای جانبی حزب نفی شده، و سربالا به آن برخورد گردیده است. هیچ یک از فعالیتهای تاکنونی از جانب این افراد برسمیت شناخته نشده است. هیچوقت مرا برسمیت شناخته اند، و برای انجام کاری "به ثریا شهابی مراجعه میکنیم". اینها رسماً عضو فدراسیون نبوده اند، حق عضویت فدراسیون پرداخته اند. از انظر اینها فدراسیون نه واحدی برای فعالیت جهت حقوق پناهندگی، بلکه تجارت بوده است. مسئله اینکه همبستگی منتشر شده یا نه هیچوقت مسئله اینها نبوده است و .... و... که بعدها خیلی مفصلتر خواهید شنید. در طول این مدت یک عالمه به من فحش داده شده. دفتر سیاسی همه اینها را میداند، کوچکترین ترتیب اثری در این موارد نداده است. انگار شخصیت انسانها کشک است که بازیچه هرکسی بشود. این بغیر از بازی کردن با انسانها هیچ اسم دیگری ندارد. حالا و بعد از این همه سال وقتی منصور حکمت جواب آذرنوش را میدهد و در جواب او میگوید که ما باید احساس مالکیت سیاسی رو این تشکلهای داشته باشیم، همین افراد می آیند و بدون در نظر گرفتن هر نوع حقوقی، حتی همین حقوق بورژایی، می آیند و تقاضای انتخابات میکنند. بنظر من انتخاباتی که در نروژ روی داد، کل رای گیری از نظر سیاسی لغو هر نوع برسمیت شناختن حقوقی را نشان داد. آنها انتخابات کردند، مرا عزل نمودند بعد عضو شدند و حق عضویت فدراسیون پرداختند. حالانمیدانم که منصور حکمت چه نوع توجیه حقوقی برای این عمل مییابد، توجیه اما سیاسی است. من نه فقط عضو این حزب، بلکه گردن شکسته کادر این حزب هستم. تاکنون و از سن ۱۳-۱۴ سالگی به اینسو واقعاً برای آرمانم شب و روز نداشته ام والا همین افراد دوروبرم از لحاظ زندگی فردی که حالا هیچی ندارم به پایم نمیرسیدند. حالا همین طور ساده مورد بازیچه، شخصیت شکنی این و آن قرار میگیرم. این و آنی بشاهدی تمام جلسات و کنفرانسهای سالانه رو حزب و سیاستپایش یک خروار چه عرض کنم، نه فقط اشکال بلکه طوری دیگر اندیشیده اند. و همیشه با حزب شکل داشته اند. نوار کنفرانسها موجودند، کسی باور

نمیکند، بیاید باهم نوارها را گوش کنیم و بعد نظری هم به سیاست حزب بیندازیم. نمونه نروژ اپورتونیسیم تمام عیار است. اپورتونیسیمی که از کوچکترین پرنسیپی برخوردار نیست. سال ۹۷ علیرغم اینکه عضو کمیته بودم اینها بدلیل نظرات متفاوت مرا طرد کرد و نامه های حزبی را هم که به کمیته می آمد بعضا نشان نمیدادند. دوست و دشمن این حزب میتوانند نروژ چند سال پیش را با نروژ سال ۹۸ مقایسه کنند. تشکیلات نروژ بجای اینکه رو به رشد باشد، دقیقا بعنوان گروه محفلیست و خانوادگی باقی مانده است. بهر صورت من این دعواها را خواهم کرد. حالا اگر رفیق منصور حکمت بخواهد در این میان از مدافعان خویش در نروژ حمایت کند، (مدافع در لفظ و با پراتیک دیگر) ، من حاضرم با تمام وجود از فعالتهای که داشته ام، از رویدادهای که روی داده است با سند نوار و .. دفاع کنم.

من نگران خودم نیستم. من آرمان خیلی محکمی دارم و این حزب را هم دوست دارم. از این حزب زیاد چیزها نیاموخته ام ولی به اش پیوسته ام. بلاخره این وضعیت همینطور ادامه داشته باشد، من حاضر نیستم در حزبی که انسان نه فقط کنترل بلکه می شکنندش ، بیشتر از این فعالیت داشته باشم. بقول فرهاد بشارت منم هنوز امیدم را از دست نداده ام.

\*\*\*\*\*

## بحران در حزب یا ماجراجویی

وقتی که یک بار نوشته رفیق فرهاد بشارت را خواندم بخودم گفتم آنچه را که خواندم حقیقت دارد یا خیر. برای اطمینان یک بار دیگر آن را خواندم ولی اینبار برداشتم متفاوت بود و تلاش میکنم که خیلی مختصر و کوتاه آن را بر روی صفحه کاغذ بیاورم.

۱- گزارش دهی ۲- تاریخ نویسی ۳- وفاداری ۴- ماجراجویی

رفیق فرهاد بشارت همانند کسی که سر خیابانی ایستاده باشد و هر کسی که میخواید از کنارش عبور کند صدایش میزند و به او هشدار می دهد که مواظب باش در ۱۰۰ متری ما تشکیلاتی وجود دارد بنام حزب کمونیست کارگری و من یکی از اعضای کمیته مرکزی آن هستم و «رهبری موثر» این حزب شخصی است بنام منصور حکمت که همه را هیپنوتیزم کرده است.

او همه اعضای این حزب را دارد بسمتی میبرد که چاه عمیقی در مسیر راه قرار گرفته است و همه آنها را در این چاه خواهد انداخت بجز مرا چونکه نتوانسته مرا هیپنوتیزم کند و من برای اطمینان خاطر میخوام از آنها جدا شوم. و شما باید مواظب باشی که از کنار این حزب رد نشوی وگرنه دچار اعضای آن خواهی گشت.

برای اینکه رفیق فرهاد حرفهای خود را ثابت کند، تاریخچه دو دهه فعالیت سیاسی رفیق منصور حکمت را برایش در یک جمله بیان میکند. «نمی شود کسی ۲۰ سال در رهبری سه سازمان و حزب بوده باشد و یک مورد هم اشتباه از او سر نزنند.»

نه رفیق فرهاد، این نه گزارشدهی شد، و نه دلیل تاریخی اثباتی شما.

تاریخ مبارزه سیاسی رفیق منصور قرار بود در چند جلد بنام مجموعه آثار منصور حکمت چاپ شود ولی متأسفانه فقط یک جلد آن منتشر شد. آن هم در صدها صفحه نه در یک خط.

راستی اگر شما مسئولیت نوشتن تاریخ همین چند سال حزب کمونیست کارگری را به عهده میگریفتی در چند کلمه، آن هم به داخواه خودت، مینوشتی؟

رفیق فرهاد، بیدار شو ما «بیداریم».

رفیق فرهاد مینویسد: این بحران حزب بحران رهبری است. ترکیب رهبری موثر کنونی حزب ظرفیت و اعتبار کافی برای رهبری حزب در جهت اهداف اعلام شده اولیه این جریان را از دست داده است.

از جمله به نکات زیر در رابطه با عملکرد رهبری کنونی اشاره کرد:

فاصله گرفتن تدریجی از سیاستها، مواضع و اولویت های اعلام شده اولیه این جریان.

بله، وفاداری رفیق فرهاد به آنچه که اشاره کرد همانند وفاداری سازمان چریک ها به شعار «مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک» است. باقیماندگان این سازمان بخاطر وفاداری از این شعار، هنوز هم آن را رها نکردند.

ولی رفیق فرهاد، ما چریک نیستیم. ما یک جریان جدی سیاسی هستیم. انقلاب کارگری کمونیستی در دستور کار ماست. آنچه که از شما «بحران رهبری» نام میبری درست من برعکس شما فکر میکنم. و اعلام میکنم رهبری جدی، واقع بین و دوراندیش.

شما آن زره بینی را که جلوی هر دو چشمتان گرفتی، نمی توانی هم چیزهای بزرگ را ببینی و هم چیزهای کوچک را پس

برای اینکه هر دو چیز را ببینی باید زره بین را جلوی یکی از چشمات بگیری.  
یکی از فرق های شما با «رهبری موثر» در همین است که شما همه چیزها را ندیدی. ایشکال بزرگ شما در این است که مثلا فرض کنیم که اگر قرار بود حزب سازماندهی زنجیره ای را سازمان دهد ولی در این راه موفق نگشت، شما علت را در «رهبری موثر» می بینی، نه در وضعیتی که رژیم سرمایه داری هار جمهوری اسلامی ایران بوجود آورده است. رژیمی که از ترسش حتی مگسی که بالای سرش ویز ویز میکند، فکر میکند که زنبور است و آن را به رگبار مسلسل میبندد، چه رسد به اینکه حزب بخواد در یک چنین موقعیتی، مستقیما شوراهاى کارگران را سازمان دهد.  
ولی اگر حزب موفق به سازماندهی کارگران در شوراها را نشد، در عوض دست رو دست نگذاشت بلکه انواع دیگر سازماندهی جهت تقویت همان «اهداف اعلام شده اولیه» را تا امروز سازمان داده است.

۰ فرهاد مینویسد: اعضای این حزب این سیاستهای متناقض و سردرگم را میبینند، می فهمند، ... اما اعتراض وسیعشان را هم میکنند. عدم پخش هزاران نسخه انترناسیونال ...

من فکر میکنم این نوع معترضین همانند شما باشند، وگرنه در عرض این چند سال من هیچ معترضی را ندیدم. شما به یک رفیق معترض اشاره کنید تا ما جویای حال او شویم. پخش تنها انترناسیونال بلکه هر نوع تبلیغ و ترویج دیگر بستگی به آن دارد که چقدر همانند «رهبری موثر» جدی باشیم. آیا شما قبل از اینکه این سر و صدا را ایجاد کنی از «رهبری موثر این سیاستهای متناقض» را سوال کردی؟

حقیقتا، آنچه که مرا وا داشته است که این مطلب را بنویسم، ماجراجویی ۰ فرهاد بشارت است.  
او مینویسد: ۹ سال پس از تشکیل این حزب ما نمی توانیم حتی به یک اقدام کارگری، یک تشکل و اعتصاب کوچک کارگری که به هدایت (مستقیم) این حزب و در پیوند با آن شکل گرفته باشد اشاره کنیم. پراتر از من است.

یک لحظه فکر کنید که اگر ۰ فرهاد «رهبر موثر» این حزب بود، تا حالا چه بلایی بر سر طبقه کارگر در ایران می توانست بیاورد.

اولا، طبقه کارگر توپ فوتبال هر کسی نیست که بخاطر ماجراجویی خود به هر طرف که میخواهد شوتش کند.  
ثانیا آنها خود عقل دارند و از وضعیت زندگی خودشان بیشتر از هر کس دیگری بیزارند. و زمان اعتراض کردن را هم تشخیص میدهند. نمونه ها زیاد است.

حال فرض کنیم همین فردا رادیو بی بی سی میکروفون را برای یک هفته در اختیار ۰ فرهاد بگذارد و ایشان به میل خود فرا خوان تظاهرات و اعتصاب را صادر کند. فکر میکنید کارگران چه خواهند گفت.  
بنظر من میگویند، این بابا مثل اینکه جایش خیلی گرم و نرم است و حتما یک دو پیک ویسکی هم زده بالا. و وقتی که ۰ فرهاد جواب منفی از کارگران گرفت، در بهترین حالت خواهد گفت، نه با این کارگران نمی شود انقلاب کرد و من استعفا میدهم.

۰ فرهاد، هر روز نمی شود از کارگران خواست که اعتصاب کنند. ما به عنوان پیشروان طبقه کارگر باید در یک چنین موقعیتی فکر متشکل کردن و سازمان دادن جوانب های مختلف مبارزاتی باشیم.  
وقت صادر کردن انقلاب زمانی است که باید همانند لنین درست تشخیص داده باشی.  
رفیق فرهاد عزیز، شما عجله داری، کمی خون سرد باش، ما هم خواهان انقلاب کارگری کمونیستی هستیم.

حجت برزگر ۹۹۰۴۱۷

## شما افتخارتان در این چند سال اخیر چه بوده؟

من از طریق فدراسیون با این حزب آشنا شدم و یادم هست وقتی که برای اولین بار رفیق فرهاد بشارت را در یکی از کنفرانسهای فدراسیون دیدم از من سؤال کردند که نظرت نسبت به همبستگی چیست؟ جواب دادم: خیلی خوب است ولی فقط خیلی زیاد در مورد کارگران مینویسد برای من جالب نیست کمی خسته کننده است.

آنروزها من خودم کار کارگری میکردم (الان هم می‌کنم) ولی فکر میکردم که چون در کارخانه کار نمیکنم پس جنبش کارگری نمیتواند مشغله من باشد و برایم بیشتر مسائل اجتماعی و خانوادگی جالب بود و اینرا هم نمیدانستم که فقط میشود از طریق رسیدن به اهداف کمونیسم کارگری همه این معضلات و مسائل را از میان برداشت. خلاصه زنی عادی که سیاست سرش نمیشد.

من نمیدانم که اکنون پس از آن سالها ر. بشارت چه تصویری از رشد فکری و دانش سیاسی من دارد. مرا زنی عادی و خام مینندارد؟ و یا زنی که بالاخره پس از سالها همکاری با این حزب با کمونیسم کارگری و سیاستهای این حزب آشنا شده؟ ولی من میتوانم از پلاتفرم اخیر ایشان بگویم که چه تصویری از ایشان دارم: کمونیستی نا امید با عدم اعتماد به خود و اهدافش ( یعنی درست برعکس آن زمان که من دیدمشان).

رفیق فرهاد عزیز، خاتمی هرچقدر هم که مورد حمایت این و آن باشد هنوز که جایش محکمتر از شاه که نشده، بر فرض هم که باشد چه دلیلی دارد که ما از تبلیغاتمان کوتاه بیایم؟ مگر حاشیه ای شدن فرقه مجاهدین بخاطر اعلام سقوط قریب الوقوع رژیم بوده؟ از نظر من این گونه شعارها و تبلیغات حتی اگر بر فرض محال درست نباشند حداقل یک کاربرد بسیار وسیع روانی و سیاسی در جامعه دارد که آن هم زنده نگهداشتن روحیه مبارزه و امید به پیروزی است که من به سهم خودم از همین حداقل کاربرد هم نمیگذرم.

شما چرا اهمیت آکسیونها را با کمیت آن می‌سنجید و بعد سیاسی آن را نمی‌بینید؟ در آکسیون عاشورا ما در ابتدای کار ۱۱ نفر بودیم و در پایان فقط ۲۰ نفر ولی انعکاس سیاسی آنرا دیدید، جمهوری اسلامی رسماً به دولت آلمان اعتراض کرد و در آکسیون علیه فاتزه رفسنجانی حدود ۸۰ نفر بودیم ولی برد سیاسی آنرا هم دیدید، فاتزه را به پارلمان راه ندادند. همینطور آکسیون علیه سروش که تعداد فعالین باندازه تعداد انگشتان دست بود و همینطور ده ها آکسیون دیگر که خودتان بهتر تاثیرات سیاسی آنها را می‌دانید.

یادم هست که در یکی از کنفرانسهای گذشته گفتید که باید ر. مینا احدی صاحب نظر و سخنگو در عرصه زنان ایران باشد و نه خانم مهناز افخمی با افکار عقب مانده سنتی. خب ما این آرزوی شما را با کمک یکی از همین اکسیونهای کم جمعیت و بقول شما بدون برد و دامنه اجتماعی در خارج، جامه عمل پوشانیدیم ( اکسیون علیه فاتزه رفسنجانی). مشکلتان چیست؟

نمیدانم شما چرا شیفته ارقامید! مثلاً تظاهرات ۱۰۰۰ نفری کانون نویسندگان و یا دیگران را به رخ ما میکشید.

اگر ارقام برایتان مهم است من اکنون به شما رقم میدهم:

فراخوانهایی که کانون نویسندگان و یا بقیه داده اند حدود ۱۵ سازمان و کانون و حزب باهم که تا کنون جمع شدند و زور که زده اند حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر بوده و حزب ما در همین مارس امسال در آلمان بتنهایی حدود ۱۶۰ نفر را بسیج کرده بود (فیلم آن موجود است). چریکهای فدایی خلق اعلام کرده بودند که برای سخنرانی سرانشان در جشن سالگرد سازمان در بن ۶۰۰ نفر شرکت کرده اند. در صورتی که من با دو تن از رفقا آنجا بودیم دیدیم که به هنگام سخنرانی سالن چقدر خلوت بود و جمعیت از ساعت ۷ به بعد که جشن و رقص شروع شد آمدند (حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر) حتی بسیاری از اعضای

اصلی آنها را که من میشناسم از ساعت شروع جشن آمدند و نه برای شنیدن سخنان رهبرانشان. در صورتیکه در جلسه دیدار و گفت و شنود با رهبران حزب ما همین چند روز پیش در کلن حدود ۳۰۰ نفر شرکت کردند.

پس می بینید که ما فاقد قدرت بسیج که نیستیم هیچی، بلکه بسیار نیرومندتر از سازمانهای دیگر هم هستیم.

در مورد غلوی که نوشته اید من آنرا غلو نمی بینم حداقل در مورد خودم میتوانم فاکت بیاورم رفقا در مورد فعالین دیگر هم حتماً خواهند گفت. من هر بار که نشریه در میاید در بین حدود ۶۰ الی ۷۰ همکار و به میزان زیادی در مغازه ها و کیوسکها و سر میز کتابها پخش میکنم (نشریات و فرم عضویت همیشه همراه هست) نشریاتمان اگر دیر به دیر هم چاپ شود چون تعدادشان زیاد است یکی را که میدهی دیگری میاید نشریه هم که نباشد اطلاعیه داریم یعنی من مرتب با مردم در تماس هستم. تعداد خیلی زیادی تا کنون توسط من عضو حزب و فدراسیون شده اند.

فرهاد عزیز، زمانی که روش کار فدراسیون تغییر کرد شما و من و تعداد دیگری مخالف این تغییر بودیم. اینکه شما و رفقای که با شما هم نظر باقی ماندند چکار کردید و من و رفقای امثال ر. نسان و یا بقیه چکار کردیم را میخواهم یک بررسی کوچک بکنم.

شما دیگر عملاً هیچ همکاری با فدراسیون نکردید در صورتیکه این کار یک روش کمونیستی نیست، اهداف سوسیالیستی و رادیکال فدراسیون که تغییر نکرده بود فقط روش کار عوض شده بود و شما دیگر دبیر آن نبودید. این کم کاریها به ما ضربه نزد؟ باعث نشد که عده ای که میتوانستند امروز مثل من عضو این حزب باشند از ما فاصله بگیرند؟ حتماً آنوقت فدراسیون در بحران بوده!!

و اما در مورد اهمیت رادیوی ارتجاعی اسرائیل برای ما. آیا شما به فراخوان کمک مالی رادیو پاسخ مثبت دادید؟ خود شما که باید قاعدتاً اهمیت رادیوی خودمان را بهتر از من بدانید. حالا من میپرسم رفیق عزیز کدام دردناکتر است این عدم همکاری با رادیوی حزب و یا استفاده ما از رادیو اسرائیل؟

یکی از افتخارات ما این است که طی این مدت تعداد زیادی را مثل خودمان کمونیست کردیم.

شما افتخارتان در این چند سال اخیر چه بوده؟

ما برای این حزب و اهداف سوسیالیستی آن سخت و محکم کار کردیم، محکم هم می ایستیم به محکمی این حزب .

لادن داور

۱۹۹۹/۴/۱۷

به رفیق عزیز فرهاد بشارت:

## نوشته ات را خواندم و متاسف شدم.

شما می گونی در حزب بحران سیاسی و تشکیلاتی وجود دارد. چرا؟ چون رفیق رضا مقدم رفت. چرا؟ چون بابهنم شفیق بد برخورد شد. چرا؟ چون در ندا بحث شد و نشان از ناروشنی در عرصه های مختلف فعالیت حزب وجود دارد. چرا؟ چون طرح حزب حول انترناسیونال و فدراسیون و کمپین شکست خوردند. چرا؟ چون تشکیلات خارج کشور حزب در تشتت به سر می برد.

جواب این دلایل شما آسان است.

آیا ترک ایرج آذرین، ناصر جاوید و چندین تن از برجسته ترین کادرهای حزب، حزب ما را به بحران کشاند؟ نه، یک نه بزرگ. آنها راه خودشان را رفتند و حزب هم کار خودش را کرد. فقط رضا یک اطلاعیه مطبوعاتی داده که اگر نمی داد بهتر بود.

بحث بر سر جوانب مختلف فعالیتهای حزب و تعریف آن، دیدگاههای گوناگون درباره یک عرصه و یا ناروشنی ها، همیشه در حزب وجود داشته و خواهد داشت. این نشانه پویایی است. اگر گاهی دو طرف مباحثه مقداری تند به یکدیگر برخورد کنند، نشانه جدیت مبحث و مباحثه کنندگان است.

طرح حول انترناسیونال و فدراسیون و کمپین شکست خوردند و تشکیلات خارج کشور در تشتت به سر می برد. اگر همه اینها که میگوئی درست باشد، باز هم نشانه بحران در حزب نیست.

من و شما و بیشتر اعضای حزب تاکنون حتما عضو چند سازمان و حزب بوده ایم و حتما طرحهای موفق و ناموفق فراوانی را به خاطر داریم. باید بگویم طرحهای ناموفق یک جریان طبیعی است، معمولاً بیشتر از طرحهای موفقش باید باشد. چون از آدم و پول و مسئله امنیتی و متحد کردن و به خط کردن عناصر انجام دهنده کار و . . . باید با تلاش بدست آید. این است که عدم موفقیت یک طرح و یا چند طرح نشانه بحران نیست. چرا که شاید اصلاً طرح غلط باشد. شاید ذهنی باشد و شرایط آن حرکت فراهم نباشد و هزار و یک دلیل دیگر. اما اگر تشکیلات به معنای انسانهای زنده وجود دارند و آماده اند تا اساسی ترین طرحهای حزب را پیش ببرند و حرکت کنند، تشکیلات دچار بحران نیست. از تاریخ ۹ سال پیش که به خارج کشور آمده ام تاکنون تشکیلات به این معنا همیشه دچار «بحران» بوده است گاهی برخی از تشکیلاتها بسیار ضعیف شدند و یا نابود گشتند، رفقای رفتند و رفقای جدیدی آمدند. برای شما می توانم دوره هایی را در سوند و دانمارک و آلمان و کانادا و ... نشان دهم که وضع تشکیلاتی بسیار خراب بوده است. دوره جدید تازه دوره ای است که علی رغم ضعفها وضع بسیار بهتر است.

«با بهمن شفیق بد برخورد شد» واقعا این نشانه بحران می شود؟! چرا شما یکجانبه قضاوت می کنید؟ بهمن شفیق دهنش را باز کرد و هر چه که ممکن بود نثار منصور حکمت و ما کرد. چرا نباید این نشانه بحران در بهمن شفیق باشد. یک

عضو کمیته مرکزی حزب پیدا شده و دارد هر چی که بیرون از ما به منصور حکمت می گویند در درون حزب تکرار می کند. با این همه حرفش را می زند و جواب می گیرد. چرا این نشانه بحران است؟

علت بوجود آمدن «بحران»

علت بوجود آمدن «بحران» را رهبری حزب منصور حکمت و فاصله گرفتن تدریجی از سیاستها و مواضع، مواضع و الویتهای اعلام شده دانستید. چقدر عمیق! من می خواهم بپرسم آیا زمانی که تقریباً ۹۰٪ اعضا و کادرهای حزب مشغول فعالیت در فدراسیون شوراها بودند، فاصله از طبقه کارگر و جنبش کارگری و تشکل های توده ای نبود. این را نمیگویم برای اینکه آن کار را تخته کنم، بلکه میخواهم فقط با قیاس غیرمستدل بودن حرفهای شما را نشان دهم. آیا پرداختن به جنبش کارگری درج هر ۱۰ شماره یکبار تزهانی درباره تشکل های توده ای و مجمع عمومی در نشریه است؟ که آن هم در کپنهاک و استکهلم و بن توضیح می شود. چرا به مشکل واقعی نگاه نمی کنید؟ شما می توانید بگویند، تلاش کنید، بنویسید و بخواهید که نیرو اختصاص بدهند تا نشریه و مقالات ما به دست محافل کارگری برسد. بخصوص مقالات ما درباره مجمع عمومی و تشکل های کارگری و بخواهید که در این زمینه حزب متمرکزتر فکر کند و حرکت کند، جستجو کنید که چه فعالیت‌هایی شده و یا نشده است. اما شما به مسئله اینطور برخورد نمیکنید.

جدیدا رسم شده که هر کس می خواهد به حزب انتقاد کند، درباره کمبود در زمینه فعالیت‌های کارگری نوشته های کارگری حزب بحث را آغاز می کند. می خواهند در خارج کشور یک حزب کارگری، یک حزبی که مبارزه روزمره کارگر در ایران در آن بوقوع بپیوندد بسازند. خوشبختانه رهبری حزب به فعالیت‌های عینی و واقعی دست می زند و مکان و زمان فعالیت‌های گوناگون را به نظر من تا درجه بالایی درست تشخیص می دهد.

شما در علت بوجود آمدن «بحران» در واقع منصور حکمت را دلیل این بحران قلمداد کردید. برایم جالب است. گویا منصور حکمت پس از نوشتن مقالاتی سیاسی و تنوریکی که در طول همین سالها ( همین سالهانی که شما می گویند حزب از کارگر و کمونیسم دور شده است)، در زمینه ناسیونالیسم و ملت، مذهب، دموکراسی، . . . به یکبار در طول یکی دو سال اخیر با چاپ ایسکرا و چند نشریه دیگر از کارگر و کمونیسم دور شده است، عشقش کشیده که رویزیونیست شود و همه اینها را بدور بریزد.

رفیق فرهاد عزیز شما رفیق حکمت را متهم به محفل‌یسم می کنید. این حقیقت ندارد و منصور حکمت در این حزب احتیاج به محفل ندارد. در هر حال بقول شما او نقش «ملکوتی» پیدا کرده است. و خوب می دانی که او این اتوریته را نه با محفل‌یسم بلکه با تنوری و پراتیکش بدست آورده است. ممکن است بگویند. رفیق حکمت هم شما را به محفل بازی متهم کرده است. شما می توانستی و می توانی با توضیح صبورانه نشان دهی که رفیق حکمت اشتباه می کند. این هم جای خود و بحث خود را میتواند داشته باشد. اما شما «بحران» در حزب را به شخصیت فردی او گره زدید. از نظر من رفیق حکمت منافی در کنار زدن شما ندارد. چون به هر حال نه شما و نه کس دیگری در حزب رقیب اومیباشد. او ممکن است در قضاوت خود دچار اشتباه شده باشد. خودم بعید می دانم رفیق جعفر رسا محفلی به جز کتاب و همسرش داشته باشد. او اهل این کار نیست. شما را هم انسان عزیز و دوست داشتنی می دانم. اما نوشته اخیرت من را بفکر واداشته است. راستی رفیق فرهاد چه می گوید. چه چیزی باعث می شود تا این همه چیزها را سر هم کند تا آن چیزی که خود می خواهد را به دیگران بقبولاند. حزبی را تصویر میکند که اعضای آن به جای انتقاد، از پخش نشریه خودداری میورزند، تا صدای انتقاد و اعتراضشان شنیده شود ( البته فرد خاطی، کسی که عامدانه از پخش نشریه خودداری میورزد میبایست به تشکیلات سوند معرفی شود). خودت میدانی که شدیدترین برخوردهای فکری در این حزب جا داشته و دارد، چه رسد به انتقاد از فلان امور



تشکیلاتی و یا فلان فرد. تصویری از حزب میدید که گویا اعضای مستعفی اجازه حرف زدن نداشتند و حالا برویم و آنها را بیاوریم و فرصت به آنها بدهیم تا حرف بزنند. این تصویر کاملا غلط است. این رفقا در همه ارگانهای حزبی میتوانستند بحثهایشان را بکنند. بنویسند و به دست اعضا بدهند و غیره. نکردند، چون میدانستند بحثشان حتی نمیتواند خودشان را قانع کند چه رسد به کسان دیگر.

چرا اگر من گفتم که فلان امور غلط پیش میرود و فلانی صلاحیت فلان مسئولیت را ندارد و بعد به گفته من عمل نشد، همه ابلیس میشوند. اگر قرار باشد پیشنهاد و نظر همه در حزب به اجرا گذاشته شود که فکر میکنم هر دقیقه باید مشغول اجرای یک پروژه و الغای آن و یا انتصاب و خلع افراد باشیم. منصور حکمت از جدانی ناگوار رفقای باسابقه و دخیل در سرنوشت تائکونوی حزب حرف می زند و می گوید حتما دست اندازها و تکانهایی در راهمان است و در ادامه می گوید تردید دارم کاری روی زمین بماند. و شما این جمله آخر را بر میدارید و آسمان ریسمان می بافید و می گوید این یک تکبر خارج از اندازه است. این را هر عضو حزب می تواند ببیند و بگوید که با رفتن رضا کاری روی زمین نمی ماند. بعد هم می گوی به حمید تقوایی بد برخورد شده، خوب بود در آخرین پلنوم بودم و گرنه شاید حرفت را باور می کردم و به رفیق مظلوم بهمن شفیق بد برخورد شده است. فرهاد عزیز انصاف هم چیز خوبی است. باورم نمی شود شما اینقدر غیرحقیقی و نامنصف حرف بزنید. زمانی که رفیق بهمن شفیق شروع به نوشتن آن «تئوریاها» کرده بود فکر میکردم و یا بهتر است بگویم دوست داشتم رفقایمانند فرهاد قلم بردارند و جواب او را بدهند. اما برعکس شد خود رفیق رفیق فرهاد به بهمن پیوست.

چرا ترک کنندگان حزب به یکباره امامزاده بیگناه می شوند. بعید می دانم رفیق رضا و مجید اگر در حزب بودند اینگونه مورد مرحمت مخالفین رهبری قرار می گرفتند. البته این هم داستان خود را دارد که کسانی که دارند کار و فعالیت می کنند، مرض و غرض دارند و کسانی که به هر دلیل می روند، طلبکار و محقند. نمی دانم چرا این تصویر کاذب این همه نفوذ و قابلیت دارد.

چند اشاره به چند عبارت

هنوز سر و صدای کمپین بسیار موفق ما در رابطه با حرکتهای اخیر مردم کردستان نخواهیده که سر و صدا در حزب در باره بحران در حزب بلند شد. با این حرکت برای دنیای بیرون حزب، ما یکی از سه نیروی اصلی در کردستان ایران محسوب میشویم ( زنده باد رفقای کمیته کردستان). اما در درون حزب آنچنان مینویسید و آنچنان وضعیت را سیاه جلوه میدید که انگار این ما نبودیم. میتوانم بگویم متأسفانه کسانی که اینگونه مینویسند این فعالیتهای حزب را از آن خود نمیدانند. رفیق فرهاد شما میتوانستی راه بیفتی و در عرصه بین المللی کارزار بزرگی را در حمایت از مردم کردستان به راه بیندازی. با همیاری رفقای کمیته کردستان دفتر بین المللی و یا آژانس خبری بین المللی برای این مبارزات دایر کنی. شاید بگوئی همیاری وجود ندارد. اما شما و من همه اطلاعیه های کمیته را دریافت کردیم. شما به طور فردی میتوانستی با سازمان دادن یک تیم ترجمه از رفقا، و با ترجمه اطلاعیه ها و تماس با خبرگزاری های بین المللی فعالیت خود را شروع کنی. کسی به شما میگفت نه؟ این کار ارزنده دست شما را میبوسید. اما به جای اینکار به تحقیر فعالیتهای شبانه روزی رفقا و کل تشکیلات میپردازی.

رفیق چرا برای حضور همه جانبه ما در جایی که همه ماتریال انسانی و معنوی آن موجود است جوش نمیزی؟ چرا نمیترسی که شاید چنین حرکتی را ناسیونالیستها از آن خود کنند؟ این هم به دلیل وجود کیش شخصیت منصور حکمت است؟

در باره رادیو صهیونیستی!

من محمود قزوینی یکی از طرفداران رادیو ارتجاعی صهیونیستی هستم. چرا؟ برای اهمیت این هواداریم میخواهم خاطره ای را از ایران تعریف کنم. در سال ۶۵ یکی از آشنایانم برای گرفتن پناهندگی به آلمان آمد اما پشیمان شد و به ایران برگشت. ما میخواستیم بدانیم در خارج کشور چه خبر است. او ضمن تعریف از میز کتاب در آلمان از گروه راه آینده نام برد. من همیشه میخواستم بدانم راه آینده چه میگوید تا اینکه از کشور خارج شدم و توانستم بفهمم راه آینده کیست و چه میگوید. حالا از نظر شما اهمیت رادیو اسرائیل که ۱۰ میلیون شنونده در ایران دارد کم است. مصاحبه با او و درج اخبار ما اهمیت ندارد. این فعالیت جای چیزی را نگرفته است بلکه به جای خود با اهمیت است. تازه ما کم در این زمینه کار کردیم. رادیو اسرائیل آگاهانه ما را پس میزند و در موارد زیادی سعی میکند اسم ما را نیاورد. حالا رفیق فرهاد بشارت به جای رهنمود برای پیشروی در اینکار، در باره ماهیت رادیو اسرائیل و ضرورت نام بردن از حزب پروپاگاندا میکند.

در پایان میخواهم در باره اهمیت برخی از فعالیتهای رفیق فرهاد صحبت کنم. رفیق عزیز ارزش نوشته ها و سخنرانی های خوب و موثر و کمونیستی و ضدمذهبی خود را بدان. فکر نکن کارگران در کارخانه ها در تهران و سنج اینها را نمیشنوند. باید کاری کنیم که آن کارگر، آن زن، آن دانشجو، آن جوان که چیزهای گنگی از این اینجا و آنجا در باره ما، در باره سخنرانیهای فرهاد بشارت در کپنهاک میشوند، آثار ما، سخنرانی فرهاد را در تهران و سنج دریافت کند. ما از اینطریق به رهبران کارگری، به رهبران جنبش زنان، به جوانان تشنه آزادی دست مییابیم. با فرجه سیاسی که در ایران باز شده است، فرصت خوبی برای اینکار فراهم شده است، این فرصت را از دست ندهیم. بزرگترین خدمت فرهاد بشارت به طبقه کارگر همین سخنرانیهایی است که در بن و کپنهاک صورت میدهد.

اشاره به يك نکته در نامه رفیق فرهاد بشارت

تا جایی که من بیاد دارم، اعلام بحران فدراسیون و تخته کردن در آن و نشریه همبستگی توسط خود رفیق فرهاد بشارت بعنوان دبیر فدراسیون مطرح گردید. طبق طرح او، قرار بود عهده‌دار روابط امور بین‌المللی دبیرخانه فدراسیون، سازمانی به این عظمت و جایگاهش، کمیته امداد انسانی به پناهندگان ایرانی (چیر) باشد. در کنگره قبلی حزب در گفتگو با رفیق فرهاد از عمل دفتر سیاسی پشتیبانی کردم و او هم ظاهراً با این جهت گیری موافقت کرد.

بنظر من دفتر سیاسی مانع از آن شد که بحران فردی رفیق فرهاد به بحران عمومی فدراسیون تبدیل گردد. فکر می‌کنم که آن "بحران" فدراسیون را امروز می‌خواهد تا بحران در حزب تعمیم دهد. رفیق عزیز، نه این و نه آن واقعی نیست.

پشتیبانی از عقاید حتی بزرگترین انسانها را عملکرد امروزشان معین می‌کند، نه سابقه سیاسی‌شان. من شنیده‌ام و الان دیده‌ام که کسانی حزب را ترك کرده‌اند و کسان دیگر به ما پیوستند. آنچه ماندگار است حزبی است که تلاش می‌کند با انقلاب کارگری سعادت را عمومی کند.

مریم نمازی

۱۷ آوریل ۱۹۹۹

## این حزب مصمم است!

رفیق فرهاد بشارت اخیراً نوشته ای ارائه داده که باید سطر به سطر و کلمه به کلمه آن را نقد کرد و پاسخ داد. اما اینرا به پلنوم مورد در خواست رفیق وامیگذاریم و در اینجا مختصراً به چند نکته میپردازم : چرا اکنون و این چنین ذوق زده "بحرانی بودن حزب و آستانه فروپاشی" آنرا رفیق با هیجان اعلام میکند؟ فاکت‌های ارائه شده از سوی فرهاد ، حتی با بزرگنمایی های عمدی هیچیک دلالت بر بحران نمیکند. منتهی فقط با فرض درست گرفتن این ادعا است که رفیق میتواند به رهبری بقول خود موثر حزب حمله ور شده و آنرا به مصاف بطلبد . همه آنهایی که از نزدیک در جریان مباحثات و یا کنگره ها و پلنومها بوده اند ، میدانند که رفیق فرهاد بر خلاف ادعایش ، هیچگاه اختلافاتش را مطرح نکرده و در بهترین حالت به سوالات پاسخ داده و یا سوالاتی را مطرح کرده است . علت این سکوت هم امری کاملاً ابژکتیف و واقعی بوده است ، تناسب قوا در حزب و در کمیته مرکزی . امری که فرهاد به غلط آنرا امروز طور دیگری ارزیابی کرده و هیجان زده در این فضای ساخته ذهنش ، خواست استیضاح از موثرین در حزب را میکند.

فرهاد اما درست در دوره رشد و مطرح شدن حزب به آن میتازد ، دستاوردها را به تمسخر گرفته ، در مقابل پیشرویها شانه بالا انداخته و بهر قیمتی شده میخواهد اثبات کند که این نه سر بالائی بلکه سرازیری است .

بخشی از انتقادات فرهاد در نوشته اش معطوف به فونکسیون تشکیلاتی است . ظاهراً قرار است با تغییراتی و احیاناً چرخشهایی و یا حتی امتیاز گرفتنهایی، رفیق به ترکیب مورد نظرش در سطح کمیته مرکزی و یا دفتر سیاسی نایل گردد. و اگر این امر در پلنوم اتفاق نیفتد، که طبعاً مبتنی بر پیش فرض بحران و عدم کفایت رهبری قبلی است ، وی حزب را ترک خواهد کرد. اما سناریوی مطرح شده ضعیف و ساختمانی که در ذهن رفیق بنا شده است ، خیالی است . چرا که کماکان تناسب قوا به ضرر فرهاد است . پس بهتر میبود رفیق بشارت بجای امتیاز خواستن و باج خواهی ، مباحث سیاسی و اختلافات نظری خود را مطرح میکرد . البته در نوشته وی اختلافات جدی سیاسی را میتوان دید. تحلیل از اوضاع سیاسی ایران و به تمسخر گرفتن یک دوره از فعالیت حزب، با چاشنی یک لحن بشدت غیرصمیمانه . از نظر من دست انداز امروز اساساً در همین است که ما بویژه بعد از کنگره دوم حزب فعالیت‌هایی را در دستور گذاشته ایم ، که به مذاق فرهاد هم خوش نیامده است . . . .

در شرایطی که مسئله قدرت سیاسی در ایران یکبار دیگر مفتوح اعلام شده، ما به وسط میدان آمده و با اعتماد بنفس اعلام میکنیم که این بار طبقه کارگر در ایران با حزبش ، یک مدعی جدی قدرت سیاسی است . اعلام این امر تا هم اکنون سمپاتی علاقه و توجه زیادی را به ما جلب کرده است . این حزب حزبی است که با برنامه دنیای بهتر ، با روشنی سیاستها و افقش و با استخوان بندی کادری محکمش ، دنیای سیاه و کثیف بیرونی را به مصاف طلبیده و به نقطه امید بسیاری تبدیل گردیده است . درست به همین دلیل این حزب ، این ابزار جدی ما در مبارزه برای ساختن یک دنیای بهتر برای همه ما بسیار عزیز و ارزشمند است . پس اجازه نخواهیم داد حتی یک خشت آن تکان خورده و شل شود. این عرق تشکیلاتی نیست این عین دفاع از کمونیسم در اوضاع امروز ماست . جدا شدن تعدادی از رفقا را یک دست انداز در ادامه راهمان میبینم و یقیناً با سرعت آنرا پشت سر خواهیم گذاشت . جریان ما و حتی کمونیسم در بعد بین المللی آن ، میتواند از پیشروی ما نه در پشت درهای بسته بلکه در قلب جامعه نیرو بگیرد و به یک دوره زندگی در حاشیه نقطه پایان گذاشته شود. کسی که این را نمی بیند و یا نمی پسندد، مختار است راه دیگری را در پیش بگیرد. اما ما اجازه نخواهیم داد چوب حراج به حزب بزنند و یا جلوی پیشروی این حزب را بگیرند. ما در ادامه دادن راهمان مصمم هستیم .



(بحران در حزب یا حزب در بحران !)

بعد از خبر استعفای رفیق رضا مقدم مجید محمدی و دیگر کادرهای سرشناس حزب و همچنین نامه رفیق فرهاد بشارت در مورد بحران حزب مساله جدی در حزب پیدا کرده که باید مطرح کنم .

از کجا باید شروع کرد؟

رفیق فرهاد بشارت در نامه خود خطاب به اعضای حزب میگوید که حزب به بحران افتاده است و در این رابطه به مسال سیاسی و تشکیلاتی (که بیشتر تشکیلاتی است) که حزب دچار آن شده است اشاره میکند. و اینکه راه حلها چه هستند را از طریق فراخواندن يك پلونوم و.....توضیح می دهد. رفیق فرهاد بشارت بحران در حزب را بیشتر اشاره به يك سری معضلات تشکیلاتی و محفلیسم در حزب را توضیح میدهد بعنوان مثال ر. فرهاد میگوید ((عوض کردن بی توضیح سیاستها و برنامه حزب و نظرات رسمی رهبری . تقییر برنامه و فورموت انترناسینال ، انتشار ایسکرا، تعلیق ایسکرا، انتشار مجدد انترناسینال)) و یا در جایی میگوید((فقدان يك سیاست فکر شده و پیگیر در برخورد به سایر جریانات اپوزیسیون )) و در اخر هم استعفای رضا مقدم را بحران حزب قلمداد میکند. هر چند در بعضی جاها از سیاستهایی که کانون کمونیست کارگری تا به امروز دور شده را تاکید میکند.

رفیق رضا مقدم در طی نامه استعفایش حزب را در بن بست میبیند. ر. رضا مقدم در نامه استعفای خود مینویسد ((حزب بر این واقعیت آگاه بود و اعلام کرد که در چنین شرایطی تنها فرصت کوتاه معین برای انجام این انتقال طبقاتی ، برای تبدیل به حزب حرکت سوسیالیستی کارگران ، در اختیار دارد، و چنانچه در این کار موفق نشود به فرقه ای در کنار فرقه های غیر کارگری چپ تا کنون موجود بدل خواهد شد که هویتش را تنها در مرزبندی های برنامه ای و تاکتیکی باید جستجو کرد و نه در يك هویت طبقاتی متفاوت )) یعنی به گفته رفیق رضا مقدم حزب از سیاستهای کارگری خود دور شده است . باید گفت اختلافات رفیق رضا مقدم با حزب متفاوت است با اختلافات رفیق فرهاد بشارت با حزب ( با وجود شباهتهایی که به چشم میخورد)

رفیق فرهاد بشارت يك بحرانی را در حزب میبیند که تشکیلاتی است و راه حل را فقط با ابزار تشکیلات در حزب جستجو میکند ( ان هم در سطح کمیته مرکزی گویبی اعضای در حزب وجود ندارد) ام ، ر. رضا مقدم نظری بر عکس ر. فرهاد دارد. رفیق رضا مقدم معضل را فقط در تشکیلات نمی داند بلکه سیاستهای جدیدی که خود حزب در پیش گرفته ( از کنگره دوم حزب ) را ناصحیح و دور شدن از طبقه کارگر میدانند. در واقع ر. رضا مقدم بحران را در حزب نمی بیند بلکه حزب را در بحران میبیند. متأسفانه رفیق رضا مقدم توضیحات کافی در این زمینه نمی دهد که این خود ایرادی به رفیق رضا مقدم خواهد بود هم به کمیته مرکزی ، دفتر سیاسی که این بحثها را در سطح اعضا منتقل نکرده اند( که این خود جای سوال بزرگی است )

### چه باید کرد؟

اینکه با اعلام کردن پلنوم اضطراری یا استعفا دادن از حزب مساله ای را میشود حل کرد درست نمیشود. ( هرچند باید در این ج باید گفت که اعلام پلنوم الزامی است ) به نظر من اولاً این بحث را باید بیشتر باز کرد ان هم در يك جو دوستانه و بدون هیچ غرضی و دوم اینکه اعلام نکردن يك سری بحثهای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی در سطح اعضا نه تنها هیچ معضلی را حل نمی کند بلکه از این بدتر هم خواهد کرد چرا که اعضای حزب از جمله خود من این طور احساس می کنیم که هیچ دخالتی نمیتوانیم بکنیم فقط يك سری تصمیماتی گرفته میشود که ما باید اجرا کننده ان باشیم . سوم اینکه بتوان يك مکانیسمی بوجود آمد که بحثهای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی منتقل بشود به اعضای حزب و نظرات اعضا را در دفتر سیاسی و کمیته مرکزی انعکاس داده بشود .

### در خاتمه

يك بحران حزبی هیچ وقت يك روزه شروع نمیشود و خاتمه اش هم در یکشب به اتمام نمیرسد بلکه يك سری بحثهایی در يك پوروسه ای انجام میشود. اینکه رفیق رضا دیگر بریده است یا اینکه کارگر را فقط در کارخانه میدانند و..... بحثهایی هستند دور از انصاف . تا دیروز رفیق

رضا مقدم را یکی از برجسته ترین اعضای دفتر سیاسی دانستن و امروز جزء (اشکست خوردگان) قلمداد کردن به هیچ عنوان درست نیست . باید از خود سوال کرد که بحثهای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی چه بود که امروز رفیق فرهاد بشارت نامه ۹ صفحه ای خطاب به اعضای حزب مینویسد بدون اینکه کسی با خبر بوده باشد. چه بهتر اینکه بعضی از اعضا قبل از باز شدن بحثها سوت پایان را نکشند.

با ارزوی موفقیت برای تک تک اعضای حزب .

مهرداد درخشان (شاهین)



## بحث سیاسی یا فحاشی کردن

از: نینا آذرخش

۱۸ آوریل ۱۹۹۹

رفقا این روزها همه ما شاهد یکی دیگر از سختترین دوران فعالیت حزبی هستیم که به گواه تک تک ما به این سادگی و یک شبه به اینجا نرسیده است. حزب کمونیست کارگری ایران ثمرهٔ بیش از دو دهه مبارزه و حان فشانی و از خود گذشتگی هزاران کمونیست عزیز است که آرزوی رسیدن به یک دنیای آزاد و برابر مشغله هر لحظه این عزیزان بوده و هست.

اینجا قصدم تهییج و یا خود فریبی نیست، ولی وقتی شاهد حزبی هستیم که فعالینش اینچنین به تعدادی از رفقا فحاشی و توهین می کنند، دلم می سوزد و تاسف می خورم. رفقا، قرار بود ما نمایندگان حزبی باشیم که در تندبچه‌های مبارزه با اتکا به اعتماد به نفس سیاسی که در خود سراغ دارد جواب اختلافات سیاسی آدمها را با حفظ حرمت انسانها و به روشنی پاسخ بدهد. بدون شک کسی اینجا کادر و عضو نشده که جواب نظر مخالفش را با توهین و بدو بیرا بگیرد.

رفقا،

من هم خبر استعفای رفیقایی مانند رضا مقدم، مجید محمدی، سوسن بهار و آزاد نسیم را خواندم و از صمیم قلب نگران غیاب این رفقا از صفوفمان شدم. راستش به نظر من بر خلاف جمعی از رفقا که فکر میکنند استعفای این رفقا حادثه بسیار ساده و روزمره است، هیچوقت اینطور فکر نکرده و تا این حد بی خیالی را نه بخودم راه دادم و نه به کسی پیشنهاد میکنم راه دهد. ما یک حزب سیاسی هستیم و کلپ شطرنج باز نکردیم تا با غیاب و حضور اعضایش بازیمان را به روز بعد موکول کنیم.

واقعیت این است و همه ما به این واقفیم که حرکت هر آدم عادی در جامعه بدون داشتن زمینه فکری و خود به خود در عالم واقعیت اتفاق نخواهد افتاد. تا امروز بعنوان کمونیستی که عضو حزب کمونیست کارگری هستیم، آ را امری عادی فرض نمیگرم و نسبت به حال و آیندهٔ حزبم و سیاستهایش بی تفاوت باشم.

واقعیت این است ما همگی کادرها و اعضای حزبی هستیم که از مدتها پیش حامل یک سری اختلافات نظری عمیقی در سطح کمیته مرکزی بوده و امروز این گرایشات که آبستن دو دیدگاه نظری متفاوتند به بدنهٔ حزب سرایت کرده است. اطلاعیه مطبوعاتی رفیق رضا و بدنبال آن بیانیه رفیق فرهاد بشارت صرف نظراز شکل و نحوه طرح مطلب سندی بر این ادعا است. شخص من به پاس حرمت به انسانهای شریفی که در سنگر مبارزه در کنارم جان عزیزشان را فداکردند و با ایمان به آرمان و طبقهٔ کارگری که همهٔ ما را دور برچم حزب جمع کرده استعفای رفقا را یک رویداد عادی قلمداد نمیکنم. از اینها گذشته، به نظر من صرف براینکه کسی در داخل این حزب با یک سری از نظرات و سیاستهای رفقای کمیته مرکزی مخالف است مجوز چندان خوبی برای فحاشی و بوجود آوردن فضای غیرسیاسی نیست. گویا رفقا فراموش کرده اند حزبمان ثمرهٔ سختترین بحثهای سیاسی بود و تا آنجا که من فهمیده ام بندگانمان به علم مارکسیسم و

دست آوردهای کمونیسم کارگری گره خورده است و قرار نبود در مقابل مخالفان خود مجبور به برخورد غیرسیاسی بشویم .

راستش رابخواهید بیشتر این نوع برخوردهایی که رفقا به بیانیه رفیق فرهاد بشارت و رفقای مستعفی مکنند نشانگر دستپاچگی آنها میباشد تا یک نوع بلوغ سیاسی که من از این حزب و کادرها و اعضایش انتظار داشتم . تصور این که چند تا از فحشنامه های رفقای چون شهرام صنیعی، هما ارجمند، سیاوش دانشور را به آدمهایی که بیرون از این حزب نشسته اند و با هزار امید به این حزب و افرادش چشم دوخته اند، تصویری چندان جالب از نظراتشان را جلوی چشمان من به نمایش نگذاشته اند.

رفقا، پیشنهاد میکنم اولین کار ممکنه در جهت تغییر این بحثها پرداختن به نفس اختلافات است که پیش از این در درون کمیته مرکزی وجود داشت. به قول رفیق رضا مقدم تنها راه نجات در بیان صریح حقیقت است، در غیر این صورت خدا عاقبت همه ما را بخیر کند .

در خاتمه این را گفته باشم که شخص من آدم بدبینی نیستم ولی زندگی سیاسی این را به من آموخته است که انسانی کنجکاو و شکاک باشم.

## هر چه سعی کردم که برای خودم و این تشکیلات بحران درست کنم قادر نشدم!

من نادر امیدوار و مسئول خانه حزب در لس آنجلس و عضو اتحادیه کارگران پست در آمریکا هستم. بگذارید قبل از اینکه وارد بحث این روزها بشوم مقداری از وضعیت خانه حزب در لس آنجلس توضیح بدهم. جلسات خانه حزب ما در مقایسه با یکسال نیم پیش که شروع شد قابل مقایسه نیست. از یک جمع کوچک حزیون به جلسات نسبتاً بزرگ و جذاب با شرکت آدمهایی با گرایش‌های متفاوت و سن و سال متفاوت به دور حزب تبدیل شده است. بطور نمونه در چند جلسه گذشته دسر خانه حزب را خانم هروی که زن مسنی است و از فعالین سرشناس حزب توده بوده و حتی در جمهوری آذربایجان فعال بود آورد. کلا جوی شده که هرکسی که معترض به واقعیات دنیای امروزی است و خواستار دنیای بهتری است به این جلسات نظر خوبی دارد. البته این هدف ماست که خانه حزب کمونیست کارگری و مخصوصاً این جلسات به کانون جمع شدن بدور مباحث حزب ما و رفقای ما تبدیل شود.

توجه به حزب کمونیست کارگری دارد رونق میگیرد و کمتر کسی است که به سیاست علاقه‌ای داشته باشد و اسم حزب را نشنیده باشد. اما قبلاً و در یکسال گذشته اینطور نبود. این امر حاصل زحمات رفقای زیادی است که در مباحثات رادیوهای پرشنونده شرکت کردند، نشریات حزبی را پخش کردند، رفتارشان در محیط پیرامون تاثیر مثبت داشته است و همچنین شیوه و جذابیت جلسات خانه حزب و غیره. کلا در شرایطی هستیم که میتوان به آینده امیدوار بود.

من از نظر سنی آدمی میانه سال هستم، که بیشترین سالهای عمرم را هم فعال سیاسی رادیکال چپ و سوسیالیست بوده‌ام و تا کنون چندین سازمان عوض کرده‌ام. ولی مبارزه سیاسی در این دو سال گذشته برایم شیرین و واقعی بوده است. برای اولین بار احساس میکنم که حاکم بر عملکرد سیاسی خود هستم و تغییرات واقعی محیط اطراف خود را با شادی احساس میکنم.

در چنین شرایطی وقتی استعفای رفیق رضا مقدم را دیدم بسیار عصبی شدم. چون افراد کمیته مرکزی این حزب در یک کنگره که همگی اعضا در آن نقش داشتند انتخاب شده و خیلی وقت هم از آن نمیگذرد. اولین فکری که به مغزم رسید گفتم "عجب بی مسئولیتی‌ای". با خواندن استعفا نامه به یاد آخرین انشعاب خودم از جناح انقلابی پیکار افتادم که عده‌ای گفتند باید کار سیاسی روزانه را ول کنیم و برویم تئوری انقلاب را کشف کنیم. این دوستان اکنون در شمال کالیفرنیا زندگی میکنند، آن چیزی که کشف کردند اثرات دواهای گیاهی و طب سوزنی است. البته امیدوارم که رضا مقدم به این سرنوشت مبتلا نشود. چون من ایشان را نمیشناسم و فقط نوشته‌هایشان را خوانده‌ام.

بعد از این شوک نوشته فرهاد بشارت را دیدم، البته فرهاد را چند بار زیارت کرده‌ام و آدم دوست داشتنی و خوش مشرباست. آخرین باری که فرهاد را دیدم چند ماه پیش در لس آنجلس بود. همه چیز از فرهاد شنیدم جز انتقاد به رهبری و بحران در حزب!

نگاه کنید دوستان من در این چند روز کلی با خودم تقلا کردم که ببینم دچار بحران هستیم یا نیستیم. هر چه سعی کردم که برای خودم و این تشکیلات بحران درست کنم قادر نشدم. خواهش میکنم برای من بحران کشف نکنید!

فکر میکنم این تشکیلات سلسله مراتب اداری اش بطور شدیدی دمکراتیک انتخاب شده است. اگر کسی مخالف است نقد میکند و خود را به اکثریت تبدیل میکند. آیا شما قادرید ثابت کنید که در این تشکیلات جلوی انتقاد را میگیرند یا خفه میکنند، آنوقت بحث دیگری است. وگرنه لطفاً تهدید نکنید و good bye party هم راه نیندازید. شما منتخب ما در رهبری این حزب هستید، من و امثال من از شما انتظار دیگری داریم.

در خاتمه آینده متعلق به ماست، انسان مزد بگیر چاره‌ای جز رجوع به مارکسیسم و کمونیست ندارد. پیوستن من به حزب کمونیست کارگری نه از روی هوا و هوس بوده است، بلکه نیاز زمانه است.

زنده باد کمونیسم!

زنده باد حزب کمونیست کارگری!

نادر امیدوار

لس آنجلس - آمریکا

## قطار حرکت کرد، ما هم سوار شدیم، ولی مقصد کجاست؟

حسن وارث، ۱۸ آوریل ۱۹۹۹  
خطاب به اعضا و کادرهای حزب،

رفقای عزیزم،

اکنون از طریق اینترنت بحثهای داغی حول نوشته ی «بحران» رفیق بشارت و استعفای تعدادی از رفقا در جریان است. تعدادی میگویند در حزب بحران است، و تعدادی نیز میگویند از این خبرها نیست. من فکر میکنم باید از این فضا بیرون بیاییم. فرض کنیم رفتن رضا مقدم ابداً ساکن حزب را دچار تلاطم نکرده است و این خود این رفقا هستند که به بحران افتادند. بحث اصلی این نیست. من فکر میکنم باید از سطح موضوع فراتر رفت و به جای برخورد به معلول به ماهیت مسئله سفر کرد.

استعفای رفیق رضا مقدم بعنوان یکی از چهار بنیانگذار حزب و عضو حزب روتین دفتر سیاسی، حداقل اثری که روی ما داشته باشد این است که چند لحظه ای به خودمان بیاییم و به راننده قطاری که سوار شدیم بگوییم که ترمز کند، و با همه به علامت مقابل قطار نگاهی بیندازیم تا مسیری را که میرویم را دوباره چک کنیم. اگر علامتی را مشاهده نکردیم، از راننده قطار بپرسیم لطفاً مقصد را به ما بگوید. و از آنجایی که تعداد ما اعضا و کادرها زیاد است و در کشورهای مختلف پراکنده هستیم و از آنجایی که مسیر و مقصدی که طی میکنیم، سیاسی و طبقاتی است، حق داریم از راننده درخواست کنیم تا حرفهایش را کتبی به اطلاع ما برساند و ما را با تحلیل و استدلال قانع کند که چرا باید این مسیر او را انتخاب کنیم. رفقا، ما اعضا و فعالین این حزب هستیم، کمونیستهای پراتیسین هستیم و به همین دلیل ضروری است که هر از چند گاهی از درون مشغله های روتین و ذهنی خود بیرون بیاییم و به صورت آجکتیو و عینی به حرکت و فعالیتهایمان نگاه کنیم. از خود بپرسیم در این چند سال فعالیت چه کار کرده ایم، و به کجا می رویم. امروز زمان پرسش این سوالهاست.

رفیق حمید تقوایی در کنفرانس پارسال تشکیلات کانادا گفت که بازی شروع شده است و باید وارد زمین شد و گرنه خواهیم باخت. در کنگره دوم حزب که رفیق منصور حکمت بحث «حزب و قدرت سیاسی» را ارائه میداد گفت که قطار حرکت کرد و باید سوارش شد. در آنجا بنظر میرسید که اکثریت شرکت کنندگان با این مسئله موافق بودند و همه سوار قطار شدند و من هم که یکی از نمایندگان بودم احساس کردم سوالاتی دارم که اکنون زمان را مناسب میبینم بپرسم. کنون چندماهی از آن مسئله میگذرد که نیاز دارم از خود و رفیق حکمت بپرسم که مگر هنگامی که من عضو حزب شده بودم سوار قطار نشده بودم؟ نکنند این قطار جدیدی است؟ قطاری که من سوار شده بودم قطار کمونیسم کارگری بود که برای امر انقلاب کارگری و به قدرت رساندن طبقه کارگر بعنوان نیروی محرکه برقراری جامعه کمونیستی حرکت میکرد. چه اتفاقی برای این قطار اولی افتاد؟ چرا باید سوار یک قطار جدید شد؟ تحلیلی که رفیق حکمت ارائه میداد این بود که مسئله قدرت سیاسی در ایران باز شده است و باید قدرت را گرفت. در این صورت میشود سوال کرد که برای اینکار آیا نیازی به عوض کردن

قطار است یا بر عکس، همان قطار اولی که برای همین منظور حرکت کرده بود را با سرعت بیشتری به جلو برد؟

حقیقت این است که وقتی الان به بحث رفیق حکمت حول «حزب و قدرت و سیاسی» باز میگردم برای من سوالات و ابهامات بیشتری پدید میآیند. یکی اینکه قبل از اینک من عضو حزب باشم، مارکسیست و کمونیست هستم و در هیچ کجای مارکسیسم بحث «حزب و قدرت سیاسی» مطرح نیست. در مارکسیسم قرار نیست هیچ حزبی به قدرت برسد. همیشه بحث «طبقه کارگر و قدرت سیاسی» مطرح بوده است. این طبقه کارگر است که باید به قدرت برسد چرا که امر رهایی طبقه کارگر تنها به دست خود او میسر است. کسی به جای این طبقه نمیتواند او را رها کند. البته جریانات و گرایشاتی در درون مارکسیسم بوجود آمدند که گفتند میشود از طریق پارلمان و به قدرت رسیدن حزب کارگری به سوی سوسیالیسم رفت. ولی این گرایشات توسط بلشویسم زیر سوال رفت و تاریخ نیز نشان داد که احزاب نمیتوانند مناسبات زیربنایی نظام سرمایه داری را متحول کنند. من شخصا وقتی عضو حزب شدم برای این بود که از طریق یک انقلاب کارگری طبقه کارگر را به قدرت رساند و حزب قرار بود به این امر خدمت کند. ولی در کنگره بحث طبقه کارگر دیگر مطرح نبود. بلکه بحث این بود که حزب کمونیست کارگری باید به سوی قدرت خیز بردارد. این برای من یک تز جدید است و باید نوشته شود و استدلال شود و بعد از صورت گرفتن بحث و جدل کافی تبدیل به مصوبه حزب شود یا در صورت غیر مارکسیستی بودن از دستور کار حزب کنار گذاشته شود.

راستش در خود کنگره بحث این بود که در مقابل بحث «حزب و قدرت سیاسی» ممکن است مقاومت صورت گیرد. و در پلنوم نیز رفیق حکمت گفت که چرا موقعی که قدرت سیاسی برای کمونیستها مطرح میشود هزار سوال آورده میشود، ولی وقتی ۵ ناسیونالیست صحبت از قدرت سیاسی میکنند کسی مشروعیت اینرا زیر سوال نمیبرد؟ به عبارت دیگر جو کنگره و پلنوم طوری بود که هر نوع سوال و ابهام در این رابطه بعنوان مانع در جهت رسیدن کمونیستها و حزب ترسیم میشد. گفته میشد رژیم ایران در حال فروپاشی است و ما وقت زیادی نداریم و بی جهت کسی مانعی در اینجهت ایجاد نکند. وقت نداریم بحث کنیم و قانع کنیم. باید سوار قطار شد و با سرعت به سوی قدرت رفت.

اکنون که دوباره در این باره میاندیشم و کمی با به دقت به مسئله نگاه میکنم و با به قدرت رسیدن بلشویکها مقایسه میکنم، سوالاتی برایم پیش میآید. موقعی که لنین در اندیشه راه انداختن انقلاب اکتبر بود، بحثش را در تزه‌های آوریل نوشت و با جدل و بحث به وجدان عمومی کمیته مرکزی و حزب بلشویک تبدیل کرد. و حتی در رابطه با ماهیت دولت آینده دقیقا در سال ۱۹۱۷ کتابی تحت عنوان «دولت و انقلاب» نوشت که تنها با شروع انقلاب نیمه تمام ماند. البته این بدین معنی نیست که هر چه بلشویکها کردند را کپی برداری و کلیشه برداری کنیم. ولی بعضی مواقع مقایسه خوب است و باید از معدود تجارب جنبش خودمان درس بگیریم. سوال من از اعضا این است که آیا ما بعنوان کمونیست برای رهایی انسان و طبقه کارگر وارد قطار کمونیسم کارگری نشده بودیم؟ آیا حق نداریم با قدری تامل و بحث و جدل سوار قطار جدید شویم؟ شاید بعدا معلوم شود که قطار جدید ما را به بیراهه میبرد و ما را به پرتگاه هدایت میکند. آیا امر قدرت سیاسی و کسب آن برای کمونیستها، مانند تشیل حزب، ابزاری نیست که قرار است برای ساختن یک جامعه کمونیستی مورد استفاده قرار گرفته شود؟ آیا قدرت سیاسی در خود هدف است؟ برآستی برای چیست که کمونیستها با کودتا و تغییر از بالای قدرت مخالفند و خواهان انقلاب هستند؟ یک علتش این نیست که تنها با یک انقلاب، و آنهم یک انقلاب کارگری، است که میتوان جامعه سوسیالیستی را ساخت؟ ولی اکنون اینگونه بنظر میرسد که حزب خود میخواهد قدرت را بگیرد و برنامه «یک دنیای بهتر» «اجرا» کند. ولی آیا برنامه حزب دستور آشپزی، یا نقشه ساختمان است که بشود توسط کسی اجرا شود؟ مناسبات سرمایه داری را تنها کارگر به شکل یک طبقه میتواند تغییر دهد و لاغیر.

استدلال میشود که اکنون دستمان از طبقه کارگر دور است و جمهوری اسلامی هم که در حال فروپاشی است، آیا ما باید دست روی دست بگذاریم و کاری نکنیم و اجازه دهیم که نیروهای ارتجاعی به قدرت برسند؟ بنظر من بحث این نیست. اگر اعتقاد داشته باشیم، همانطور که مارکس میگفت، امر رهایی طبقه کارگر تنها به دست او میسر است، در صورت اینکه قبول داشته باشیم رژیم در حال فروپاشی است، بهترین راهی که انتخاب خواهیم کرد این است که در این فرصت کم تلاش کنیم طبقه کارگر را به قدرت سیاسی نزدیکتر کنیم. اگر واقعا نگران به قدرت رسیدن نیروهای ارتجاعی هستیم باید کاری برای به قدرت رساندن طبقه کارگر بکنیم. دولت سیادت یک طبقه بر طبقه دیگر است. و ما برای جلوگیری از تکرار تاریخ باید سعی کنیم انقلاب کارگری و دولت کارگری راه بیندازیم، نه اینکه از این طبقه سرخورده شویم و آنرا دور بزینیم و بخواهیم خود (منظورم حزب است) را به قدرت برسانیم.

من در نوشته های بعدی نگاهی به بحثهای «حزب و جامعه» و «حزب و شخصیتها» ی رفیق منصور حکمت خواهم پرداخت. در اینجا تنها میخواستم بعنوان مقدمه و باز شدن بحث چند کلمه ای با شما درد و دلی داشته باشم. ولی در همینجا پیام اصلی ام در این نوشته کوتاه را خلاصه کنم این است که اگر واقعا جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است جای بازی عرصه کارگری است، نه جای دیگری. مرکز اجتماع، طبقه کارگر و جنبش این طبقه است. این طبقه است که رهایی خود و انسانیت بطور کلی را برای مان تضمین میکند. به عبارت دیگر برای هدایت یک انقلاب کارگری باید این مصراع را گفت که «کودکان احساس جای بازی اینجاست» یعنی طبقه ای است که عزم را جزم کرده ایم کمونیسم او باشیم.

پایان

از: فرهاد بشارت

به: کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

با درود. شب ۸ آوریل رفیق اصغر کریمی تلفنی بمن اطلاع داد که رفیق رضا مقدم از حزب استعفا داده است. از من پرسید بنظر تو چکار کنیم. من با ناباوری و ناراحتی از او خواستم دفتر سیاسی فوراً پلنوم اضطراری فرا بخواند و نظرم در مورد دلایل پیدایش این وضعیت در حزب، مسئولیت رهبری موثر حزب در ایجاد آن و بالاخره نقش تعیین کننده‌ای که باز هم این رهبری می‌تواند در حل احتمالی مشکل بازی کند را با صراحت تمام به ایشان گفتم. تمام این نکات در نامه‌ای که برای حل بحران به کمیته مرکزی و اعضای حزب نوشتم آمده است.

متأسفانه سیر بعدی وقایع نشان داد که من امیدواری بی‌موردی در مورد حل بحران حزب داشتم. بجای فراخوان فوری دس برای برگزاری یک پلنوم اضطراری، و حتی اعلام گنگ اینکه ممکن است اشتباهی در سیاستهای رهبری حزب بوده باشد، نامه توضیحی رفیق منصور در مورد استعفای رفیق رضا، اعلام اینکه در نامه من بوئی از حقیقت و صداقت نیست، (حال آنکه خیلی از مسائل مورد اشاره من بصورت نشریات، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های درونی و بیرونی حزبی در اختیار همه رفقای حزب، نوارهای ویدیویی کنگره دوم حزب، پلنوم وسیع و... در اختیار دس، قرار دارند) و بالاخره اعلام اینکه حزب بحرانی ندارد و قرار نیست سیاستی عوض شود در دستور کار رفقا قرار گرفت. الان معلوم شده است که اقدامات رفقائی مانند امیر پیام برای کاهش تشنج و گرفتن فرصت برای بحث و تصمیم‌گیری در مورد مسائل اساسی با چه مخالفت‌هایی روبرو شده است. در این وضعیت رفیق رضا بیانیه علنی استعفایش را منتشر کرد، چند تن دیگر از کادرهای حزب و بالاخره رفیق بهمن شفیق استعفا دادند. هیچکدام از اعضای مستعفی کمیته مرکزی حزب فایده‌ای در شرکت در پلنوم آینده نمی‌بینند و در آن شرکت نخواهند کرد. آنچه که احتمالاً، حداقل با خوشبینی من، می‌شد از اتفاق افتادنش جلوگیری کرد امروز اتفاق افتاده است. درخواست و طرح من برای پلنوم اضطراری امروز دیگر موضوعیت ندارد.

رفقا! کتمان اینکه اشکالات بزرگ و بحرانی در حزب هست خطاست. من در نامه‌ام ضمن برشمردن اشکالات بزرگ موجود در سیاستها و عملکرد حزب اعلام کرده بودم که امیدم به بهبود وضع آن را از دست نداده‌ام. امروز یکی از بنیانگذاران این حزب علناً اعلام کرده است که حزب در اجرای اهداف اصلی اولیه‌اش شکست خورده است. جوابتان چیست؟ حقیقتاً متأسفم که با ندیدن و کوچک شمردن مشکلات در گذشته، امروز حزب دچار این وضعیت شده است. در چند سال گذشته تا آنجا که می‌توانستم به سهم خود تلاش کردم این وضعیت پیش نیاید. امروز نه می‌توانم مبلغ نظرات جاری حزب باشم و نه تغییر این وضعیت را دیگر در توان خود می‌بینم. رفتار رهبری موثر حزب، و هواداران امروزش، در یک هفته گذشته مرا مجاب کرده است که این حزب دیگر به یک فرقه تمام عیار، با تمام خصوصیات یک فرقه، تبدیل شده است. ۴۴ صفحه ابراز «مجبئی» که دیروز از چند نفر از رفقا دریافت کردم شاهد بی‌ظنیر این ادعا هستند. من از این رفقا هیچ دلگیری نیستم. عضو این فرقه هم نیستم.

بدینوسیله استعفای خود را از حزب کمونیست کارگری ایران اعلام می‌کنم. روشن است که تمام اسرار حزب در پیش من محفوظ خواهد ماند. حق عضویتیم را تا آخر ماه ژوئیه پرداخت کرده‌ام، چیزی از اموال حزب بجز یک تلفن در پیش من نیست



که پرداخت هزینه آبنمان آنرا هم از امروز بر عهده خود می‌دانم.  
برای شما و تک تک رفقای عضو حزب کمونیست کارگری ایران آرزوی سلامتی و شادی دارم و امیدوارم در آینده در  
عرصه‌های مختلف مبارزه کمونیستی دوباره هم‌مرزم هم باشیم.

زنده باد کمونیسم!

فرهاد بشارت،

۱۶ آوریل ۱۹۹۹

رونوشت به: رفقای عضو حزب

## به رفقای مستعفی از حزب کمونیست کارگری ایران و ر. فرهاد بشارت،

رفقا، تصمیم شما مبنی بر استعفا از حزب برای من و خیلی از همزمانان بسیار غیر منتظره بود. هر کسی روزی ممکن است به هر دلیلی صف حزب را ترک کند، اما به دلایل داشتن بحثهایی که تاکنون جایی از آن اسمی نبرده اید منطقی به نظر نمی رسد،

وجود داشتن ایده هایی همچون انتقال طبقاتی حزب به درون طبقه کارگر(به نظر ر. رضا مقدم با شکست روبرو شده و از نو باید دست به کار شد ) و نجات حزب از "بحران"، ظاهرا خیر خواهانه و پیشرو به نظر میرسند، ولی متاسفانه در عمل نتیجه ای جز پاسبی شدن و ایجاد بحران کردن حاصل دیگری نداشت و ندارد.

رفقا، بعد از مطالعه نظرات شما، از خود میپرسیدم، آیا واقعا این رفقا به تاثیرات منفی تصمیمات خود فکر کرده اند؟. به این فکر کرده اند که با گذشت بیش از یک قرن از مانیفست کمونیستها، مردم حق دارند بپرسند کجاست انقلاب کارگريتان؟ من و شما مسنول جواب دادن به این سنوال هستیم. تا این مقطع حزب کمونیست کارگری ایران، به همت کمونیستهایی از جمله خودتان یکی از مترقی و پیشروترین احزاب کمونیستی دنیا بوده و هست. سالهاست برای انسانی ترین اهداف سنگر به سنگر می جنگد.

در عین حال این حزب اشکالات سازمانی و کمبودهای خود را هم دارد. میشود اینها را اصلاح کرد. ظرفهای مشخص این کار تعریف شده اند. شما خودتان بهتر از هر کسی کانالهای ابراز نظر را میشناسید. ولی اگر معتقدید که طبقه کارگر در ایران باید در کوتاه ترین زمان ممکن قدرت را بدست بگیرد، اگر معتقدید که کمونیستها برای تحقق اهدافشان به حزبی قدرتمند نیاز دارند، خودتان را از تشکل و قدرت این حزب محروم نکنید.

به امید بازبایی شما در حزب کمونیست کارگری ایران

با احترام، بهمن خانی ۹۹\_۴\_۱۸

با سلام به همه رفقای عزیز

وقایع جاری دو هفته اخیر در حزب را باید به رسمیت شناخت. نادیده پنداشتن و بی اهمیت جلوه دادن رفتن رفقا رضا مقدم، مجید محمدی، سوسن بهنام، آزاد نسیم و بدنبال آن رفقا فرهاد بشارت، سوسن بهار، بیژن هدایت و اعضای دیگر که خبر استعفایشان هنوز بدستمان نرسیده، می تواند واکنش یک حزب لیبرال باشد نه یک حزب کمونیست کارگری.

رضا مقدم رهبر سیاسی این حزب است و نه کاندید انتخاباتی آن که بتوان فرد دیگری را جایگزین او کرد.

این واقعیات تلخ، دل هر آدم حقیقت جوی را در این حزب بدر میاورد. شک کردن به این که ممکن است حزب از خط و مشی کارگری خود منحرف شده باشد و نظریه «حزب و جامعه» چیزی نیست جز غرق شدن در این انحراف، شکی است بجا و درست. بررسی اطلاعیه ها و نوشته های پخش شده تاکنونی بخشا گواه این حقیقت است.

رفیق فرهاد بشارت در اطلاعیه ای با عنوان (بحران در حزب، بحران رهبری حزب، رهبری و حل بحران حزب) انتقادات و اشکالات اساسی را طرح می کند که بعضا می توانند انتقادات منظم به عنوان یک عضو باشند. رفیق منصور حکمت در اطلاعیه ای می نویسد «نکات مندرج» در اطلاعیه رفیق فرهاد بشارت «بوی از صداقت و حقیقت ندارد».

دهها اطلاعیه فردی از طریق شبکه بحث و ندا در واکنش به استعفاهای اخیر که هر روزه به خانه هایمان ای میل میشوند (بگذریم از بی فرهنگی عمیق بخشی از این اطلاعیه ها که نه به باز شدن تیره گی عمیقی که حزب را فرا گرفته کمکی خواهند کرد و نه ذره ای آگاه گرانه اند) خبر از بحرانی واقعی + می دهند.

در مقابل این بحث ها: «عضویت در این حزب داوطلبانه است، رفقای مستعفی کاری نمیکرده اند، آدمها برای رفتنشان بهانه جور میکنند، دوسال بود رضا مقدم کاری نمی کرد، او اگر حرفی داشت که باید تا به حال میزد» که سر زبان برخی هاست، باید گفت رفقای عزیز، رضا مقدم هر که بود و هر چه کرد، استعفای یک جمله ای این رفیق بر ستونهای این حزب لرزه انداخت. یعنی از تاریخ ۶ اپریل حتی آن بخش از رفقای که تلاش میکنند بگویند در حزب خبری نیست را هم به نوشتن اطلاعیه و یا جانبداری واداشته است. این واقعیات را نه خواب دیده ایم و نه خیال میکنیم.

به رسمیت شناختن این بحران به راستی که اولین قدم در راه حل آن است. حقیقتا من عضو این حزب نشده ام که فقط اعلام وفاداری کنم. عضو این حزبم تا در تند پیچ ها، گردبادها، آرامش ها و پیشرفت های آن سهمیم و دخیل باشم. این حزب برای من عزیز است، آمال و آرزوهایم را در آن یافته ام. رهبران این حزب برایم عزیز و محترمند و تاریخ وجودی رضا مقدم ها، منصور حکمت ها، فرهاد بشارت ها و... تاریخ تلامات ۲۰ ساله کمونیست کارگری است.

رفقای عزیز اگر دلایل ساده شده ای نظیر اینکه «رفقای مستعفی میروند چرا که حرفی برای گفتن ندارند» را به کناری

بگذاریم، باید پرسید که این رفقا چرا رفتند و چرا این گونه رفتند؟ آیا در واقع بعد از مطرح شدن مباحث «حزب و قدرت سیاسی» و «حزب و جامعه» خط و مشی حزب به انحراف کشیده شده است؟ و اگر چنین است، وظیفه ما در مقابل آن چیست؟

۱۹ اپریل ۱۹۹۹  
مریم نیک فر  
کانادا

## دلایل رفیق فرهاد در مورد وجود بحران در حزب

رفیق فرهاد وجود بحران در حزب را اعلام کرده است . زیرا:

- چند نفر از اعضای کمیته مرکزی استعفاده اند.
- در بحث درونی ک .م به رفیق بهمن شفیق دشنام گویی شده است .
- موازین کارنشریات جانبی روشن نیست . طرح تشکیلات حول انترناسیونال پیگیری نشده است .
- تشکیلات خارج در تشتت است واکثرت قریب به اتفاق رفقا نگرانند.
- وبالآخره بحث اوضاع سیاسی اشکال دارد و بحران ج . ا آخر ندارد.

باتمام احترامی که برای رفقای مستعفی ک. م دارم اما باید بگویم که متاسفانه شیوه رفتن این رفقا شیوه سنگینی نبود . بحث سرحق و حقوق نیست . کسانی که چندین سال در مرکزیت رهبری یک حزب بحث کرده بودند، تصمیم گرفته بودند به عنوان عضو مرکزیت حزب به درون و بیرون حزب راه نجات بشریت از جامعه نکبت بار کنونی رایا د آور شده بودند بدون اینکه یک کلمه توضیح به رفقای خود را لازم بدانند حزب را ترک کردند. چرا این نوع ترک کردن حزب باید در حزب بحران بوجود بیاید. بنظر من این حزب نیست که مورد شک و تردید قرار گرفته است بلکه خود این رفقا هستند.

اگر بحث و مجادله ای در کار بود، اگر پلاتفرم و نقشه جداگانه ای برای پیشبرد سیاستهای حزب از طرف این رفقا موجود بود، اگر بحثی از جانب این رفقا در مورد اهداف و سیاستهای بنیادی حزب در جریان بود، و خلاصه اگر این رفقا تفاوتهای خود را با اهداف و دورنمای این حزب روشن کرده بودند، شاید میشد از یک انتخاب سیاسی حرف زد. ولی چنین اتفاقی رخ نداد. این رفقا فقط در یک جمله ترک حزب را اطلاع دادند. اطلاعیه مطبوعاتی رفیق رضاهم فقط یک اعلام موضع است که البته باید به آن پاسخ داد.

بنابراین استعفای این رفقا بخودی خود نمی تواند در این موجب بحران شود. این نه حزب بلکه این رفقا هستند که زیر سوال رفته اند. حزب به کار خود ادامه خواهد داد. آژیتاسیون رفیق فرهاد برای بسیج نیرو شکست خورده است زیرا رفقا و اعضای کادرهای این حزب راهنوز نمی شناسد و ارزیابی اش از اوضاع غلط است .

داد و فغان فرهاد از عدم کنترل بر رسانه های جانبی و یا عدم پیشرفت طرح تشکیلات حول انترناسیونال جالب است. فرض کنیم ادعاهای فرهاد در این مورد درست است و سیاستهایی ناروشن و سردرگم هستند، در چنین حالتی کمترین انتظار از یک عضو کمیته مرکزی که هنوز خود را به اهداف و آرمانهای حزب متعهد میدانند، اینست که آستینها را بالا زده ، اگر لازم است چند ساعت از خواب شبانه خود بزند و به مصاف این ناهمواریها برود، نه آنها را بهانه علیه حزب بکند.

رفیق فرهاد این واقعیات را میدانند ، این بهانه ها قرار است به کناره گیری او از حزب کمک کند. واقعیت اینست که فرهاد و چند تن از رفقای دیگر می خواهند از این «فرصت طلایی» ، استفاده کرده و رفتن چند نفر از اعضای

کمیته مرکزی رابخانه ای برای کناره گیری از حزب کرده وبه این ترتیب از نظر خود مشکلات قدیمی و انباشته شده خود با حزب راحل و فصل کنند.

در پایان می خواهم به چند نکته اشاره کنم . تشکیلات مادر خارج کشور چه علیه ج . اوچه در جلب پشتیبانی از مبارزات کارگران ایران ، پرتحرک ترین تشکیلات اپوزیسیون در خارج کشور است . این موقعیت رابهامین آکسیونهای چندده و چندصد نفره بدست آورده ایم . نمیشود به انتظار آکسیونهای چند هزار نفره قتل عام مردم در ایران را نظاره کرد و چیزی نگفت . اعتراض به استفاده از رادیو اسرائیل و همچنین شرکت مادر اعتراض علیه داریوش و پروانه فروهر و یا اعتراض به دفاع از تسلیمه نسرين که این روزها از طرف یکی از هم نظرهای رفیق فرهاد مطرح شده است ، موضع گیریهای شناخته شده ای هستند که تا بحال از بیرون علیه حزب ما بکار گرفته میشد . از وقتی که گفته ایم قدرت سیاسی را می خواهیم بگیریم ، از موقعی که اعلام کرده ایم در عرصه های مختلف اعتراض اجتماعی شرکت کرده و بایده عنوان صاحب ورهبر آنها ظاهر شویم ، از هر طرف به ما میگویند نکنید ، ما را از دخالت در عرصه های مختلف اجتماعی بر حذر می دارند . می خواهند در چهارچوب نشریه سازمانی و دفتر دستک حزبی مشغول « مبارزه خود » ، باشیم . بحث قدرت سیاسی در ضمن جوابی به این حاشیه نشینی چپ غیر کارگری است که به اپوزیسیون بودن عادت کرده و بیرون از این چهارچوبه وظیفه ای برای خود نمی شناسد .

همایون گدازگر

## باید پاسخ سیاسی و مارکسیستی به مسائل امروز داد!

### گیتی زمانی

آژیتاسیون رو به اعضا، نوشتجات متعددی با مضامینی از نظر سیاسی غیر مستدل و از نظر شکل مرعوب کننده، سنت های حزب کمونیست کارگری ایران نبود. مسئله ای که بیش از هر چیز باعث تاثر رفقای زیادی شده است. استعفای رفقا رضا مقدم و مجیدو... نه تنها تاثر بلکه اشک خیلی ها را سرازیر کرد. و اگر بگوییم آب از آب تکان نخورد واقعیت را کتمان کرده ایم. ولی رفیق رضا میتوانست دست به قلم ببرد و رو به اعضا دلایل استعفاء خود را بنویسد. این اولین عکس العمل اعضا این حزب به رفقای مستعفی بود. این سنت مرید و مرادی نیست، یک احساس انسانی است. واقعی است و تاثیرش به اندازه نقشی که در حیات سیاسی این حزب داشته اند میباشد. همانطور که از رفتن یک عضو جدید هم متاثر میشویم و تلاشهای متفاوتی را برای ماندنش انجام میدهیم. این حزب را شاید بتوان فرزند همه ما دانست که همه نقشی برای بزرگ کردنش داشته ایم و به همان اندازه که نقش هر کدام از ما در بزرگ کردن این فرزند عزیز بیشتر و یا مؤثرتر بوده به همان اندازه عدم حضورش مایه تاسف است.

سوالات زیادی در این چند روز اخیر مطرح میشود؟ از جمله اینکه اگر "اتفاق خاصی نیفتاده" چرا این درجه از تبلیغات و پروپاگاندا رو به اعضا در جریان است؟ از کی سیاست ندا این بوده که اطلاعیه سخنرانی ها و اطلاعیه های فردی رو به بیرون را به شبکه اعضا ارسال کند؟ اطلاعیه سخنرانی رو به جامعه و در مطبوعات شهری و کشوری و سراسری بایستی دیده شود و نه رو به اعضا در یک شبکه گفت و گو. "به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید" را مردم غیر عضو باید بخوانند. بعلاوه، تشکیلات هر بار تشخیص داده اطلاعیه هایی را برای واحدهای کشوری جهت اطلاع اعضا فرستاده است. در این خصوص، نیازی به "ندا" نبوده و نیست. این قبیل روشها، خصلت ابزاری و جانبدارانه ای را که مسئولین ندا در آن لحظات به این شبکه بحث و مشترکینش تحمیل کردند نشان داد. این تهیج ها برای کیست؟ از چه موقع این سنت حزب کمونیست کاری و فعالینش بوده است؟ عضویت در این حزب برای تک تک اعضا یک انتخاب سیاسی و با علم به هویت کمونیستی-کارگری و خط مشی سیاسی تا به امروز حزب بوده است. به خود بیاییم و اعضا این حزب را دستکم نگیریم.

یکی از دلایلی که به گمان من نوشته رفیق فرهاد بشارت توافق بسیاری از کسانی که به پروسه و مضمون حرکت امروز حزب نقد دارند را جلب نکرد، این بود که فرهاد وجود بحران در حزب و رهبری را تنها با

مشاهدات غیر تحلیلی می‌خواهد ثابت کند. اشکال دیگرش این بود که در موارد متعددی با باز کردن زخمهای کهنه و تهدید به استعفا کردن، این فرصت را فراهم آورد که نه با "احترام" بلکه از نظر سیاسی با (و حتی فردی) بی حرمت شدن، "بدرغه" گردد. مخالفین بحث فرهاد می‌توانستند پاسخ سیاسی خود را بدهند، اما بجای آن فرهاد فقط بهانه‌ای شد برای "نه" گفتن با هر لحن و مضمون و محتوایی. نوشته فرهاد همه چیز را ظاهراً مشروع کرد و اکثریت آنهایی که دنبال چرایی بودند و تشنه پاسخی به پرسشهایشان، در کنج خانه‌هایشان و در مقابل کامپیوترهایشان با این "نه"ها، "زنده بادها"، "خوش آمدیدها" و "بین دو صندلی نشینیدها" بمباران شدند. "آزادی بیان است و جلوی آزادی بیان آدمها را نمی‌توان گرفت". قطعاً همینطور است. اما این علامت سؤال بزرگی که در نتیجه این پروسه مقابل بسیاری از اعضا و کادرهای حزب قرار گرفته را با آزادی بیان نمیتوان توضیح داد. این شیوه برخورد به مخالفین را شخصاً از موضعی کاملاً تدافعی و غیررفیقانه می‌بینم. آن رفقا استعفا دادند و حزب را ترک کردند. اما معتقدم خدمت و تاثیر فرهاد و رضا و مجید و رفقای دیگر را در جنبش کمونیستی نمیتوان با نوشته‌های رفقایمانند شهرام صنیعی، هما ارجمند، بهرام مدرسی و سیاوش دانشور و جلیل بهروزی و غیره به زیر سوال برد. اعتبار سیاسی و چهره رو به بیرون این رفقا را نمیتوان به راحتی خدشه دار کرد و علنی شدن اینجور نوشتجات به جز لطمه سیاسی به حزب ما، بار دیگری نخواهد داشت. همیشه نقطه قوت حزب با اعضای که مخالف سیاست‌های جاری حزب بوده‌اند با اتکای مستدل به درستی تئوری‌های حزب و با بحث و استدلال سیاسی و **tolerance** همراه بوده است. در کنگره دوم و پلنوم اخیر حزب شاهد دعوت کادرهایی بودیم که حتی در جلسات سخنرانی رو به بیرون به حزب برخورد تند کرده بودند، یعنی حتی ظاهر متحد حزب را هم حفظ نکرده بودند. آن نقطه قوت این حزب بود، نه آنچه طی چندین روز گذشته در سطح کمیته مرکزی و شبکه بحث اتفاق افتاد.

تا آنجا که من میدانم، اعضا مشغول بحث و تبادل نظر هستند و تمام این وقایع را با دقت دنبال میکنند و به فکر کردن مشغولند. منتظر رسیدن بحث و جدل‌ها بودیم که تصمیمات غیر مترقبه دفتر سیاسی را دریافت میکنیم. برای نمونه اختصاص دادن یک نسخه از بحث‌ها به ده نفر. یعنی نفر دهم بایستی حداقل ۲۰ روز منتظر دریافت بحث‌ها باشد. در شرایطی که حتماً مطلع هستند که رفیق بهمن شفیق مباحث را از طریق پست الکترونیکی برای بسیاری از رفقای حزبی فرستاده است و گفته است این بحث‌ها را علنی خواهد کرد. برایم غیرقابل هضم است که چرا د. س. تصمیم به محروم کردن اعضا از این بحث‌ها میکند و تدابیر امنیتی‌ای که دیگر خاصیتی ندارند به خرج میدهد. از بحثهایی که توسط رفقای کمیته مرکزی شده است راضی نیستند؟ اصول و پرنسیب مقدسی را رعایت می‌کند؟ مسائل امنیتی ویژه‌ای را مد نظر دارد؟ نمیدانم. اما برای رهبری‌ای که مباحث درونی دوران حکا را با افتخار انتشار علنی داد، این درجه از واکنشهای دفاعی متأثر کننده است.



تعدادی از رفقا نامه ها و ملاحظاتی در رابطه با روش جدید د. س. فرستاده اند که بعد از چند روز هنوز به شبکه اعضا فرستاده نشده است. رفقا، جواب شما به درصد قابل ملاحظه ای از کادرها و اعضا این حزب که خود را در تناقض با این سیاست ها و سنت های جدید - که هنوز از نظر هویتی، سیاسی و پراتیکی تبیین مارکسیستی نشده اند - می بینند چیست؟ امیدوارم مشابه برخوردهایی که برخی از کادرها در این دوره کرده اند نباشد. فکر نمیکنم که با "خوش آمدید" گفتن و بجای مستعفی ها جایگزین گماردن و رتق و فتق امور را با ظاهری که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده پیش گرفتن، مسئله فیصله پیدا می کند. مسلم است که فعالیتهای حزب نباید بخوابد و بهمین دلیل کمیته های کشوری و شهری و داخل و کردستان و خارج کشور و دفتر مرکزی و دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و دبیر و معاون دبیر کمیته مرکزی و دهها تقسیم بندی دیگر داریم. اما این مباحث از فردا در بیرون حزب و در مقابل جامعه و طبقه کارگر قرار خواهند گرفت و باید پاسخ سیاسی و مارکسیستی به آنها داد.

به چند سؤال و ملاحظه مایلم لطفاً پاسخ داده شود.

تا جایی که یادم می آید در کنگره دوم حزب رفیق منصور حکمت در صحبتی که راجع به فدراسیون داشت کار فدراسیون را کار مستقیماً کمونیستی نمی دانست. تا به امروز روایات زیادی از بحث حزب و جامعه شنیده ام و آخرین بار رفیق اصغر کریمی در سفر اخیر خود به کانادا فعالیت های رو به جامعه را که امروز با بحث حزب و جامعه جلوی روی ما قرار داده شده را تماماً کار کمونیستی خواند. برای خود من این سبک فعالیت شباهت زیادی به کار فدراسیون در چهار، پنج سال پیش دارد (با این تفاوت که نمیدانم در مواردی از قبیل تلویزیون گپ، کارگران و مردم ایران را "ملت" خطاب کردن کجایش کمونیستی است. امروز با محافل ناسیونالیست ایرانی بلند و برخاست کردن و سیزده بدر گرفتن فضیلت و اجتماعی شدن بنظر می رسد، آنزمان گفتن قورمه سبزی هم ممکن بود ناسیونالیستی محسوب میگشت. آن "افراط" و این تفریط را چگونه توضیح میدهیم؟ اتفاقی است؟ بحث "حزب و جامعه" را درست نفهمیده اند؟ و یا دلایش چیز دیگریست؟ آیا امروز حزب این سبک از فعالیت را کار مستقیماً کمونیستی قلمداد میکند؟

شخصاً کاملاً موافق داشتن مطبوعات پرنفوذ و رادیو و تلویزیون و شخصیت های برجسته برای یک حزب کمونیستی هستم. اما توازن فعالیت هایی که در ایران مستقیماً به تدارک برای یک انقلاب کارگری کمک می کنند با پروژه هایی از این قبیل کجاست و چگونه برقرار می شود؟ دوماً تعادل بین نفوذ واقعی این پروژه ها با تصاویر مبالغه آمیز از پروژه های "حزب و جامعه ای" که اکثریتشان شاهد بوده ایم، کجا و کی قرار است برقرار گردد؟ و در پایان، خود این تدارک برای انقلاب کارگری، بخصوص در شرایطی که بنظر می رسد جدال بر سر قدرت سیاسی در ایران باز شده است، الویت امروز ما و تصویر رو به بیرون (و بدنبال

بحثهای اخیر، حتی رو بدون) ما را چگونه ترسیم می کند؟

با تشکر،

گیتی زمانی

۱۹ اپریل ۹۹

## متن استعفای جعفر رسا از حزب کمونیست کارگری ایران

از جعفر رسا

خطاب به کمیته مرکزی حزب

رونوشت به اعضای حزب

برای اکثریت اعضای این حزب، چند هفته اخیر روزهای غیرقابل تصویری بودند. یک باره و با سرعتی عجیب تحولات مهمی همچون دانه های دامینو یکی پس از دیگری روی هم افتادند. افرادی که تاکنون جزو رهبران و دست اندرکاران شناخته شده این حزب بودند، یکی بعد از دیگری استعفاء دادند. طی مدتی کوتاه ۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی این حزب و منجمله یکی از بنیادگذاران آن از این حزب کناره گرفتند و با این اقدام خود اعلام کردند که برای آنها ماندن بیشتر در این حزب و تغییر آن موضوع بحث نیست.

کمی نگذشت که یکباره صحنه این ترک کردنها در گرد و خاک ناشی از تصاعد احساسات تند و بعضا هیستریک تاریک شد. یکباره برای برخی، رهبران قبلی بطور ضمنی یا صریح در صف دشمنان طبقه کارگر قرار گرفتند، متهم به تفرقه افکنی در طبقه کارگر شدند و صیانت و شرافت انقلابی آنها در همه تبلیغات و شایعات غیر رسمی اینجا و آنجا وثیقه هر گونه بی حرمتی قرار گرفت. اکنون به نظر می رسد که قدری ابراز احساسات جای خود را به طرح سئوالات و ابهامات جدی در اذهان می دهد. اکنون برای برخی دارد روشن می شود که توپ و تشر تشکیلاتی و گرو گرفتن احساسات و علایق افراد جایگزین پاسخ گفتن به سئوالات اساسی درباره این وضعیت نیست.

رفقای مستعفی کمیته مرکزی حزب و کادرهای دیگری از این حزب که تاکنون استعفا داده اند (از قبیل رفقا سوسن بهار، بیژن هدایت، بهرام رحمانی، رضا شهرستانی، لیلا دانش و ...) تاکنون جزو مبارزین راه انقلاب کارگری بوده اند و با اعلام استعفای خود از این حزب از عقاید، باورها و آرمانهای خود دست نهشته اند. هر یک برای استعفای خود دلایل یا توضیحاتی عرضه کرده یا خواهد کرد، برای هر کدام از این تصمیمات البته می توان شرایط فردی را قائل شد ولی اینها هیچکدام نباید ناقض فهم یک موضوع گردد: ما با یک بحران سیاسی و بطریق اولی تشکیلاتی در این حزب مواجهیم. کسی که می خواهد صمیمانه این تحولات تاکنونی را بفهمد، نباید از کنار این قضیه براهتی بگذرد. باید پرسید چه شده است که یکباره این تعداد از رهبران و کادرهای قدیمی و با ارزش این حزب از آن کناره گرفتند. بنظر من اینها همه بازتاب واقعیت های اساسی در این حزب هستند.

این حزب سالها قبل برای تحقق یک امر مهم شکل گرفت برای تقویت نحله معینی از کمونیسم به عنوان یک گرایش در طبقه کارگر و جامعه، و تحزب و اتحاد این گرایش. از همان زمان معلوم بود که اگر این حزب در انجام این وظیفه موفق نشود به همان سرنوشتی دچار خواهد شد که پیشتر گریبان جریانات دیگر سوسیالیستی را گرفته بود. سالها پیش، یعنی آن زمان که هنوز تئوری وسیله ای برای تغییر وضع موجود و نه حفظ آن بود، خود این وضعیت را رفیق حکمت بدرستی پیشگویی کرده بود. او در کنگره دوم حزب کمونیست ایران، یعنی حدود سیزده سال قبل گفت:

اگر ما نتوانیم در فرصت معینی که برای کمونیست های ایران فراهم آمده است، بنیادهای یک کمونیسم کارگری را آنچنان محکم کنیم که پرونده دوره تفوق سوسیالیسم غیر پرولتری بر جنبش کمونیستی بطور قطع بسته شود، اگر

ما نتوانیم کمونیسم ایران را بطور جدی به یک پدیده کارگری تبدیل کنیم، اگر نتوانیم این کمونیسم کارگری را به بستر اصلی و رسمی کمونیسم در ایران تبدیل کنیم و بالاخره اگر نتوانیم این کمونیسم، این حرکت کارگران کمونیست، را به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل کنیم که به تفوق احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی در صحنه سیاست خاتمه بدهد، آنگاه کاری که ما کرده ایم نهایتاً چیزی جز سازماندهی یک جناح رادیکال در اپوزیسیون در فاصله سالهای فلان تا فلان نبوده است. هدف ما صرفاً نمی تواند این باشد که «باشیم»، یک سازمان وسیع باشیم، جناح چپ اپوزیسیون باشیم، فعال باشیم و غیره. اگر کمونیست های این دهه وظیفه ای دارند اینست که کمونیسم ایران را از یک نقطه عطف حیاتی، از یک دوره انتقالی تعیین کننده، عبور بدهند. دوره ما دوره برپائی کمونیسم مستقل و انقلابی است، دوره انتقال مرکز ثقل این کمونیسم از میان روشنفکران به درون کارگران، یعنی طبقه ای که کمونیسم از آن مایه گرفته و به آن تعلق دارد، است. یا این کار را می کنیم، یا صرفاً نقطه درخشانی در یک صفحه تاریک باقی می مانیم. انقلابیونی که طبقه کارگر در آینده درباره آنها و تلاش هایشان با صیغه ماضی بعید سخن خواهد گفت. (کمونیست، شماره ۲۷، مرداد ماه ۱۳۶۵)

اکنون بعد از گذشت بیش از یک دهه، ادعا و اهداف اولیه این حزب مورد بازبینی است. این حزب در بهترین حالت خود (و به این نکته پائین تر خواهم پرداخت) اکنون حزبی است که «یک عده مصلح اجتماعی برای نجات طبقه کارگر تشکیل داده اند»، و دیگر حزبی نیست که یک «بخش و گرایشی در درون خود طبقه کارگر برای متحد کردن و هدایت کل طبقه کارگر در جهت اهداف طبقاتی اش تشکیل داده است»، و یا «حزب یک گرایش انتقادی، با نگرش اجتماعی معین، در درون خود طبقه» باشد. این یعنی اینکه حزب کمونیست کارگری در تحقق اهداف اولیه خود شکست خورده است. این را می توان ندید و سر را در برف کرد ولی واقعیت خیره کننده تر از آن است که بتوان از آن گریز کرد. این اساس بحران کنونی است. این ریشه اصلی موج اخیر استعفاهاست. ترک این حزب، ترک تشکیلاتی است که دیگر وسیله ای مناسب برای آنچه پیشتر فلسفه وجودی آن را تشکیل می داد، نیست. این تحولی است که رخ داده است.

وضعیت کنونی محصول امروز این حزب نیست. محصول تحولاتی است که برای سالها در این حزب رخ داده اند، محصول «شدنی هایی» است که به وقت خود نشدند و بخش عمده آنها هنوز هم نمی شوند. در این باره باید نوشت و گفت ولی اینها از صحت واقعیت کنونی کم نمی کند. این شکست تاثیر خود را قبلاً و پیش از وقوع بحران کنونی در این حزب در اشکال مختلفی نشان داده بود. این شکست از تناقض بین هویت و فلسفه وجودی اعلام شده اولیه این حزب و مختصات کنونی آن نشأت می گیرد. تعریف مجدد یک هویت جدید برای این حزب و انسجام این هویت با ارائه تئوری ها و نظرات جدید کاری است که رهبری این حزب بویژه پس از کنگره دوم حزب به آن مبادرت کرده است. این هویت و تئوری های جدید بازتاب واقعیت کنونی این حزب و توجیه کننده آن هستند. حزبی که از کاراکتر یک حزب کارگری برخوردار نیست، تاکتیکیهایش و مشغله روزمره اش را نه پیشبرد و تقویت سازمانیابی در جنبش کارگری، بلکه قرار گرفتن در راس اپوزیسیون ضد رژیمی در خارج کشور تشکیل میدهد، حزبی است که دیگر نمی تواند موقعیت و هویت خود را با اتکاء به مقولات روشن سنت فکری مارکسیسم تبیین کند. نوشته رفیق بهمن شفیق تحت عنوان «یک گام به پیش، چند گام به پس!» در باره برخی مسائل گرهی جنبش ما» سیر این عقب نشینی گام به گام از مارکسیسم و ابداع مقولات اختیاری در این حرکت جدید را روشن می سازد. این نوشته روشن می کند چگونه در همان سطح تحلیلی دیگر وقتی صحبت از «حزب و قدرت سیاسی» می شود حرکت به سمت قدرت سیاسی مستقل از وضعیت جنبش کارگری مورد بحث قرار می گیرد؛ وقتی از کمونیسم و جامعه حرف زده می شود رابطه طبقه کارگر با مکانیسمهای اجتماعی مد نظر نیست؛ و چگونه وقتی از حزب و شخصیت ها حرف زده می شود رابطه حزب و رهبران و سازمانگران سوسیالیستی کارگری مد نظر نیست. این هویت جدید و

این تئوری ها ممکن است عده ای را مجاب کند ولی اینها کوچکترین ربطی به مارکسیسم و جنبش کارگری ندارد. تاریخ کمونیسم مملو از تئوری هایی است که فرقه های غیر کارگری برای تبیین و توضیح هویت خود کشف کرده اند و تاریخ مارکسیسم تاریخ تلاش مارکسیست هایی است که چنین تئوری هایی را، آنهم در اوج سر و صدا و محبوبیت خود، افشاء کرده اند. تلاش رفیق بهمن شفیق طی مجادلات اخیر تلاش یک مارکسیست برای روشن کردن این نکات است. اینها بدون اشکال و کم کاستی نبوده است و باید تصحیح و تدقیق شوند. ولی تا همین جا، اینکه وقتی تقریبا بخش قریب به اتفاق اعضای کمیته مرکزی و مشاورین آن در مقابل این مجادلات نظری چیزی بجز تحقیر کردن، به سخره گرفتن، پرخاش، توهین، هیاهوی تبلیغاتی از یکسو و مظلوم نمایی، و اظهار نصیحت و تاسف از سوی دیگر عرضه نکرده اند خود نشانگر نقاط قوت زیاد این بحث هاست. این مباحثات را باید خواند تا متوجه شد چگونه کسانی که نمی توانند از ادعای نادرست خود که نظرات جدید آنها به مارکسیسم متکی است دفاع کنند به تخطئه شخصیت منتقد خود دست می زنند. این یک سقوط بزرگ است و در عین حال نتیجه منطقی واقعیتی بس عظیم تر است.

کسی که امروز می گوید نمی گذاریم، نگه می داریم بدوا باید بداند که تا همین الان چه چیزی را نتوانسته نگذارد رخ دهد. او باید بداند که این حزب چه پدیده ای است که می خواهد آن را نگه دارد. اینها سئوالات اساسی هستند و با هیاهو، تهییج احساسات، یا توپ و تشر تشکیلاتی مسکوت نخواهند ماند.

حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۱۹۹۹ حزبی نیست که دیگر متکی به اهداف و اولویت های اعلام شده اولیه خود باشد. این حزبی است که هر چه بیشتر در جناح چپ مدرنیسم ایرانی قرار میگیرد. مصاحبه رفیق حکمت در نشریه دیدار (شماره ۲۳ و ۲۴) خصلت نمایی این تحول جدید در هویت حزب است. این همان مصاحبه ای است که در آن از جمله به فراخور توقع طبقات متوسط جامعه که به گفته رفیق حکمت «مایل بودند دامادشان مهندس باشد»، آن زحمتکشی (خرکچی) که برای امرار معاش خود با چارپا حمل و نقل می کرد و نه لومین بود، نه جانی، نه آدمکش و نه مزاحم کسی، در کنار آخوند مفتخور قرار می گیرد. این همان مصاحبه ای است که در آن مصاحبه شونده درمورد روز اول به قدرت رسیدن احتمالی حزب خود فراموش می کند بگوید که حق و حقوق کارگر بعنوان صاحب جامعه بدوا و در کنار هر اقدام دیگری اعلام می شود. به این قطعه توجه کنید:

«اگر حزب کمونیست کارگری با نیروی مشابهی، در یک توازن قوای سیاسی، در ایران به قدرت برسد، همان روز اول برابری زن و مرد را اعلام می کند و اعلام می کند که اگر این اصل نقض شود، نقض کننده هر کسی باشد، سر و کارش با قوانین کشوری خواهد بود. همان روز اعلام می کند که کسی حق ندارد به خاطر پوشش برای دیگران مزاحمت ایجاد کند. اعلام می کند که تحصیل حق همه است. همان روز مجازات اعدام را لغو می کند و این ها به نرم تبدیل می شود.»

اینها همه خوب ولی فقط همین. اینها را یک حزب تجدد خواه چه هم ممکن است بگوید و در تاریخ سیاسی ایران هم شاید گفته باشند. آنچه در اینجا گفته نشده را ممکن است به حساب فراموشی مصاحبه شونده گذاشت ولی وقتی مصاحبه شونده اینها را برای این گفته که بزعم او «دوباره مهندس شدن و کارگر شدن می آید توی بورس» و وقتی چنین اظهارتی را در متن تحولات دوره اخیر این حزب و نوآوری های نظری آن قرار دهیم دیگر موضوع به این سادگی نیست. اینها خصلت نمای انتخابی است که رهبری این حزب انجام داده است و اجزا آن در آتیه برای همگان روشن خواهد شد.

بر این تحول کیفی حزب دیگر اهداف اولیه و بنیادی زمان تشکیل آن حاکم نیست. این البته هنوز یک حزب سیاسی چپ است، منتها نه حزبی که من آن را به باورها و آرمانهای خود نزدیک ببینم. رهبری این حزب انتخاب خود را کرده است تا راه دیگری بجز آنچه بدوا با هم در آن بودیم را طی کند من هم انتخاب می کنم راه دیگری بروم. من این حزب را ترک

می‌کنم تا به فراخور توان خود و با دست باز در تلاشهایی که برای تقویت جنبش سوسیالیستی کارگری و تحزب آن صورت می‌گیرد شرکت کنم. این یک انتخاب سیاسی است، و لاغیر. این تصمیمی است محکم به محکمی همان جنبش عظیم سوسیالیستی کارگران که این حزب سالها پیش با اتکاء به آن بنیاد گذاشته شد.

زنده باد کمونیسم!

جعفر رسا

۱۹ آوریل ۹۹

علی مطهری

برای من هم، بمانند هر رفیق دیگر این حزب، استعفای این رفقا تاسف آور و ناراحت کننده بود. این، احتمالا، در کوتاه مدت تاثیراتی نیز بر فعالیتهای حزبی خواهد داشت.

اما گفتن اینکه رفتن این رفقا و تعدادی دیگر نشانه‌های بحران حزب است و از این بدتر، اگر حزب سریعاً و در اولین پلنوم فکری بحال این اوضاع نکند خطر فروپاشی تهدیدش میکند، تصویر درست و قضاوت منطقی و منصفانه‌ای نیست. انتقاد به رهبری و سبک کار، سیاست و تصمیمات حزب اشکالی ندارد. مبارزه فکری و سیاسی یک رکن جدایی‌ناپذیر از کل مبارزه حزب برای ایجاد یک دنیای بهتر است. قبل از ما هم، کمونیستهای متشکل در اتحادیه کمونیستها و حزب بلشویک نیز بدفعات درگیر مباحثات درونی تعیین‌کننده‌ای بوده‌اند، بدون اینکه وقفه آنچنانی‌ای در فعالیت روتینشان ایجاد شده باشد. چه بسا در مقاطعی از تاریخ مبارزه نظری و سیاسی به رشد و تکامل حزب و اعضا آن کمک کرده و این در مورد ما نیز قبل از جدایی از حزب کمونیست ایران و بعد از آن صادق است. اما بحث رفیق فرهاد از این جنس نیست. در جهت حل مشکلات، رفع موانع عملی و نهایتاً استحکام حزب نیست. رفیق فرهاد هیچ‌نظر و آلترناتیو دیگری را در مقابل حزب قرار نداده که بشود نوشته امروزش را در امتداد آن قضاوت کرد. متأسفانه فرهاد با استعفای این رفقا، شرایط را برای دادن این تصویر از حزب و تحت فشار گذاشتن رهبری، مناسب تشخیص داده تا از این طریق از رهبری امتیاز بگیرد. پلاتفرم فرهاد گواه این مسئله است. می‌گوید اگر پلاتفرم من پذیرفته نشود، من و تعداد زیادی از رفقا نیز استعفا می‌دهیم. این ضرب‌الاجل برای چیست؟ چرا مبارزه در جهت برطرف شدن چیزهای بد را با یک اظهارنظر خاتمه‌یافته می‌پنداری؟ با خستگی و انفعال نمی‌شود به مبارزه ادامه داد و تهدید به رفتن هم چاره‌ساز نیست. اگر واقعا به گفته‌های خود باور داری چرا اثباتا به آن نمی‌پردازی تا اثباتا جواب‌گیری و یا نیرو جمع کنی؟ ورود به حزب و ترک آن داوطلبانه است و این جزو بدیهیات این حزب است. اما ماندن و رفتن از حزب را نباید به تغییر سیاست و رهبری گره زد. مبارزه سیاسی و فکری مستلزم زمانبندی یا قید و شرط نیست و آنرا به امتیازگرفتن از رهبری گره زدن سنت ما نیست و نباید به سنت تبدیل شود. راستش من با تصویر بحران دادن از حزب ابداً موافق نیستم. اما در این شکی نیست که مشکلاتی در تعدادی از تشکیلاتهای کشوری وجود دارد. بخشا سبک‌کار غلط مانع جدی پیشبرد فعالیت روتینی و حزبی می‌باشد و بخشا نحوه دخالت از بالا نیز درست نبوده و...

میشود روی مشکلات زیادی در این حزب انگشت گذاشت، در مورد همه‌شان نوشت و برای حل آنها تلاش و مبارزه کرد اما نسخه پیچیدن برای بحران و فروپاشی حزب از این جنس نیست و دردی را دوا نمی‌کند.

۲۰ آوریل ۹۹

\*\*\*\*\*

## خداحافظ رفیق

منصور حکمت

۲۰ آوریل ۹۹

هیچکس هنگام استعفا از حزبی آن را به عرش اعلا نمیرساند. هیچکس هنگام کناره گیری از صفی آن را تحسین نمی‌کند. هیچکس هنگام رفتن، ماندن را مایه افتخار جلوه نمیدهد. همه اینها را باید از رفقای مستعفی انتظار میداشتیم و داشتیم. رفیق رضا مقدم در جراید شکست ما را اعلام کرد، ما از او بخاطر تلاشهای مشترکش با ما در این حزب تشکر کردیم و دستش را فشردیم.

در این میان ادعاهای زیادی هم شد. مانند همیشه ادعا شد که رفتگان از یک حزب کمونیستی از ماندگان در آن عزیز ترند، انسان ترند، مظلوم ترند، با اصول ترند. گفته شد که آنها که میروند از فرط عشق به کارگر و کمونیسم میروند. گفته شد آنها که میروند "برجسته ترند"، تاریخی ترند، سکوتشان گویا تر از کوه ادبیات و سلسله طولانی جدلهایی است که بنیاد این حزب را میسازند، بنیانگذارترند، رهبرترند، زنده باد ابهام رفقای بزرگی که میروند، فرخنده باد سکوت رهبرانی که چیزی برای گفتن نداشتند. (۱)

همه اینها را میدانستیم. میدانستیم خواهند گفت و ما باید چندی حوصله کنیم تا بروند. میدانستیم این بخشی از تشریفات دردناک این روند است. اکنون که این روند در اساس خود طی شده است اجازه می‌خواهم چند نکته ای در مورد ادعاها و تصاویری که آمد و چرخید و رفت بگویم.

۱- "انتقال طبقاتی نشد" - باید قبل از هر چیز از جعفر رسا تشکر کنم که بالاخره تحلیلی را که جملات رفیق رضا در بیانیه علنی اش مبنی بر اینکه "انتقال طبقاتی نشد" ظاهراً برآن استوار است یافت و جلوی چشم همه ما گذاشت. این همانطور که انتظار میرفت از هیچ کتابی از رضا مقدم و فرهاد بشارت و جعفر رسا و بهمن شفیق نبود، از یک سخنرانی من بود در کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سیزده سال قبل. یکبار دیگر این نقل قول را بخوانید. برخلاف جملات امروز رفیق رضا، بحث این نبود که "یا حزب به میان کارگران منتقل میشود و یا به یک سکت تبدیل میشود". تنها وجه مشترک بیان رضا با آن تحلیل کلمه "انتقال" است. مابقی بحثی است متفاوت، از دیدگاهی متفاوت:

"اگر ما نتوانیم در فرصت معینی که برای کمونیستهای ایران پیش آمده است، بنیادهای یک



کمونیسم کارگری را آنچنان محکم کنیم که پرونده دوره تفوق سوسیالیسم غیر پرولتری بر جنبش کمونیستی بطور قطع بسته شود، اگر ما نتوانیم کمونیسم ایران را بطور جدی به یک پدیده کارگری تبدیل کنیم، اگر نتوانیم این کمونیسم کارگری را به بستر اصلی و رسمی کمونیسم در ایران تبدیل کنیم، و بالاخره اگر نتوانیم این کمونیسم، این حرکت کارگران کمونیست، را به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل کنیم که به تفوق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در صحنه سیاست خاتمه بدهد، آنگاه کاری که ما کرده ایم نهایتاً چیزی جز سازماندهی یک جناح رادیکال در اپوزیسیون در فاصله سالهای فلان تا فلان نبوده است. هدف ما صرفاً نمیتواند این باشد که "باشیم"، یک سازمان وسیع باشیم، جناح چپ اپوزیسیون باشیم، فعال باشیم و غیره. اگر کمونیستهای این دهه وظیفه ای دارند اینست که کمونیسم ایران را از یک نقطه عطف حیاتی، از یک دوره انتقالی تعیین کننده، عبور بدهند. دوره ما دوره برپایی کمونیسم مستقل و انقلابی است، دوره انتقال مرکز ثقل این کمونیسم از میان روشنفکران به دورن کارگران، یعنی طبقه ای که کمونیسم از آن مایه گرفته و به آن تعلق دارد، است. یا اینکار را میکنیم، یا صرفاً نقطه درخشانی در یک صفحه تاریک باقی میمانیم. انقلابیونی که طبقه کارگر در آینده دربارہ آنها و تلاشهایشان با صیغه ماضی بعید سخن خواهد گفت (منصور حکمت، کمونیست ۲۷ مرداد ۱۳۶۵)

اینجا صحبت بر سر انتقال کمونیسم ایران از کمونیسم خلقی و توده ای و جهان سومی، کمونیسم ملی و رفرمیست و کارمندی، به یک کمونیسم کارگری است. کمونیسمی که افق تحولات سوسیالیستی جامعه، انقلاب کارگری و لغو کار مزدی را جلوی جامعه میگیرد. به نحوی که کسی که، چه مخالف و چه موافق، در ایران وقتی از کمونیسم حرف میزند، این نوع کمونیسم را نشان بدهد نه شوروی و چین را، نه چریک فدایی جلوی دانشگاه و احسان طبری و ۵۳ نفر را. صحبت کمونیسمی است که کارگر را مرکز سازماندهی و بسیج اجتماعی اش قرار میدهد، و نه دانشجو و نویسنده و شاعر و خلق و دهقان و بورژوازی ملی را. و بالاخره صحبت از این است که این کمونیسم به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل شود که به تفوق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در صحنه سیاست خاتمه دهد. ما عمیقاً به این هدف خود وفادار مانده ایم. در این فاصله البته یک اتفاق کوچک افتاد، سقوط شوروی و حملات جهانی علیه کمونیسم در همه ابعاد. ما ماندیم. ما با "یک دنیای بهتر" بیرون آمدیم. نه فقط بستر اصلی کمونیسم ایران شدیم، بلکه تنها مدافع تاریخ کمونیسم و لنین و مارکس از آب درآمدیم. در این فاصله البته یک اتفاق کوچک دیگر هم افتاد. حزبی که آن سخنان در کنگره اش ایراد شده بود را چهار سال بعد ترک کردیم تا از صفر شروع کنیم. و این را ساختیم که میبینید. نقد خود را به درون صف دشمن بردیم. ناسیونالیسمش را افشا کردیم، دموکراسی اش را بی آبرو کردیم، مذهبش را از بیخ کوبیدیم. امکان سازش با رژیم را از این الوتقهای

سیاسی و چپ غیر کارگری سلب کردیم. از هر گوشه این جنبش، کمونیست‌ها پرچم‌ها را بر سنگ‌های مختلف بر افراشتند. چهره‌هایی به میدان آمدند که تعدادشان و توانشان مخالفان ما را به حیرت انداخته است. بحث "انتقال طبقاتی کمونیسم". صرفاً بحث عضوگیری کارگران در خارج کشور نیست. حتی صرفاً بحث عضوگیری کارگران در داخل کشور هم نیست. عضویت کارگری گوشه‌ای از مبحث وسیع‌تر کمونیسم کارگری است (۲) گوشه‌ای از یک تصویر بسیار وسیع‌تر و تاریخی‌تر و فرا-حزبی‌تر است. دوستان گرامی من، من کسی که با یک جمله، آنهم جمله‌ای عاریه و خارج از متن و دستکاری شده، به مقابله این تاریخ و حتی صرفاً همان اسنادی که من در مورد کمونیسم کارگری نوشته‌ام می‌آید را نمیتوانم جدی بگیرم. وقتی چنین کسی حریف می‌طلبد و شعار میدهد و عکس‌مار میکشد، فقط صبر میکنم برود. مودبانه و ریفقانه صبر میکنم برود. از جلوی این پنجره‌ای که من کنار آن نشسته‌ام، تابحال خیلی‌ها آمده‌اند و رفته‌اند.

جالبست که رفیق جعفر رسا و کسانی که این فرمول را برای رفتنشان مناسب یافته‌اند از بحث من در کنگره سیزده سال پیش آن حزب، یک وعده انتخاباتی و یک حزب‌سازی "به شرط چاقو" فهمیده‌اند و اکنون بخود اجازه میدهند به ساعتشان نگاه کنند، سوت پایان را بکشند، کارت عضویتشان را پس بدهند و روانه رختکن بشوند. انگار مشتریان این حزب بوده‌اند و از سرویسی که گرفته‌اند ناراضی‌اند. حزب‌ها را به قولش به جعفر رسا و مستعفیون دیگر عمل نکرده و اکنون حوصله ایشان دیگر سر رفته است. رفقای عزیز من، میدانم رفیق بهمن شفیق سال دوهزار را یک نقطه عطف مهم در مبارزه طبقاتی جهانی اعلام کرده‌اند (بهرحال انصافاً هر روز که سالی به این روندی نداریم) اما ۸ آوریل ۹۹ بعنوان مهلتی که باید "انتقال بشود" از کجا می‌آید؟ چرا اینهمه کمونیست سابقه‌دار در این حزب باید این تفکر و متدولوژی را ده ثانیه جدی بگیرد؟

۲- می‌گویند بنیانگذار این حزب و ۴ عضو دیگر این مرکزیت رفته‌اند، پس لابد باید بحران بشود، پس لابد باید بحثی بوده باشد، پس لابد حزب شکست خورده است. به همین ترتیب میشود لابد استدلال کرد که چون بنیانگذاران دیگر سرجایشان هستند، چون ۲۰ عضو دیگر مرکزیت و شش عضو از هفت عضو دفتر سیاسی سرجایشان هستند بحران نداریم و حزب هم شکست نخورده است خیلی متشکر. اما من کل این ذهنیت را در شان کمونیستی میدانم که قرار است آگاهی ببرد و روشن بینی ایجاد کند. ضمناً، ما سمتی بعنوان "بنیانگذار" در این حزب نداریم (بخصوص با وظیفه اعلام شکست و پیروزی) پروسه تشکیل این حزب در نشریه کمونیست مستند است. معلوم است چه کسان زیادی چه کردند تا این حزب بوجود آمد. از نظر حقوقی، به دعوت من چهار نفر رفقای کانون آن وقت بیانیه علنی تشکیل حزب را امضاء کردند. یک کمیته اجرایی تشکیل دادیم که به سرپرستی اصغر کریمی وظیفه ساختن ارگانهای این حزب را بعهده گرفت.

کنفرانس کادرها تشکیل شد. در آن کنفرانس، من به رفقای شرکت کننده اعلام کردم که فراخوان علنی حزب را ما امضاء کردیم اما این حزب امروز اینجا توسط شما بنیان گذاشته میشود. این حزب کنگره انتخابی دارد، کمیته مرکزی انتخابی دارد، کمیته های انتخابی دارد، دفتر سیاسی انتخابی دارد، اشرافیت و مجلس خبرگان هم ندارد. قبل از اینکه در بحث سیاسی مدارج و مدالهای رفقای که رفته اند را بر خ هم بکشیم، خوبست یادمان باشد که مدارج و مدالهای آنها که مانده اند چیست.

۳- باز با تشکر از رفیق جعفر رسا، مساله بعدی موضوع نوآوری های تئوریک من است. بیست سال است که من این را میشنوم. من به این جرم اعتراف میکنم. بارها هم گفته ام که آنچه بنظر کسانی نوآوری است، نو بودن مفاهیم مارکسی مارکس در مقابل مفاهیم تاریخ مختصری آنهاست. این را هم هربار سعی کرده ام مستند نشان بدهم. جالبست که برخی رفقای که خود در کنگره صد و پنجاه نفره و پلنوم هفتاد نفره اخیر دعوت شده بوده اند و بحث من را مفصل شنیده اند، جلوی تظاهرات "معلوم نیست این بحثها ما را بکجا میبرد" افتاده اند. آخر برای شما که باید معلوم باشد. شما دیگر نمیتوانید این ژستها را بگیرید. چرا آنروز بلند نشدید فریاد بزنید بلشویکها حق نداشتند به قدرت سیاسی دست ببرند. چرا بلند نشدید بگوئید کمونیستها حق ندارند شخصیتها و چهره های شناخته شده میان مردم باشند، چرا شفاها اعلام نکردید (حال "مدون" پیشکشتان) که کمونیست ها فقط باید روی مرز بنشینند، سبب زمینی بخورند، نگرهبانی بدهند و رادیو سه کیلوواتی خودشان را پخش کنند و رادیوهای "صهیونیستی و ارتجاعی و امپریالیستی" را به خانابا تهرانی ها و فرج سرکوهی ها بسپارند. (فاکت: اولین مصاحبه مفصل رادیو اسرائیل با حزب، با رفیق رضا مقدم انجام شد که در آن ایشان قبول کرد تعلق حزبی اش را نگوید). میدانید چرا این سخنان آنروز در آن کنگره و آن پلنوم گفته نشد؟ چون یا این حرف را نداشتند یا اگر داشتند میدانستند که در آن مجمع وسیع پاسخ میگیرد. نه بحث حزب و جامعه و نه بحث حزب و قدرت سیاسی نو آوری نیست. بحث حزب و قدرت سیاسی بیان یک سنت بلشویکی و نقد تلقیات منشویکی در مورد رابطه قدرت سیاسی و حزب و طبقه است. حتی در چهارچوب حزب خود ما هم نو آوری نیست. اگر رفقای خیلی به بحث "مدون" علاقه دارند (که در این صورت، این خلسه شان بخاطر سکوت عزیزان مستعفی دیگر قابل فهم نیست) لطف کنند به مقاله دولت در دوره های انقلابی رجوع کنند، به تزهایی در مورد مساله شوروی، به آناتومی لیبرالیسم چپ، و به خود انقلاب بلشویکی و ترکیب کمیسرهای تشکیل دهنده دولت لنین. بحث حزب و جامعه از اینهم کهنه تر است. بحثی است مربوط به دوران قبل از جنگ سرد، قبل از انقلاب بلشویکی، قبل از "مخوف" شدن و زیرزمینی شدن سوسیالیسم کارگری، دورانی که کمونیستها مجلات داشتند، کنگره های علنی داشتند، شخصیتهای شناخته شده داشتند، با رسانه های "خیلی بد" مصاحبه و گفتگو میکردند. در خود جنبش ما هم، و از طرف خود من هم، این ابداء بحث تازه ای نیست این سطور را بخوانید. این نقشه عمل دفتر سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ حزب قبلی در سال ۱۳۶۹

(۱۹۹۰) است که من و کورش و رضا و ایرج در آن عضو بودیم:

حزب باید "تماما از قالب یک جریان فرقه ای بیرون بیاید و پرچمدار و ظرف اعتراض اجتماعی طبقه کارگر و به یک حزب موثر در صحنه اجتماعی و سیاسی تبدیل گردیده و مشخصا بتواند در اوضاع و احوال سیاسی دوره خود و در فعل و انفعال نیروهای مادی اجتماعی تاثیر بگذارد"

"۱- کنار گذاشتن تبلیغ و ترویج به مثابه فرقه و قرار گرفتن در متن مبارزه برای تغییر افکار و اندیشه ها در مقیاس وسیع در جامعه. اتخاذ روشهای موثر و کلاسیک تبلیغ و ترویج. کنار گذاشتن تبلیغ و ترویج فرمایشی و کمیته ای و ارائه نظرات و انتقادات کمونیستی به زبان زنده و توسط انسانهای با هویت واقعی. انتشار کتب اساسی و نشریات عامه فهم و پرتیراژ. تولید برنامه های زنده رادیویی، استفاده از اشکال و روشهای تبلیغ متناسب با تکامل کنونی وسائل نشر افکار و ذهنیت بالغ و پیچیده انسان امروز. مواجهه با گرایشهای فکری اصلی و پرنفوذ در جامعه بورژوازی.

۲- آژیتاسیون زنده برای سوسیالیسم و اتحاد کارگران. دخالت در گره گاههای فکری جامعه و مشغله های توده های وسیع. بیان نقد کمونیستی بعنوان پاسخ معتبر به مسائل واقعی توده مردم.

۳- استفاده کامل از امکانات واقعی و روتین جامعه برای نشر افکار. ایجاد شبکه های مناسب برای نشر کتب و روزنامه ها در مقیاس وسیع". (تاکیدها جدید است)

فکر میکنم همینقدر به اندازه کافی "مدون" هست! رفقا قبلا گفتم و بازهم میگویم. حزب کارگری باید یک حزب معتبر سیاسی باشد. حزبی که مردم میبینندش، میشناسندش، میدانند چه میگوید، قدرتش را تشخیص میدهند، شخصیتهایش را با اسم و قیافه میشناسند و دوست دارند، نشریاتش را در خیابان خود پیدا میکنند. اینها کفر نیست. اینها رویزیونیسم نیست. اینها عین مارکسیسم است. در این پروسه، صدها کادر مشهور در حزب پیدا میشوند و "بنیانگذاران" باید حاضر باشند حزب را با آنها شریک شوند و احساس از چشم افتادن نکنند، هزاران کارگر جدید به حزب پا میگذارند که رپ گوش میکنند و در انقلاب ۵۷ شرکت نداشته اند. هزاران انسان شریف به گرد حزب جمع میشوند که نمیدانند لنین خوردنی است یا پوشیدنی و مارکسیست و کارگر قدیمی در این حزب باید اینرا نه نشان بی ارجی خود بلکه نشان موفقیت خود ببیند. این حزب بخاطر برنامه اش، اهداف اعلام شده اش، جایگاه طبقه کارگر در تعقل و پراتیکش، سنت سیاسی اش، بخاطر مارکس و لنین و صف کمونیستهای آگاهی که شالوده کادری آن را میسازند یک حزب کمونیست کارگری است. کارگر ایرانی چه گناهی کرده است که باید سوسیالیسم را تا ابد در قامت

گروههای ۱۰ نفره "اتحاد و مبارزه در راه دفاع روشنفکران از کارگران محروم" پیدا کند و احزاب طبقات دارا را در وسط صحنه سیاسی مشغول بازی با سرنوشت خویش ببیند؟  
در عین حال، دنیا برای همه نوع کمونیسم و همه نوع "انتقالی" جا دارد، ما جای کسی را تنگ نکرده ایم، با کسی رقابت نداریم، از خودمان هم شک نداریم.

۴- و باز، بعید بود اگر کسانی بخواهند از حزب بروند و شکست آن را اعلام کنند و سنگی به من پرت نکنند. من، یک کمونیست ۴۸ ساله، با یک سابقه سیاسی قابل ارزیابی و مستند و مدون (چه کلمه زیبایی)، در یک کنگره صد و پنجاه نفره متشکل از نمایندگان منتخب اعضای حزب به اتفاق آراء به کمیته مرکزی بیست و پنج نفره آن انتخاب شده ام. در پلنوم کمیته مرکزی به اتفاق آراء بعنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی انتخاب شده ام. و لابد اگر در اجلاس های بعدی رای نیاورم در این سمت نخواهم بود. این هویت حزبی من است. در بیرون حزب حمله به من و شیطانسازی از من یک کسب و کار رایج مخالفین هیستریک حزب کمونیست کارگری است. جای تاسف است که رفیق تادیروز خودم هم وقتی به صرافت رفتن میافتد فکر میکند اول باید شخصیت مرا تخریب کند. بجای اینکه خود را با برنامه حزب، مصوباتش، تصمیماتش، نقشه هایش، کمیته هایش، مقالات نشریاتش طرف کنند، راه ساده تری در پیش میگیرند. با من بعنوان یک فرد مرزبندی میکنند. انگار نفس مخالفت با من دلیل کافی برای ترک حزب است. به هر چیزی، هر تک عبارتی چنگ میزنند تا تصویری از یک منصور حکمت "خیلی بد" به محیطتشان بدهند که دیگر از کارگر خوشش نیاید، به زحمتکشان اهانت میکند، قصد گنجاندن حقوق کارگر در فرمان پیروزی انقلاب را ندارد، و مارکسیست سابق است، به طبقه متوسط پیوسته است. براستی کسی که میتواند بخیال خود در نیم صفحه با تصویر سازی از من بیخاصیت شدن حزب را نشان مستقبلین و مصاحبه کنندگان مشتاق فرمایش بدهد، چه لزومی دارد برنامه را نقد کند، اساسنامه را نقد کند، پلاتفرم آلترناتیو خود را بدهد، خود را برای اجرای طرحش کاندید کند، و در یک کلمه مثل یک کمونیست مبارزه حزبی کند. چرا کمونیست و منصف و سیاسی باشیم، وقتی با تخریب شخصیت یک نفر به مقصود خود میرسیم.

۵- و بالاخره رفیق جعفر و برخی مستعفیون از فضای داخل حزب در این دوره می نالند. بیانیه شورانگیز فرهاد بشارت و نسبتهایی که به حزب و مرکزیت منتخب حزیش داد هنوز درگوش ما زنگ میزند. به گواهی این همه کمونیست، و اسنادی که حتما رفقای مستعفی در یک پوشه بزرگ گردآوری کرده اند، حزب کمونیست کارگری ایران اجازه داد همه آزادانه سخن بگویند، اجازه داد همه آزادانه انتخاب کنند، از آنها که رفته اند و شکستمان را اعلام کرده اند رسماً و علناً تقدیر کرد و برایشان آرزوی موفقیت کرد. امیدوارم سازمانی که رفیق جعفر در آینده در آن عضو خواهد شد یک هزارم این تحمل و انصاف را در

قبال مخالفان خود و منادیان شکست خود داشته باشد.

رفقا،

اکنون یک دوره پرهیجان ده روزه به پایان میرسد. از این ده روز چگونه بیرون آمده ایم؟ در یک جمله، بنظر من حزب خود را اثبات کرد.

این حزب اشخاص نیست، حزب کلمات قصار نیست، حزب محافل نیست. حزب سکوت‌های پرمعنا و شعارهای بی معنا نیست. این یک حزب سیاسی است. برنامه دارد، اساسنامه دارد، رهبری انتخابی دارد، مصوبات روشن دارد، حزب انسانهای صاحب هویتی است که نه میتوان برایشان پرونده ساخت و نه وجودشان را انکار کرد. حزبی است که روزبروز، همانطور که شایسته یک حزب مدرن کمونیستی کارگری است، فعل و انفعالاتش، اقداماتش، حیاتش، باز و شفاف جلوی چشم جامعه گرفته میشود. کاندیداهای کنگره اش را در نشریات کثیرالانتشار اعلام میکنند. هر عضو بنام خود کل جامعه را مخاطب قرار میدهد. حزبی است که خود آگاهی و سیمای نظری کمونیستی اش را نه اعلام وفاداری های عرفانی، بلکه مبارزات فکری مارکسیستی عمیق در طی دو دهه شکل داده است. نسلی از انسانهای واقعی که برای تغییر جامعه در یک انقلاب واقعی جنگیدند و ضربه خوردند، آرمانهای خود و درسهایی را که به بهای گزاف آموخته اند به این حزب آورده اند. نسلی از انسانهای روشن بین که آزادی و برابری و رفاه را حق مردم ایران و جهان میدانند در این حزب متشکل شده اند. این حزب را از صحنه محو کنید تا ببینید کدام پرچم ها سقوط میکنند، و دنیای سیاست در ایران به میدان تاخت و تاز کدام ایده ها و کدام طبقات تبدیل میشود. این حزبی است که پاسخ آزادیخواهانه و برابری طلبانه طبقه کارگر را، از لغو کار مزدی تا اضمحلال دولت، از سی ساعت کار تا لغو مجازات اعدام، پیش چشمان جامعه گرفته است. حزبی است که عزم کرده است در جنگ بر سر سرنوشت جامعه، حضور مستقل کارگر را تضمین کند.

جای تعجب بود اگر جدایی داوطلبانه ۵ رفیق کمیته مرکزی، خللی در کار این حزب وارد میکرد. وقتی برای رفقا نوشتم که از جدایی رفقا متأسفیم، اما حزب سرجایش است و با این واقعه تکان نمیخورد، تبلیغات نمیکردم، حقیقت را میگفتم. من این حزب را میشناسم. من ستونهای معنوی، سیاسی و انسانی این حزب را میشناسم. بار اول نیست که دستکم مان میگیرند، بار اول نیست که اشتباه میکنند. شکست چیزی نیست که کسی به این حزب "اعلام" کند، بلکه واقعه ای است که ارتجاع در جامعه باید بزور به ما تحمیل کند.

این واقعه تماماً زیان نبوده است. راستش بنظر من میتوانیم آن را به نقطه قدرتی مهم در سیر تکوین حزب مان بدل کنیم. ما از این ماجرا آموختیم. آموختیم که هرچه حزب ما سیاسی تر، بازتر و مدرن تر باشد،

بهرتر از خود دفاع میکند. آموختیم وفاداری عرفانی و توکل محفلی به اشخاص جایی در یک حزب کارگری ندارد. زیانبار است. آموختیم که در پس سکوت، همه چیز میتواند لانه کرده باشد، اما هر برنامه و قطعنامه و مصوبه و رای یک سنگر غیر قابل عبور در مقابل فرصت طلبی و بی پرنسیپی میسازد. آموختیم که حزب را نمیتوان فرض گرفت، باید از آن دفاع کرد. این واقعه رفقا را به میدان کشید تا از سازمانشان، از اتحادی که برای انقلاب کارگری و کمونیستی و دفاع از حقوق انسانها میان خود برقرار کرده اند در مقابل آیه های یاس و استفهامات عرفانی و هیجانات روحی این و آن پاسداری کنند. و کسی که یکبار برای چیزی جنگیده باشد، تا ابد صاحب آن میشود.

رفقا،

باید یک حزب مدرن، سیاسی و موثر کمونیستی کارگری ساخت که بتواند در صحنه سیاست ایران پرچم کمونیسم و صف مستقل کارگری را بالا بگیرد و یکبار هم که شده به کارگر در ایران اجازه و امکان بدهد که بعنوان یک طبقه در حیات جامعه دخالت کند. باید این پرچم را جلوی یک جامعه ۶۰ میلیونی، و به یک اعتبار جلوی یک جهان ۷ میلیاردی، بر افراشت. این کار محافل نیست، کار گروههای کوچک با انتظارات نازل نیست. کارگر ایرانی محفل های مبارزاتی "خاکی" و گروههای روشنفکری "دفاع" از کارگر زیاد دیده است. اما بیرون، آنجا که جنگ سهمگین قدرت بر سر باورهای جامعه، بر سر هدایت حرکت سیاسی میلیونها عضو جامعه، بر سر قدرت قهریه، بر سر دولت، در جریان است، صحنه تا امروز در انحصار احزاب متفرقه طبقات دارا بوده است. حزب کمونیستی یا باید در مقیاس کل جامعه قد علم کند و یا حزب کمونیستی نیست. یا طبقه کارگر با حزیش بعنوان ناجی کل جامعه ظاهر میشود و یا بعنوان یک صنف در جامعه طبقاتی استثمار و سرکوب میشود. این را بارها گفته ایم و نوشته ایم. این قطب نمای حزب ماست. به این سمت میرویم.

آنها که رفته اند انتخاب خود را کرده اند. حزب هم انتخاب خود را کرده است. بنظر من اگر هنوز رفیقی هست که در مورد تعلق خود به حزب و ماندن خود با حزب تردید دارد باید بنشیند سریعاً و صمیمانه انتخابش را بکند. اگر رفیقی تز شکست حزب را پذیرفته است، منطقاً باید این صف را ترک کند. ما به این انتخاب احترام میگذاریم. و اگر این را حزب خود میداند، باید بماند و در پیشروی و پیروزی اش نقش بازی کند. بهرحال حرفها را گفته اند، زمان انتخاب است.

خوشبختانه پلنوم آتی کمیته مرکزی پلنوم این مشاجرات و رفتن ها نخواهد بود. پلنوم تحکیم جدی یک حزب مدرن سیاسی خواهد بود که دیگر در آن جایی برای محفلسیم، شخصیت پرستی، مالیخولیا و عرفان نباشد. حزب کمونیستهای برابر، صریح و با اصولی که معلوم است هریک پای چه چیز امضاء گذاشته اند

و برای تحقق نقشه های مشترکشان چه میکنند. حزبی که که جلوی چشم جامعه تصمیم میگیرد، جلوی چشم جامعه به اجرا میگذارد. حزبی که تاریخ آن و زندگی آن قابل تحریف نباشد.

برای آنها که رفته اند، یکبار دیگر آرزوی موفقیت و سعادت میکنم. ما سیاست "آنکه با ما نیست برماست" نداریم. اگر در دنیای بیرون خود را با آنها در یک سنگر یافتیم، دستشان را میفشاریم. جهان برای همه ما جا دارد.

پاورقی ها:

۱) این چیزی است که رضا مقدم در پاسخ به عبدالله مهتدی در ضمیمه ۲ کمونیست شماره ۶۳ در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) نوشته است:

"چرا تاکنون سکوت کرده بودید؟ چرا شما که چنین ادعاهایی راجع به وضع حزب دارید و بویژه به "یکی دو سال" اخیر برمیگردد، تاکنون ساکت بوده اید؟ چرا از مسائل حزب یک تصویر کاذب ارائه میکنید؟ اگر گرایشی در درون حزب ادعا میکند که حزب در این مدت زیان کرده است، گرایش دیگری هم هست که که مدعی است فعالیت های این دوره مثبت بوده است. معیار بررسی صحت و سقم این ادعا نزد اشخاص بیطرف چیست؟ طبعاً رسمی ترین معیار اسناد حزبی است. .... هشیار باشید، کسانی که شما را معلم اخلاق خود بدانند، همین رفتار را با شما خواهند کرد"

۲) متن زیر، متن دو دقیقه اول سخنرانی سه ساعته من در کنفرانس اول کمونیسم کارگری در سال ۱۹۸۹ در حزب سابق است که شروع رسمی تفکیک فکری و گرایشی ما، بعنوان جریان کمونیسم کارگری، در آن حزب بود. متن کامل این سند را بزودی منتشر خواهم کرد.

"رفقا هدف بحث من در این جلسه اینست که یک تصویر عمومی از بحث کمونیسم کارگری بدهم و لااقل این را روشن کنم که این بحث برسر چیست و چه عرصه ها و مسائلی را دربر میگیرد. بحث من دو بخش عمومی دارد بخش اول راجع به این است که کمونیسم کارگری به چه چیزی پاسخ میدهد و تحت چه شرایط معینی و در رابطه با چه مشاهدات و تجربیات معینی خودش را مطرح میکند و بخش دوم صحبت من راجع به کمونیسم کارگری بعنوان یک موضوع اثباتی است.

امیدوارم که در آخر این جلسه توانسته باشم کاری بکنم که رفقا این را تشخیص بدهند که بحث



کمونیسم کارگری فقط شکوه ای در باره "کارگری نبودن حزب کمونیست ایران" نیست. "کم بودن کارگران در حزب کمونیست"، یا فشاری نیست برای "کارگر گرائی" بیشتر توسط حزب کمونیست ایران. بلکه مقدمه ای است، معرفی ای است به یک دیدگاه سیاسی و اجتماعی متمایز. دیدگاهی که عواقب و استنتاجات سیاسی و عملی بسیار فراگیر و وسیعی دارد. دیدگاهی که هدف خودش را پیشبرد پراتیکی قرار میدهد که بسیار با آن چیزی که امروز بعنوان کمونیسم – چه در بیرون حزب کمونیست و چه توسط حزب کمونیست ایران انجام میشود، تفاوت زیادی دارد. "

برای آشنایی بیشتر با بحثهای من درباره مبحث کمونیسم کارگری و کارگری شدن حزب میتوانید به منابع زیر رجوع کنید:

- کمونیستها و پراتیک پوپولیستی (کنگره ام.ک، بسوی سوسیالیسم ۶ دوره اول)
- حوزه های حزبی و مبارزات جاری کارگران کمونیست ۱۷ اسفند ۶۳
- حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری، درباره اهمیت آژیتاتور و اژیتاسیون علنی کمونیست ۱۷ و ۱۸، ۱۹ و ۲۰ سال ۶۴
- سبک کار کمونیستی جمعبندی مجدد ۱ کمونیست ۲۲ شهریور ۶۴
- پیرامون مباحث کنگره دوم، کمونیست ۲۶، ۲۷، ۲۹ سال ۶۴\_۶۵
- سیاست سازماندهی ما در میان کارگران کمونیست ۲۹
- طبقه کارگر و سازمانیابی محفلی، کمونیست ۲۹
- تشکل های توده ای طبقه کارگر، کمونیست ۳۷ خرداد ۶۷
- استراتژی ما در جنبش کردستان، کمونیست ۴۱ تیر ۶۷
- درباره سیاست سازماندهی ما، کمونیست ۴۸، ۴۹ اسفند ۶۷، فروردین ۶۸
- حزب کمونیست و عضویت کارگری، کمونیست ۵۱، ۵۲ مرداد و شهریور ۶۸
- کارگران و انقلاب،
- کارگران کمونیست چه میگویند
- کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان
- تفاوتهای ما (بسوی سوسیالیسم ۴)
- نقد سوسیالیستی تجربه شوروی (بولتن شوروی)
- سمینار اول کمونیسم کارگری (منتشر میشود)
- سمینار دوم کمونیسم کارگری
- یک دنیای بهتر
- مصافهای کمونیسم امروز
- مارکسیسم و جهان امروز
- اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم

- سخنرانی در کنگره سوم حزب کمونیست ایران